خطی - فهرست شده
۶۳۳۸

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب اسطرلاب جنگ (مجموعه)
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسه ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۳۷۷۲
۷۱۲۸

۷۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

خوبترین صوری که از حجرهٔ خیال بیارگاه مقال جلوه گر آید و روشن ترین کوکبی که از افق جنان
بدرجهٔ ارتفاع یابد حمد حکیمی است که دانا خرده بین با وجود اسطرلاب خرد ره بکنه ذاتش
نبرد و طایر وهم شعور آیتی باسرعت سیر در هوای احصاء صفاتش نپرد فحمداً ثم حمداً له و درود
نامعدود بر نبی امی با علاقه وجود کاینات و عروة الوثقی جمیع ممکنات قطب سماء اصطفا ابوالقاسم
محمد المصطفی و بر آل و عترت او باد سیما بر فارس مضمار خلافت و بسالت و سر حلقهٔ کرسی نشینان
امامت و عدالت مرکز دایرهٔ ارتضا و اجتبا ابوالحسن علی المرتضی و بعد فقیر الی الله الغنی ابوالخیر
محمد الفارسی این صحیفه صحیحه اسطرلاب سطح و سایر ادواتش را بمعانی لایق و نکات در رموز و غلطها از او
کشف و حل موافق می باید و طالبانرا از ابواب و اساطیر قدیم که درین باب ترقیم نموده اند
میسازد و رساله را بر آغاز و چند سطر و انجام مرتب میدارد و از حکیم کریم توفیق تتمیم مطلب
خیر موفق و معین و ما هو علی الغیب بضنین باب اول در بیان لغه و تعریف اسطرلاب و اسامی ادوات
آن مشهور است که اسطرلاب اسمیست یونانی و معنی اسطر ترازو است و معنی لاب آفتاب
یعنی ترازوی آفتاب و نیز گویند که لاب اسم پسر ادریس نبی است و اسطر بلغه یونان تصنیف است
یعنی تصنیف لاب و بعضی تفسیر اسطرلاب بستاره یاب کرده اند و جمعی گویند که اسطر جمع سطر است
و لاب نام صانع است و بر تقدیری که اسم یونانی باشد این قول صحیح نیست و در زمان
هرمس فیلسوف انرا جام جهان نما خوانند و اسطرلاب جوهریست مصنوع از بعضی جواهر یا
با حجر یا غیر آن مرکب از ام و صفیحه و عنکبوت و عضاده و قطب و فرس و عطب و مدیر و مانند آن
و انبوبه جهت معرفت ارتفاع آفتاب و کواکب ثوابت و قطب و سمت ارتفاع و ظل
و ساعات و طوالع و مطالع و محل شمس و سایر کواکب از فلک البروج و عرض بلدان
از منطقة البروج رویت اهله در هر بلد و بقاع و اصقاع و امثال اینها از تعیین طول
آبار و عرض انهار و ارتفاع ابنیه و جبال و اشیای را ما بیان ادوات آن علاقه

باب اول

ابریشم یا ریسمانی بود که اسطرلاب از او معلق باشد و آنچه علاقه بدان متعلق است حلقه گویند
و حلقه در عروه است و عروه بر بلندیست که آنرا کرسی گویند و آنچه کرسی پاره از او بود و صفیحها
در جوف اوست آنرا حجره و ام خوانند و عنکبوت صفیحه بود مشبک که بر روی صفایح بود
و آنرا شبکه نیز گویند و در روی حجره طرفی بود که صفایح در آن بود و آنرا روی اسطرلاب
نیز خوانند و پشت حجره و ظهر اسطرلاب که طرف دیگر بود و عضاده مثل مسطره باشد که بان
جدول میکشند و دو طرف او باریک و تیز بود و موضوع است بر ظهر اسطرلاب و فی
و لبنه بود بر دو طرف عضاده و در هر لبنه سوراخ باشد که انرا ثقبه ارتفاع باریکتر و بالای گذر
عضاده را گویند قطب و تیر باشد که بر مرکز حجره و صفیحها و عضاده و عنکبوت گذرد و این
اجزا را با هم دیگر اتصال دهد و آنچه عضاده بران استوار کنند فرس خوانند فلس حلقه باشد
در زیر فرس تا فرس از سطح عنکبوت مرتفع گردد و نقوش و خطوط او مرتفع نگردد و آنرا
لشیزه نیز گویند و مدیر زایده بود از روی شبکه آمده تا بدان عنکبوت را آسان توان
گردانید و ماسکه زایده بود در حجره که در ثقبها صفایح در رفته باشد جهت استحکام آنها
در حجره انبوبه قصبه باشد مجوف بر فوق عضاده بر دو لبنه محکم کرده باشند از جهت
ارتفاع گرفتن از ستاره یا شب و از آفتاب در روز و بر ظهر بعضی از عضاده ما بین
بدوازده بخش کنند و آنرا خطوط ساعات معوجه خوانند در جوف حجره صفایح بسیار
بود جهت بلاد و مواضع مختلفه از انجمله یک صفیحه آفاقی باشد که آنچه از جمیع صفیحها معلوم
شود از آن توان دانست و بر روی حجره بر اطراف آن دایره باشد و آنرا بسیصد و شصت
بخش متساوی کنند همچون دوایر عظام فلکی و ابتدا از خطی کنند که بر کرسی گذرد
و بعلاقه پیوندد و پس پنج جزو از آن بخط ممتاز سازند و رقم پنج بر فوق آن
نویسند باز پنج دیگر بخطی دیگر جدا ساخته علامت انجا رقم کنند و همچنین پنج پنج بخط
مفروز می نمایند و توالی اعداد ارقام بر فوق آن ثبت میکنند و این قسمتها را اجزاء
حجره گویند و بر ظهر اسطرلاب دو خط مستقیم که بر زوایای قایمه تقاطع کرده باشند رسم
کنند یکی از جانب علاقه آید انرا خط وسط السماء و خط نصف النهار نیز گویند و خط

اجزاء حجره ... ؛ ... ؛ عضاده ؛ عنکبوت

دیگر اخط مشرق و مغرب خوانند و دایره که بر پشت حجره بر طرف او باشد بدین دو خط
بچهار بخش برابر قسمت یابد هر بخشی را ربع گویند و دو ربع از طرف فوق بود از جانب
کرسی و دو ربع دیگر از جانب تحت و یک ربع از دو ربع فوق بنود قسمت کرده
باشند انرا اجزاء ارتفاع گویند از جهت آنکه ارتفاع شمس و کواکب ثوابت از این
ربع معلوم شود و در اکثر اسطرلابها دو ربع فوقانی هر یک بنود قسم کرده باشند و ابتدا از
قسمت از خط مشرق و مغرب کنند و بر رسم اجزاء حجره پنج پنج را رقم نویسند
و دو ربع تحتانی با اجزاء ظل منقوش بود یکی بظل اصابع و دیگری بظل اقدام و مبدا او
آن خط وسط السماء باشد و در بعضی اسطرلابها اجزاء ظل سلم هم نقش کنند و جیب
افق ارتفاع نیز بکشند و آن خطها مستقیم بود که از هر جزو از اجزاء ارتفاع
بیرون آمده باشند و بخط نصف النهار عمود شده و بعد از این تفسیر تمام ظل
بتمام و تعریف جیب و فواید آن هر یک ظاهر گردد انشاء الله تعالی و گاه باشد که در
ما بین اجزاء ارتفاع و اجزاء ظل حدود کواکب و وجوه و ارباب مثلثات هم نقش
کنند و بر عنکبوت دایره تمام بود که مرکز او مرکز شبکه نبود و اسامی بروج دوازده گانه
بر آنجا نقش کرده باشند و آنرا منطقة البروج خوانند پس اگر برج مقسوم اجزاء
شش شش بود آن اسطرلاب سدسی گویند چه مخرج سدس شش است و اگر باجزاء
سه سه قسمت کرده باشند ثلثی خوانند چه مخرج ثلث سه است و اگر دو دو بخش کرده
نصفی نامند از جهت آنکه مخرج نصف دو است و اگر هر برج سی درجه قسمت کنند
انرا اسطرلاب تام نام کنند و بر سر جدول زایده بود که باجزاء حجره ساید انرا مری راس
سجده گویند و در شبکه زایده دیگر بود که بر هر یک اسم کوکبی از ثوابت نوشته باشند
انرا شظایا خوانند و هر یکی را شظیه کوکبی و مری او نیز گویند و در اسطرلاب شمالی هر
کوکبی که در اندرون منطقة البروج بود عرض او شمالی بود و آنچه در بیرون منطقه
عرض او جنوبی بود و در اسطرلاب جنوبی بعکس باشد یعنی کوکبی که در داخل
عرض او جنوبی بود و آنچه بیرون بود عرض شمالی باشد و اسطرلاب شمالی

انا بالله

آن باشد که نصف بروج از اول حمل تا آخر سنبله بر قطعه کوچک از عنکبوت واقع شده باشد و از
اول میزان تا آخر حوت بر قطعه بزرگ و در حد پیکان اسطرلاب جنوبی بعکس آن باشد
یعنی از اول حمل تا آخر سنبله بر قطعه بزرگ از عنکبوت باشد و از اول میزان تا آخر
حوت بر قطعه کوچک و اول سرطان بر کنار اسطرلاب گردد و بر صفایح که در جوف
حجره بود دوایر بسیار رسم کرده باشند از انجمله سه دایره متوازی بود که مرکز هر سه
مرکز صفیحه بود و در اسطرلاب شمالی دایره وسطی مدار راس الحمل والمیزان باشد
و دایره محیط برادر مدار راس الجدی و دایره که در اندرون واین هر دو باشد مدار
راس السرطان باشد از جهت آنکه نقطه راس حمل و میزان در عنکبوت بر دایره وسطی
دور کنند و نقطه راس سرطان بر دایره گردد که در جوف دو دایره باشد و در اسطرلاب
جنوبی مدار راس الجدی در اندرون بود و مدار راس السرطان در بیرون
و دوایر دیگر که گرد یکدیگر بر آمده باشند و مرکز ایشان نه مرکز صفیحه بود و بعضی تمام
و بعضی ناتمام انها را مقنطرات ارتفاع خوانند و دایره ناتمام که از همه بزرگتر باشد
و در تحت همه بود انرا افق مشرق و مغرب خوانند و دایره تمام که در وسط این
دوایر بود و بر مرکز او علامت ... نوشته باشند سمت الراس بود پس نقطه از
صفحه که از افق مشرق و مغرب در جانب سمت الراس بود باشد نقطه فوق
الارض گویند و قطعه دیگر که در تحت افق مشرق و مغرب بود قطعه تحت
بود و دو خط مستقیم که بر هم که تقاطع کرده باشند بر زوایای قایمه یکی که بعلامت ...
گذشته خط وسط السماء و خط نصف النهار گویند و خط دیگر خط المشرق و مغرب
و چون صفیحه را چنان نگاه دارند که مغرب مقنطرات در جانب ناظر باشد
نصف خط مشرق و مغرب که در یمین ناظر بود خط مغرب خوانند و
دیگر که در یسار ناظر بود خط مشرق گویند و همچنین افق مشرق و مغرب بدو
نیم تقسیم می شود نیمی که در جهت راست ناظر است افق مغرب خوانند و نصفی
که در جهت چپ باشد افق مشرق گویند و در میان مقنطرات عدد تا بر قسم جل

رسم کرده باشند از افق مشرق تا بسمت الراس باز از افق مغرب تا بنقطهٔ ک در اسطرلاب
سدسی اعداد شش شش زیاده شود و در ثلثی سه سه و در نصفی دو دو و در اسطرلاب تام یک یک
عدد نوشته باشند و تحت افق که قسم تحت الارض است بقوسهای فرد بدوازده بخش کنند
شش قسم در جانب میان میان افق مغرب و خط وسط السماء و شش قسم دیگر در اطراف
میان افق مشرق و خط نصف النهار و انرا خطوط ساعات معوجه و ساعات زمانی
خوانند و هم در قسم تحت الارض قوسها دیگر رسم کنند که بنقطهٔ راس خط نصف النهار
بهم رسند اگر ادوار سموت خوانند و در بعضی اسطرلابها این قوسها را بر قسم فوق
الارض کشند و در قرب مرکز صفحه نویسند که انرا بعرض چند در عمل کرده اند و
نهار اطول هم در ان عرض تعیین نمایند مثلا صفحه که خطوط با بعرض لب درجه نقش کرده
باشند در قرب مرکز آن چنین نویسند عرض ل ساعات ید ند تا معلوم شود که دور
که عرض آن از خط استوا سی درجه باشد مثل دار الملک شیراز عمل بدین صفحه باید
نمود و مولف این رساله که در صنعت شعر بفهمی اشتهار دارد القاب جمیع ادوات
اسطرلاب بنظم کرده تا حفظ آن آسان باشد جام جهان نما که بجو شهره نیز ز خلق فهمی
الساع ادوات کند بیان نام است و عنکبوت و فرس باز قطب و فلش کرسی علاقه
حلقه ذکر کرده و فنان انبوبه و عضاده وکر لبنه و مدیر بسی ها سکه شظیه مرت با صفحه
وان **مصداق اول** ارتفاع بلند شدن کواکب است با نقطهٔ معینه از افق و بیان آن
آنست که در هیئت مقرر شده که دایرهٔ ارتفاع عظیمه است که بدو قطب افق یعنی
سمت الراس و سمت القدم و بنقطهٔ معینه گذرد و این را دایره سمیه نیز گویند
و قوس از این دایره که میان نقطهٔ معینه مثلا مرکز کوکب و افق باشد از جانب
اقرب آنرا ارتفاع او خوانند پس اگر کوکب با افق مشرق نزدیکتر بود آن ارتفاع
مشرقیه بود و اگر با افق مغرب اقرب بود آن ارتفاع مغربیه باشد و چون علاقه
و اسطرلاب را معلق دارند خط علاقه بر سطح دایره افق قایم شود و مرکز اسطرلاب
نسبت با فلک شمس و فلک ثوابت بهمان مرکز زمین است از جهه آنکه زمین

بنسبت فلک

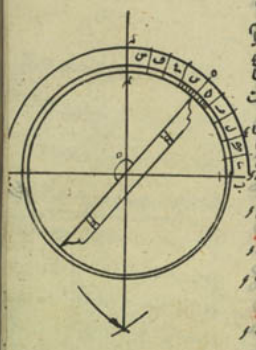

نسبت بفلک افتاب فلکی چند که بالاتر است قدر محسوس ندارد و ربع ارتفاع که بر ظهر
اسطرلاب منقوش است بجای ربعی است از دایرهٔ ارتفاع و مشابه اوست پس اگر اسطرلاب
معلق دارند و ربعی از او ربع که اجزاء ارتفاع بران رسم کرده باشند با جهة افتاب کنند
و عضاده بکردانند تا نور شمس از یک شقبه بر دیگری افتد و نگاه کنند تا شظیهٔ ارتفاع بر کدام
جزو افتاده انچه از خط مشرق و مغرب بود تا طرف عضاده از اعداد ان ارتفاع
افتاب بود وجه بیان این مقدمات آنکه ربع ارتفاع فرض کنیم که در اسطرلاب
ده و سطح و بعد از دایرهٔ ارتفاع کوکب در مرکز عالم که هم مرکز دایرهٔ ارتفاع و هم مرکز اسطرلاب
است و سمت الراس باشد که بر سمت خط علاقه اسطرلاب است و چون خط علاقه
گاه است قایمست بر سطح افق پس ... سطح افق و در مرکز افتاب است بر دایره ارتفاع
و ربع رش و که از مرکز شمس بمرکز عالم رسیده که همان مرکز اسطرلاب است پس قوس
ارتفاع شمس است با جزائی که قوس ... ربع باشد و قوس ... مشابه قوس ...
یعنی اگر ... را بنود درجه قسمت کنند ... هم بنود درجه قسمت باید کرد و ...
نود درجه است پس ... اکه ... بر او است هم نود باشد پس ... قوس ... که پاره ایست
از ربع اسطرلاب هم ارتفاع افتاب باشد با جزائی که ... نود بود و اگر بشب
ارتفاع از ستاره از ثوابت گیرند علاقه را باید گرفت و دست را بلند باید داشت و اسطرلاب را
معلق باید کردانید و بصر بر ثقبهٔ ارتفاع نهاد و طرف عضاده را بر ربع ارتفاع
میگردانند تا زمانی که کوکب از هر دو ثقبه در نظر آید پس نظر کنند تا شظیهٔ ارتفاع
بر چند جزو افتاده انچه باشد ارتفاع ان کوکب بود و در ارتفاع گرفتن از افتاب
که او را شعاع نبود انبوبه از نحاس یا از نی بسازند و بر سر افتاب محکم بگیرند
تا چشم بصر بر یک ثقبه نهند نور بصر پراکنده نشود و راست بر ثقبهٔ دیگر رسد و در اسطرلاب
بالای بلند رخنه میکنند و ان از جهة انبوبه نهادن است و در روز ابر اگر افتاب
ظاهر نباشد اما جرم او از میان ابر توان دید بطریقی که مذکور شد ارتفاع باید
و ارتفاع یا شرقیست یعنی از افق مشرق اعتبار نموده اند و ان وقتی است که کوکب

میان افق مشرق و دایرهٔ نصف النهار باشد یا غربیست که از افق مغرب ابتدا کنند و در حین
وقت کوکب میان افق مغرب و دایرهٔ نصف النهار باشد بعد از دانستن ارتفاع
بباید دانست که اجزاء ارتفاع شرقیست یا غربی و طریق دانستن آن بر وجه اسهل آنست
که از لحظه دیگر ارتفاع بگیرند اگر ارتفاع زیاده شده باشد ارتفاع شرقیست و کوکب میان
افق مشرق و دایرهٔ نصف النهار است و اگر کم شده باشد ارتفاع غربی است و کوکب
میان افق مغرب و دایره نصف النهار است و چون کوکب قریب بدایرهٔ نصف النهار
باشد نصیب یکی است از درجات ارتفاع بسیار کم میباشد و کوکب زمانی دراز یک
ارتفاع می ماند پس درین جهت دانستن آنکه ارتفاع شرقیست یا غربی احتیاط تمام
باید کرد **مطلب دوم** در دانستن طالع از ارتفاع و عمل تعدیل درجهٔ شمس و تعدیل مقنطرات
و تعدیل درجه طالع در اسطرلابها و غیر تام اما در بیان تحصیل طالع از ارتفاع
گوئیم که در هیئت مقرر شده که طالع وقت درجه ایست از منطقة البروج که در
وقتی معین بر افق مشرق باشد و مخفی نیست که در هر صفحه از صفایح اسطرلاب افق
و مقنطرات او در سطح اسطرلاب مثل افق و مقنطرات است در فلک و منطقة
البروج در عنکبوت همچون منطقة البروج است در فلک پس هر وضعی که در وقتی
معین فلک البروج را نسبت با افق و مقنطرات باشد در فلک همان وضع در اسطرلاب
میان منطقة البروج و مقنطرات پیدا توان کرد بنابرین اگر ارتفاع وقت معلوم
و خواهند که طالع بدانند در صفحه که عرضش موافق عرض بلد بود که ارتفاع در ان
رسیده باشند در جانب چپ از خط وسط السماء مثل ان ارتفاع طلب کنند اگر
ارتفاع شرقیه باشد و در جانب راست از خط نصف النهار اگر آن ارتفاع غربی
بود و چون مقنطرهٔ ارتفاع معلوم شد درجه شمس از تقویم بدانند و ان
درجه از منطقة البروج شبکه پیدا کنند و بر مقنطره ارتفاع وقت بنهند
و نگاه کنند که بر افق مشرق کدام درجه است از منطقة البروج ان درجه طالع
وقت باشد و اگر ارتفاع از ثابتهٔ دیده باشند مرکز ان کوکب بر مقنطرهٔ ارتفاع

کنند

شرقیه یا غربیه و نگاه کنند از منطقة البروج کدام درجه بر افق مشرق است ان درجه
طالع است اما تعدیلات بیانش آنست که در اسطرلابهای غیر تام مثل ثلثی و سدسی و غیر ان
گاه بود که درجه ای بر اعلامتی معین نبود بدان سبب که در میان دو خط افتاده باشد و گاه
بود که مقنطرات که بر صفحه کشیده باشند موافق ارتفاع وقت نیفتد بلکه آن ارتفاع در
دو مقنطره محصور باشد و همچنین گاه بود که درجه طالع در میان دو خط افتاده بود از
اجزاء البروج پس اگر بنظر و قیاس میان آن دو خط را در اسطرلاب سدسی مثلا شش
قسم کنند و درجه افتاب بر رسم مطلوب نهند و درجه طالع هم بنظر و قیاس معلوم کنند
مطلوب حاصل آید اما تقریبی جون تحقیق و اگر خواهند که تحقیق بدانند بتعدیل
احتیاج افتد اما تعدیل موضع شمس چنان باید که آن دو خط که درجه افتاب میان
هر دو واقع است معلوم کنند و یکی از ان دو خط بر مقنطره از مقنطرات نهند یا بر خطی
مستقیم مثل خط وسط السماء و خط مشرق و مغرب و جزوی از اجزاء حجره که بر آن
المجری بر ان افتاده باشد نشان کنند باز خط دیگر بر همان مقنطره یا خط مستقیم نهند
و بر ان نشان کنند و میان هر دو نشان از جانب اول بشمرند انچه باشد انرا اجزاء
تعدیل نام کنند پس معلوم کنند که ما بین خطی که اول بر مقنطره یا بر خط مستقیم نهاده
اند و موضع افتاب چند درجه است ان درجات را در اجزاء تعدیل ضرب کنند
و حاصل را بر تفاوت اجزاء منطقه یعنی شش در اسطرلاب سدسی و سه در ثلثی
و دو در نصفی قسمت کنند و بعد خارج قسمت از نشان اول در حجره بر ان
و بعد بشمرند تا کجا رسد ... انجا نهند پس نگاه کنند تا بر مقنطره مذکوره یا بر خط
مستقیم کدام جزو از اجزاء منطقة البروج افتاده انرا نشان کنند که موضع افتاب
مثاله در اسطرلاب سدسی در صفحه عرض **کط** که موافق با عرض مدینه شیراز است
فرض کردیم که افتاب در بیست و یک درجه قوس باشد و ارتفاع وقت **مح** بود و درجه
افتاب در میان خط هشتده و خط بیست و چهار واقع است خط هشتده بر مقنطره
نهادیم و بر ان نشان ... اجزاء ... و میان هر دو نشان از اجزاء حجره از جانب

اقرب شمردیم هفت درجه بود و آن اجزاء تعدیل است پس تفاوت میان خط اول یعنی
شده درجه و موضع آفتاب بعینه است و یکدرجه قوس معلوم کردیم سه درجه بود در اجزاء
تعدیل یعنی هفت درجه ضرب کردیم بیست و یک شد آنرا بر تفاوت اجزاء منطقه یعنی
شش قسمت کردیم خارج قسمت سه درجه و نیم شد پس از علامت اول سه جزو
و نیم شمردیم آنجا که رسید مری بران نهادیم و نگاه کردیم تا بر مقنطره مذکوره کدام جزو
افتاده است از منطقه آن موضع آفتاب است بعینه در جزو بیست و یکم علامتی بر وی کردیم
تا بوقت حاجت معلوم باشد اما تعدیل مقنطرات بر وجهی است که اگر ارتفاع وقت
میان دو مقنطره واقع باشد موضع آفتاب که معلوم است بر مقنطره اول باید نهاد
و بر سمت مری از درجات مجره نشان کرد باز بر مقنطره دوم باید نهاد و بر سمت
مری از درجات مجره نشان کرد و مابین العلامتین اجزاء تعدیل [illegible] نام
پس تفاوت میان مقنطره اول و ارتفاع وقت را در اجزاء تعدیل ضرب باید
کرد بر تفاوت میان دو مقنطره که در اسطرلاب سدسی شش بود و در ثلثی سه قسمت
باید نمود و مری را بعدد اجزاء خارج قسمت از علامت اول بجانب علامت دوم
حرکت باید داد تا درجه آفتاب بر آن ارتفاع رسد که مطلوب بود مثاله در اسطرلاب سدسی
[illegible] در عرض لا ارتفاع آفتاب پانزده درجه یافتیم و آن مابین مقنطره [illegible]
است موضع شمس که دوازده درجه قوس است بر مقنطره [illegible] نهادیم و موضع مری
نشان کردیم باز موضع آفتاب بر مقنطره [illegible] نهادیم و بر سمت مری علامتی کردیم
میان هر دو نشان یازده درجه بود و اجزاء تعدیل است تفاوت میان مقنطره
اول و ارتفاع موجود سه بود در اجزاء تعدیل ضرب کردیم سی و سه شد بر تفاوت
هر دو مقنطره و آن شش است قسمت کردیم خارج قسمت پنج و نیم شد بآن مقدار
از علامت اول شمردیم بموضعی رسید که از او بعلامت دوم شش بعد [illegible]
موضع نهادیم درجه آفتاب بر ارتفاع موجود افتاد اما تعدیل درجه طالع
[illegible] است که چون موضعی از منطقة البروج بر افق شرقی واقع شود میان دو

دو خط در آن حال موضع مری نشان باید کرد پس خط اول از آن دو خط بر افق مشرق
باید نهاد و محاذی مری از اجزاء مجره نشان کرد و تفاوت میان هر دو باید گرفت نام
آن تفاوت اجزاء باید نهاد و بعد از آن خط دوم بر افق شرقی باید نهاد و مری نشان
کرد و تفاوت میان نشان خط اول و خط دوم باید گرفت و آن اجزاء تعدیل باشد
از تفاوت اجزاء زیاده بود پس تفاوت اجزاء در آنچه میان دو خط بود یعنی شش در سدسی
و در ثلثی ضرب باید کرد و بر اجزاء تعدیل قسمت کرد و خارج قسمت بر خط اول باید افزود تا
حاصل آید درجه طالع بود مثاله آفتاب در سه درجه قوس بود و ارتفاع شرقی کد در اسطرلاب
سدسی در صفیحه لا سه درجه قوس بر ارتفاع کد نهادیم از منطقة البروج نقطه میان خط
جدی و خط دوازدهم بر افق افتاد در این حال مری نشان کردیم باز خط جدی شش بر افق
مشرق نهادیم و نشان کردیم یافتیم تفاوت اجزاء چهار درجه بعد از آن خط
ده جدی را بر افق شرقی نهادیم و مری نشان کردیم یافتیم تفاوت میان نشان
که جهة خط شش کرده بودیم و میان این نشان شش درجه و این اجزاء تعدیل
و چون اسطرلاب سدسی است تفاوت میان دو خط شش باشد تفاوت اجزاء که چهار
بود در شش ضرب کردیم بیست و چهار شد این را بر شش درجه که اجزاء تعدیل است قسمت
کردیم خارج قسمت چهار بر خط اول که شش بود افزودیم ده درجه جدی
درجه طالع است [illegible] در دانستن ارتفاع از طالع هرگاه که طالع معین اختیار
نموده باشند یعنی درجه از درجات منطقة البروج مناسب عمل یافته باشند و خواهند
که آن عمل بطلوع آن درجه واقع شود از جهت سهولة و عدم تکلیف و آنکه زمان
ارتفاع نباید گرفت که طالع وقت معلوم کنند تا بطالع مطلوب رسند اولا از
معلوم کنند که در هنگام طلوع آن درجه ارتفاع آفتاب یا کوکب ثابته چند است
ارتفاع بدان درجه نهند و مترصد باشند تا وقتی که ارتفاع وقت بدان درجه رسد
در هم مطلوب نمایند و طریق دانستن ارتفاع از طالع چنان بود که درجه که تعیین
نموده اند بر افق مشرق نهند و نگاه کنند تا درجه آفتاب بر کدام مقنطره افتاده

و شرقیست یا غربیا آنچه یابند آن ارتفاع آفتاب باشد چون آفتاب بدان ارتفاع
رسد وقت عمل مطلوب بود و اگر درجه آفتاب بر مقنطرات واقع نشود و تحت الارض
بود باید دانست که طلوع آن درجه در شب است و ارتفاع از کوکب ثابته باید دید
پس کوکبی از ثوابت که فوق الارض بود نگاه باید کرد تا بر کدام مقنطره افتاده
و شرقیست یا غربیا و در شب مترصد باید بود تا چون ارتفاع ثابته بهمان مقدار
رسد در مشرق یا مغرب وقت طلوع آن درجه است از زمان اقدام بر مهم مطلوب
و مخفی نیست که درین عمل نیز احتیاج بتعدیل درجه و ارتفاع واقع میشود
و آن وقتیست که درجه ارتفاع میان دو مقنطره افتاده باشد و طریقش
آنست که چون درجه طالع بر افق شرقی نهاده باشند و مری نشان کنند پس درجه
آفتاب را بر مقنطره مقدم نهند و موضع مری نشان کنند تا تفاوت اجزاء حاصل
شود باز درجه آفتاب را بر مقنطره موخر نهاده از نشان دویم تا این نشان بشمرند
و آن اجزاء تعدیل است پس تفاوت اجزاء را در عدد میان دو خط ضرب باید
کرد و بر اجزاء تعدیل قسمت کرد آنچه خارج شود بر عدد مقنطره مقدم باید افزود
تا درجه ارتفاع مطلوب حاصل آید [illegible] در معرفت دایر و قوس النهار و قوس
اللیل و ساعات مستوی و معوج و اجزاء ساعات بباید دانست که دایر دو است
یکی دایر بالنهار و دیگر دایر باللیل اما دایر بالنهار قوسیست از معدل النهار که
از طلوع آفتاب تا وقت معین از روز طالع شده باشد و دایر باللیل قوسیست
هم از معدل النهار که از هنگام غروب آفتاب تا وقتی از اوقات شب طلوع
کرده باشد و قوس النهار قوسیست از معدل النهار که از غروب آفتاب تا طلوع
او طالع شده باشد و نصف قوس النهار قوسیست از معدل النهار که از طلوع
آفتاب تا رسیدن او بدایره نصف النهار طالع شده باشد و از جهت معرفت
این قوسها در اسطرلاب گوییم که اگر درجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع وقت نهند
و برابر مری از راس الجدی از اجزاء مجره نشان کنند و بعد از آن درجه آفتاب

افلاو

بر خلاف توالی یعنی بجهت بسیار بگردانند تا با افق مشرق رسد و مری نشان کنند و از نشان
دوم تا نشان اول بشمرند آنچه حاصل آید دایر گذشته بود از روز یعنی از وقت طلوع
شمس تا هنگام ارتفاع مذکور معدل النهار این مقدار حرکت کرده و اگر بعد از آنکه درجه آفتاب
برابر ارتفاع وقت نهاده باشیم و مری نشان کرده باز درجه آفتاب را با افق مغرب از جانب
[illegible] رسانیم و مری نشان کنیم و میان نشان اول و این نشان بشماریم آنچه باشد
دایر مانده باشد از روز یعنی معدل النهار را این مقدار دیگر حرکت باید کرد تا بوقت غروب
شمس و همچنین اگر مری کوکبی که در شب ارتفاع از او گرفته باشند برابر ارتفاع موجود یعنی برابر
ارتفاعی که در شب گرفته شده بود نهند و مری راس الجدی نشان کنند پس درجه آفتاب بر خلاف
توالی باز گردانند تا بر افق مغرب رسد و میان نشان دویم و نشان اول بر توالی
اجزاء مجره بشمارند آنچه حاصل شود دایر گذشته باشد و اگر جزو آفتاب بر افق مشرق
نهند بعد از آنکه مری کوکب برابر ارتفاع موجود نهاده باشند و مری راس الجدی نشان
کنند و میان نشان اول و این نشان بشمارند دایر باقی از شب معلوم شود و اگر
و اگر طالع معلوم بود و از طالع خواهند که دایر معلوم کنند بجای آنکه شمس یا کوکب
بر مقنطره می نهند درجه طالع بر افق مشرق نهند و مری راس الجدی نشان کنند پس درجه
شمس بر افق شرقی نهند و مری نشان کنند و میان این دو نشان در جهت اول بشمرند
دایر از وقت طلوع آفتاب تا طلوع آن درجه معلوم شود و اگر درجه شمس
بر افق غربی نهند بعد از آنکه طالع بر افق شرقی نهاده باشند و مری نشان کنند
و میان آن دو نشان دایر باشد از وقت غروب آفتاب و درجه مفروضه دیگر
دانستنی که معدل النهار که سیصد و شصت درجه است در بیست و چهار ساعت
که ساعات شبانروز بیست طلوع میکند پس چون سیصد و شصت را بر بیست و چهار
قسمت کنند نصیب هر ساعتی پانزده درجه شود و هر ساعتی شصت دقیقه است
پس چهار دقیقه یک ساعت حصه یکدرجه باشد و هر دقیقه یک ساعت نصیب
پانزده دقیقه از معدل النهار و دایر چون قوسیست شبیه بقوس معدل النهار

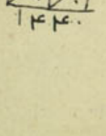

درجه ساعات کنند

چه اجزاء مجیره بجای معدل النهار است اگر آنرا بر پانزده قسمت کنند عدد ساعات مستویه حاصل شود
آنچه کمتر از پانزده بماند هر درجه را چهار دقیقه و هر دقیقه را چهار ثانیه گیرند و بر ساعات افزایند
پس اگر دایره حاصله از روز باشد آن ساعات گذشته از روز بود و اگر دایر گذشته از شب باشد حاصل
شود و اگر دایره باقی از شب بود ساعات باقی از شب بیرون آید و اگر دایره باقی از روز بود ساعات
باقی از روز باشد و اگر خواهند که مجموع ساعات روز با تمام ساعات شب معلوم کنند درجه
شمس بر افق شرقی نهند و مری راس الجدی نشان کنند و بعد از آن بر افق غربی نهند
و نشان کنند و میان نشان اول و دوم بشمرند از طرفی که مری حرکت کند آنچه باشد
قوس النهار بود پس قوس النهار بر پانزده قسمت کنند و آنچه بماند هر یک درجه چهار دقیقه
بگیرند تا ساعات و دقایق تمام روز ظاهر شود و چون ساعات روز از بیست و چهار
نقصان کنند باقی ساعات شب باشد و اگر خواهند اول ساعات شب معلوم کنند اول درجه
شمس بر افق مغرب نهند و مری نشان کنند پس بر افق مشرق نهند و مری نشان کنند
و میان هر دو نشان بشمرند قوس اللیل بود بر پانزده قسمت کنند ساعات شب بیرون آید
و چون آنرا از بیست و چهار نقصان کنند باقی ساعات روز بود و اگر خواهند بدانند که
کوکبی از ثوابت که بروز طلوع خواهد کرد در کدام ساعت طلوع کند جزو آفتاب بر افق شرقی
نهند و مری نشان کنند و میان هر دو نشان کنند و شظیه کوکب افق شرقی نهند و مری
نشان کنند و میان هر دو نشان بشمرند و بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات
بود از وقت طلوع آفتاب تا وقت طلوع آن کوکب و اگر خواهند بدانند که کوکبی از ثوابت که بشب
طلوع کند در کدام ساعت طلوع کند جزو آفتاب بر افق غربی نهند و مری نشان
کنند و شظیه کوکب بر افق شرقی نهند و مری نشان کنند و میان هر دو بشمرند و بر پانزده
قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات بود از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع آن کوکب
و اگر خواهند بدانند که از غروب آفتاب تا طلوع کوکب چند ساعت است درجه آفتاب
و شظیه کوکب هر دو بر افق مغرب نهند و مری نشان کنند و ما بین العلامتین بشمرند
آنچه باشد دایر گذشته از شب بود و از جهت معرفت اجزاء ساعات گوییم که

کرد...

کرد ساعات شبانه روز که بیست و چهار است دو نوع است یکی مستوی که دایما اجزاء یک ساعت از
روز و شب پانزده درجه است از معدل النهار لیکن عدد ساعات بحسب درازی و کوتاهی روز
و شب می افزاید و میکاهد دوم معوجه و زمانی که همیشه عدد ساعات روز دوازده است
و عدد ساعات شب دوازده خواه روز دراز شود و خواه کوتاه و خواه شب کوتاه شود
و خواه دراز لیکن مقدار ساعات زمانی روز مخالف مقدار ساعات زمانی شب است الا
وقتی که آفتاب در نقطه اول حمل و میزان باشد که مقدار یک ساعت زمانی روز مساوی مقدار
یک ساعت زمانی است از شب و بر عکس و در غیر این دو وقت اگر روز زیاده از دوازده ساعت
مقدار یک ساعت زمانی روز زیاده از پانزده درجه است و اگر کمتر از دوازده ساعت باشد
مقدار یک ساعت زمانی کمتر از پانزده درجه است و همچنین در شب و مقدار هر ساعتی
از ساعات زمانی را اجزاء ساعات گویند پس چون قوس النهار بر دوازده قسمت کنند که عدد
ساعات زمانی است اجزاء ساعات روز معلوم شود و آنچه کمتر از دوازده بماند در پنج
ضرب کنند حاصل دقایق باشد و چرا گفتیم که آنچه کمتر از دوازده بماند در پنج
ضرب کنند از جهت آنکه هر درجه که از قوس النهار باقی مانده شصت دقیقه است چون دقیقه
است و شصت را چون بر دوازده که عدد ساعات زمانیست قسمت کنیم خارج
قسمت پنج باشد پس حصه هر ساعتی از درجه پنج دقیقه باشد و چون درجات
را در پنج ضرب کنند دقایق اجزاء ساعات حاصل آید و چون اجزاء ساعات
زمانی روز از سی نقصان کنند آنچه بماند اجزاء ساعات شب باشد بدان دلیل
که اجزاء یک ساعت روز دوازده یک قوس النهار است و اجزاء یک ساعت شب دوازده
یک قوس اللیل پس مجموع اجزاء یک ساعت روز و یک ساعت شب دوازده یک
مجموع قوس النهار و قوس اللیل باشد که سیصد و شصت است و دوازده یک سیصد
و شصت سی است پس مجموع اجزاء این دو ساعت سی درجه باشد و چون اجزاء
ساعت روز معلوم شود و آنرا از سی نقصان کنند باقی اجزاء ساعات شب باشد
و بعبارت دیگر اجزاء یک ساعت زمانی شب هر دو با هم مساوی دو ساعت مستوی است

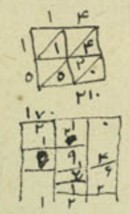

که سی درجه است پس کاهی که اجزاء ساعت زمانی روز هر مقدار که باشد از سی نقصان کنند باقی عدد
اجزاء ساعات شب باشد و در اصطرلابهایی که خطوط ساعات زمانی در تحت الارض کشیده
باشند اگر نظیر درجه آفتاب یعنی همان درجه از برج هفتم بر خطی نهند از خطوط ساعات
معوجه که در زیر مقنطرات کشیده باشند و مری نشان کنند و بعد از آن هم نظیر درجه آفتاب بر خطی دیگر
نهند در پهلوی آن خط و مری نشان کنند میان هر دو نشان اجزاء ساعات روز بود و اگر درجه
آفتاب بر آن خطوط نهند آنچه بیرون آید اجزاء ساعات شب بود و اگر خطوط ساعات زمانی بر قسم
فوق الارض کشیده باشند بجهت اجزاء ساعات روز درجه آفتاب بر خطوط ساعات باید نهاد
و از جهت اجزاء ساعات شب نظیر درجه آفتاب بر خطوط ساعات نهند و از جهت معرفت
اجزاء ساعات شب اگر قوس اللیل بر دوازده قسمت کنند هم مطلوب حاصل آید و اگر ربعی
از عدد ساعات مستوی روز بر عدد ساعات مستوی روز افزایند مجموع عدد اجزاء ساعات معوجه
روز باشد و اگر ربعی از عدد ساعات مستوی شب بر عدد ساعات مستوی شب افزایند مجموع عدد اجزاء
ساعات معوجه شب باشد مثلا اگر ساعات مستوی روز چهارده باشد ربع او که سه و نیم است
بر چهارده افزاییم هفده و نیم شود این عدد اجزاء یک ساعت زمانی از ساعت مستوی ~~چهارده~~ باشد
زمانی روز است و اگر خمسی از اجزاء ساعات زمانی نقصان کنیم آنچه بماند عدد ساعات
مستوی باشد مثلا اگر عدد اجزاء ساعات زمانی هفده و نیم باشد خمس او که سه و نیم است
از او نقصان کنیم باقی چهارده باشد و این عدد ساعات مستوی است و اگر خواهند
بدانند که چند ساعت زمانی از روز گذشت باید که درجه آفتاب را بر مقنطره ارتفاع وقت
انگاه نگاه کنند که نظیرش بکدام خط افتاده است از خطوط ساعات معوجه که تحت
الافق کشیده باشند و بر آنجا چه رقم نوشته اند آنچه باشد ساعات زمانی گذشته
از روز بود و اگر نظیر درجه آفتاب در میان دو خط واقع شود از خطوط ساعات
زمانی که بر قسم تحت الارض کشیده باشند بتعدیل محتاج بود و طریقش آنست که آن
وقت که نظیر درجه آفتاب در میان دو خط واقع شود و مری را نشان کنند پس نظیر درجه
آفتاب بر خطی نهند که بمغرب نزدیکتر باشد و مری نشان کنند و میان هر دو نشان

بشمرند و در...

بشمرند و در شصت ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اجزاء ساعات معوجه روز قسمت کنند
خارج قسمت دقایق باشد آنرا اضافه ساعات کنند مجموع ساعات و دقایق بود گذشته
از روز و اگر خواهند معلوم کنند که چند ساعت زمانی از شب گذشته شظیه کوکبی که ارتفاع
او معلوم بود بر مقنطره ارتفاع وقت نهند و نگاه کنند که جزو آفتاب بر خط کدام
ساعت افتاده آنچه بود ساعت زمانی باشد که گذشته از شب و اگر در میان
دو خط افتد هم چنانکه در روز گفتیم دقایق معلوم کنند و بجای نظیر درجه شمس درجه
آفتاب بکار دارند و بجای اجزاء ساعات روز اجزاء ساعات شب و در اصطرلابها که عدد
ساعات زمانی بر عضاده نقش کرده باشند ساعات زمانی گذشته از روز از آن توان
بدان طریق که اول غایت ارتفاع آفتاب در آن روز معلوم کنند و طریقش آنست که درجه
آفتاب را بر خط نصف النهار نهند و نگاه کنند تا بر کدام مقنطره افتاده آنچه باشد
غایت ارتفاع آفتاب بود در آن روز پس شظیه ارتفاع بر پشت اصطرلاب بر مثل
آن ارتفاع نهند و پهلو با آفتاب بایستند و اصطرلاب میگردانند تا سایه لبنه بر عضاده
افتد چنانچه از هیچ جانب منحرف نشود نگاه کنند تا طرف سایه لبنه بر کدام خط
افتاده است و بر آن خط چه عدد نوشته آن عدد ساعات زمانی گذشته از روز بود
مثال کشی آفتاب در دوازده درجه عقرب بود در عرض ل غایت ارتفاع چهل
و پنج درجه یافتیم شظیه ارتفاع در ظهر اصطرلاب برابر ارتفاع مذکور نهادیم و پهلوی اصطرلاب
با آفتاب کردیم بنوعی که تمام سایه لبنه بر عضاده افتاد و نگاه کردیم نهایت سایه
بر خط سیم افتاده بود معلوم شد که سه ساعت معوجه از روز گذشته و اگر ساعات
مستوی معلوم بود و خواهند که با ساعات معوجه کنند ساعات مستوی را در پانزده ضرب
کنند و اگر با ساعات دقایق بود هر چهار دقیقه یکی گیرند مجموع دایر بود پس دایر را بر اجزاء
ساعات روز یا شب قسمت کنند خارج قسمت ساعات معوجه و اگر ساعات
معوجه معلوم بود و خواهند که با ساعات مستوی کنند عدد ساعات معوجه را در اجزاء
یک ساعت معوجه ضرب کنند تا دایر معلوم شود و دایر بر پانزده قسمت کنند خارج قسمت

ساعات مستوی بود و اگر باشد تعارض باقی بود در هیچ دقیقه یکدرجه کمتر بنده و انحراف اجابت دایر کنند در معرفت میل آفتاب از معدل النهار و غایت ارتفاع او دایره میل از دوایر مشهوره است و آن عظیمه ایست که بدو قطب معدل النهار و بجزوی از منطقة البروج یا بمرکز کوکبی گذرد و قوس ازین دایره که میان معدل النهار و جزوی از فلک البروج از جانب اقرب افتد آنرا میل اول آن جزو گویند و قوسی هم از دایره که میان معدل النهار و مرکز کوکب باشد آنرا بعد کوکب خوانند و چون آفتاب همیشه بر منطقة البروج است میلش از معدل النهار بقدر میل آن درجه باشد که آفتاب آنجاست و شش برج که از حمل است تا میزان شمالی باشند از آنکه در شمالی معدل اند یعنی در جهت قطب شمالی و شش برج دیگر که از میزان تا بحمل است جنوبی اند در جهت قطب جنوبی اند پس میل آفتاب گاهی شمالی باشد و گاهی جنوبی باشد هم چنین بعد کوکب در طرف قطب شمالی شمالی بود و در جهت قطب جنوبی جنوبی و غایت ارتفاع قوسیست از دایره نصف النهار میان مدار یومی کوکب و دایره افق از جانب اقرب و دایره عظیمه که بدو قطب معدل النهار و بدو قطب منطقة البروج گذرد آنرا دایره ماره باقطاب اربعه گویند و او با معدل النهار در دو موضع تقاطع کند و منطقة البروج را در نقطه سرطان و سر جدی قطع کند و میل کلی اکثر قوسی باشد از دایره که میان معدل النهار و میان اول سرطان یا اول جدی واقع شود و مقدار این قوس بر رصدها مختلف یافته اند برصد خانی بیست و سه درجه و سی دقیقه و برصد الغ بیگی بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه و ببعضی رصدها دیگر بیست و سه درجه و سی و پنج دقیقه است و عرض بلد دوری سمت الراس شهر است از معدل النهار و پس شهری چند که معدل النهار بر سمت راس ایشان گذرد و عرض نباشد و در اصطلاح اهل هیئة قوسی از دایره نصف النهار است میان سمت الراس شهر و معدل النهار از جانب اقرب و تمام قوس باقی تا نود درجه

دافع

تا نود درجه پس اگر عرض بلدی سی درجه باشد مثل بلده طیبه شیراز تمام عرض بلد شصت درجه بود و بعد از تحقیق این مقدمات گوئیم که اگر درجه آفتاب بر خط نصف النهار نهند و نظر کنند تا بر کدام مقنطره از مقنطرات ارتفاع افتاده آنچه باشد غایت ارتفاع آفتاب باشد در روزی که در آن درجه بود در عرض شهری که صفیحه بدان عمل کرده و چون مدار راس الحمل در صفیحه بجای معدل النهار است و دایره نصف النهار بجای دایره میل پس درجه که از موضع آفتاب باشد تا مدار راس الحمل میل آن درجه بود و وقتی که درجه آفتاب بر نصف النهار نهند بعد ما سطرلابهای شمالی اگر درین وقت بیرون مدار راس الحمل باشد میل او جنوبی بود و اگر داخل مدار راس الحمل بود میل او شمالی باشد و مقنطره که مماس مدار الحمل بود مساوی تمام عرض صفیحه باشد یعنی تمام عرض بلد که صفیحه بران عرض عمل کرده باشند مثلا در صفیحه کو که سی عرض مشهد رضیه رضویه است علی ساکنها الصلوة والتحیة مدار راس الحمل بمقنطره نه میگذرد و در صفیحه ل که مساوی عرض شیراز است مقنطره س مماس مدار راس الحمل است و از اعداد مقنطرات که میان مدار راس الحمل است و هر یک از مدار راس السرطان و راس الجدی بر خط وسط السما بقدر میل کلی باشد و چون شظیه کوکبی از ثوابت بر دایره نصف النهار نهند بیان مقنطره که واقع شود غایت ارتفاع آن کوکب بود در آن صفیحه پس اگر میان قطب صفیحه و مح بود و کوکب در جانب شمالی سمت راس کنند و اگر بیرون بود از نقطه مح در جانب جنوب کنند و چون شظیه کوکب بر دایره نصف النهار نهند آنچه میان شظیه کوکب و مدار راس الحمل بود از مقنطرات بعد کوکب بود از معدل النهار و هر کوکبی از ثوابت که شظیه او در داخل مدار راس الحمل گذرد و بعد او شمالی بود و هر که شظیه او در بیرون مدار راس الحمل گذرد بعد او جنوبی باشد و کوکبی که شظیه او بر مدار راس الحمل گذرد بر معدل النهار بود و بعد نداشته باشد و غایت ارتفاع کوکب بقدر تمام عرض بلد بود مثلا در عرض ل چون شظیه نسر طایر بر دایره نصف النهار نهادیم بر مقنطره شصت و شش واقع شد معلوم شد که غایت ارتفاع او درین عرض شصت و شش درجه است و چون ما بین نقطه مح و قطب صفیحه نبود معلوم شد که در جانب جنوب سمت الراس این بلاد میگذرد و که عرضش بقدر ل است و چون میان او و مدار راس الحمل شش درجه بود معلوم شد که بعد او از معدل النهار شش درجه است و چون نادر داخل مدار راس الحمل سیر میکند بعد او شمالی باشد باب ششم در معرفت مطالع البروج بخط الاستوا و مطالع البروج ببلد و درجات ممر و درجات طلوع و غروب و تعدیل النهار هرگاه که فرض کنند

که معدل النهار قطع افلاک کرده کره زمین را قطع کند دایره بر زمین حادث شود که آنرا خط استوا خوانند و بعد از عمارت در جانب جنوب بنزد اکثر اینجا باشد و موضع چند که بر خط استوا باشند معدل النهار بر سمت الراس ایشان گذرد و ایشان را عرض نبود چه عرض دوری سمت الراس موضع است از معدل النهار و افقهای آن موضع را آفاق خط استوا گویند و بر دو قطب معدل النهار گذرد و چون آفاق خط استوا مدارات یومیه را بتمام تنصیف میکند شب و روز در آن محال را ایم برابر بود و هیچ یک را بر دیگری زیادتی نبود و افقهای بلادی و مواضع که عرض دارند آفاق مایله گویند و بدو قطب معدل النهار مرور نکنند بلکه درین بقعها همیشه یک قطب معدل النهار ظاهر باشد و یک قطب دیگر خفی و بعد هر یک ازین دو قطب از افق بقدر عرض آن بلد باشد و چون ربع مسکون از زمین ربع شمالیست پس در غیر بلادی که بر خط استوا بود همیشه قطب شمالی معدل النهار ظاهر بود و آن قریب بکوکب جدی است و قطب جنوبی مخفی مثلا در دار الملک شیراز که عرض آن از معدل النهار سی درجه است قطب شمالی سی درجه ازین افق مرتفع بود و قطب جنوبی سی درجه منخفض و آفاق مایله مدارات یومی را تنصیف نمیکنند بلکه بعضی را مطلق قطع نمیکنند و آن مدار ایست که دوری ایشان از قطب معدل بیشتر از عرض بلد نیست و آن مدارات که قطع میکنند بدو نیم نمیکنند بلکه آنچه در طرف قطب ظاهر است قطعه ظاهر آن از قطعه خفی بزرگتر است و آنچه در جانب قطب خفیست قوس خفی از قوس ظاهر اعظم است پس اگر آفتاب در برجی شمالی باشد در بلاد شمالی روز دراز تر است و اگر در برجی جنوبی بود شب زیاده است بر روز و بعد معدل النهار در کوکب عدیم العرض تفاوت مطالع او بخط الاستوا باشد و در کوکبی که عرض داشته باشد تفاوت میان مطالع او و مطالع ممر او بود و تعریف مطالع طلوع کواکب و مطالع ممر او خواهد آمد و چون جمیع آفاق خط استوا تنصیف معدل النهار کرده اند در وقت رسیدن آفتاب باول حمل میزان روز و شب در جمیع این آفاق برابر باشند و مساوی باشد با روز و شب در آفاق خط استوا و تعدیل النهار نباشد و دیگر بباید دانست که چون قوسی از معدل النهار بالا و بهمین حرکت طلوع کند و آنرا مطالع آن قوس از بروج گویند همچنانکه قوس بروج را طالع خوانند و مطالع گاهی کمتر از طالع است و گاهی بیشتر و گاهی مساوی مقدار آنها را نسبت مطالع با طوالع در خط استوا همچون نسبت مطالع با طوالع در آن آفاق مایله نیست هرگاه که دایره فرض کنند که بمطالع اعتدال و مغیب اعتدال در رد و قطب معدل النهار گذرد آنرا افق خط استوا خوانند قوسی از معدل النهار که میان اول حمل و نقطه تقاطع معدل باشد با این افق آنرا مطالع البروج

او مطالع

بخط استوا

بخط استوا گویند و این قوس طوالع قوسیست از منطقة البروج که میان اول حمل است و تقاطع منطقة البروج با افق مذکور در جانب مشرق و قوسی از معدل النهار که میان اول حمل و نقطه تقاطع معدل باشد با افق بلد آنرا مطالع البروج ببلد آن قوس گویند از منطقه که میان اول حمل واقعست و تقاطع منطقه با افق بلد در جانب مشرق پس هرگاه که خواهیم که مطالع درجه از منطقة البروج بخط استوا بدانیم آن درجه را بر خط افق مشرق نهیم که بجای افق خط استوا است و مری راس الجدی را نشان کنیم و از خط علاقه تا آن نشان بر توالی اجزا و حجره بشمریم آنچه باشد مطالع آن درجه باشد بخط استوا از اول حمل و دلیل بر آنکه ابتدا شمار از خط علاقه میکنند آنست که اول حمل بر خط افق مشرق نهیم البته مری راس الجدی که مقابل اسطرلاب است بر خط علاقه بیاید پس اگر ابتدا شمار از خط علاقه کنیم همچنان باشد که از اول حمل تا نقطه تقاطع معدل با افق شمرده باشیم از اجزا حجره که بجای معدل النهار است و اگر خواهیم که مطالع بلدی درجه از منطقة البروج بدانیم آن درجه را بر افق شرقی صفیحه باید نهاد که عرض آن درجه مثل عرض بلد معین باشد و مری راس الجدی را نشان کرده از خط علاقه تا آن نشان بر توالی اجزا حجره باید شمرد آنچه باشد مطالع بلدی درجه مفروضه مثاله خواستیم که در صفیحه عرض ل مطالع اول جوزا بدانیم اول جوزا را بر افق مشرق نهادیم و مری راس الجدی نشان کردیم و از خط علاقه تا نشان بتوالی اجزا حجره شمردیم چهل و پنج بود دانستیم که مطالع اول جوزا در عرض ل این مقدار است و اگر خواهیم که مطالع قوسی معین از منطقة البروج ببلد بدانیم خواه که آن قوس سی درجه باشد یا کمتر یا بیشتر و خواه که از یک برج باشد و خواه از دو برج ابتدای آن قوس بر افق مشرق نهیم و مری را نشان کنیم بار دیگر انتهای آن قوس بر افق مشرق نهیم و مری را نشان کنیم و میان هر دو نشان بشمریم آنچه باشد مطالع آن قوس بود تا این مقدار از معدل النهار طلوع میکند تا آن قوس معین از منطقة البروج طالع شود مثاله خواستیم بدانیم که در صفیحه عرض ل قوسی از منطقة البروج که از دوازده درجه جدی است تا شش درجه دلو مطالع او چند است اول دوازده درجه جدی بر افق مشرق نهادیم و مری را نشان کردیم و از نشان اول تا دوم شمردیم بیست و دو درجه بود معلوم شد که قوس مذکور با بیست و دو درجه از معدل النهار طلوع میکند و بباید دانست که قوسی از معدل النهار که میان

اول حمل و نقطه تقاطع معدل النهار باشد با افق بلد در وقت طلوع کوکب از مطالع طلوع آن کوکب
خوانند و قوس از معدل النهار که میان اول حمل و تقاطع دایره میل کوکب با معدل النهار
بر توالی بروج از مطالع ممر کوکب گویند و درجه طلوع کوکب درجه ایست از منطقة البروج
که با کوکب با فق شرقی رسد و درجه ممر درجه ایست از منطقة البروج که با کوکب بنصف النهار
رسد که افقی است از آفاق خط استوا و درجه غروب درجه ایست از منطقة البروج که با کوکب
با فق غربی رسد و هر کوکبی که او را عرض نباشد درجه طلوع او همان درجه است از منطقة البروج
که مکان اوست و درجه ممر و غروب همچنانست و اگر کوکب با عرض باشد درجه طلوع و درجه
غروب و درجه ممر کوکب در اکثر اوقات غیر درجات مکان کوکبست پس اگر خواهیم که مطالع
کوکبی بدانیم شظیه او بر افق شرقی نهیم و مری نشان کنیم و از ابتدا اجزاء حجره ما بدان نشان
بشمریم آنچه باشد مطالع آن کوکب بود و اگر خواهیم که مطالع ممر او بدانیم شظیه آن کوکب بر خط
مشرق نهیم و مری را نگاه کنیم که بر کدام جزو افتاده است اجزاء حجره از ابتدا اجزاء حجره تا آن
جزو بشمریم آنچه باشد مطالع ممر آن کوکبست و اگر خواهیم که درجه طلوع کوکب بدانیم شظیه
کوکب بر افق شرقی نهیم آن جزو از فلک البروج که با او بر افق مشرق بود درجه طلوع او بود
مثلا در عرض لا شظیه قلب العقرب بر افق مشرق نهادیم ششم درجه قوس بر افق مشرق
افتاد پس درجه طلوع او درجه ششم قوس باشد و اگر خواهیم درجه غروب کوکبی بدانیم شظیه
کوکب بر افق مغرب نهیم آن درجه که با او بر افق مغرب بود درجه غروب او باشد و اگر خواهیم
که درجه ممر کوکبی بدانیم شظیه آن کوکب بر خط مشرق یا بر خط وسط السماء نهیم آن درجه از
البروج که با او بر آنجا بود درجه ممر او بود مثلا در عرض لا شظیه نسر طایر بر خط وسط السماء نهادیم
که هفتم درجه جدی بر خط آن بود پس درجه ممر او در درجه هفتم جدی باشد و اگر خواهیم که تعدیل
النهار درجه از منطقة البروج یا تعدیل النهار کوکبی بدانیم آن درجه یا آن شظیه بر افق شرقی
نهیم و مری را الجدی نشان کنیم باز بر خط مشرق نهیم و مری نشان کنیم آنچه میان دو نشان افتاده بود تعدیل
النهار آن درجه یا کوکب بود در عرض صفحه مثلا خواستیم که در عرض لا تعدیل النهار اول اسد بدانیم
اول اسد در آن عرض بر افق مشرق نهادیم و مری نشان کردیم و باز بر خط مشرق نهادیم و مری نشان کردیم

و باز بر خط

و باز بر خط مشرق نهادیم و مری نشان کردیم میان هر دو نشان یازده درجه بود و این تعدیل النهار اول
اسد باشد و اگر نظیر آن جزو از منطقة البروج بر افق وضع نهند و مری نشان کنند میان هر دو نشان
تعدیل اللیل آن درجه باشد پس اگر آفتاب در بروج شمالی بود و تعدیل النهار درجه آفتاب
سازند و بر ربع قوس افزایند قوس النهار حاصل شود و همچنین اگر تعدیل اللیل آن درجه را نیز
نقصان کنند قوس اللیل آن درجه حاصل کند و اگر آفتاب در بروج جنوبی بود بعکس این عمل باید

باب هفتم در معرفت قسمت منطقة البروج بر دوازده خانه اول باید دانست که طالع درجه باشد
از منطقة البروج که در وقتی معین بر افق مشرق باشد مثل ولادت شخصی یا رفتن کسی بسفر یا سوال از حالی
از احوال نحو یا رسیدن آفتاب بنقطه اول حمل باید درجه معین که در وقت ولادت حاصل شمس بود
و اول را طالع ولادت گویند و دوم را طالع اختیار و سیم را طالع مسئله و چهارم را طالع تحویل سال عالم
و سیم و پنجم را طالع ولادت و عاشر درجه باشد هم از منطقة البروج که در همان وقت بر نصف النهار از
دایره نصف النهار باشد و رابع درجه باشد از منطقة البروج که در وقت مذکور بر نصف النهار
از دایره نصف النهار و سابع درجه باشد هم از منطقة البروج که بر افق مغرب باشد و این چهار موضع
از منطقة البروج اوتاد اربعه خوانند اول را وتد طالع و بیت اول گویند و دهم را وتد رابع و وتد الارض
و بیت چهارم و سیم را وتد غارب و بیت سابع و چهارم را وتد السماء و بیت عاشر و آن هشت خانه دیگر
چهار خانه را مایل الوتد گویند و آن بیت دوم و پنجم و هشتم و یازدهم است و چهار خانه را زایل الوتد
گویند و آن سیوم و ششم و نهم و دوازدهم و از جهت معرفت بیوت اختلافست و هر وقت که خواهند
از اسطرلاب گوییم که طریق تعیین درجه طالع بنا معلوم شد پس اگر درجه طالع بر افق مشرق
درجه از منطقة البروج که افق مغرب باشد وتد غارب و خانه هفتم بود و درجه که فوق الارض
بر خط نصف النهار بود وتد عاشر و خانه دهم بود و آنچه بر دایره نصف النهار واقع شود
تحت الارض بیت رابع بود و بازده درجه سابع بر انتهاء خطوط ساعات زمانی نهیم که در
الافق مرسوم است آنچه بر خط نصف النهار فوق الارض بود درجه حادی عشر بود و درجه
بر خط نصف النهار واقع شود تحت الافق درجه از بیت خامس بود دیگر درجه سابع بر خط
خط چهار ساعت زمانی نهیم درجه که بر خط النهار واقع شود فوق الارض درجه دوازدهم باشد

و آنچه تحت بر دایره نصف النهار بود درجه ششم باز درجه طالع را بر خط انتهاء ساعت دهم زمانی نهیم
آنچه فوق الافق بر خط نصف النهار بود درجه نهم باشد و آنچه تحت الارض هم برین خط واقع شود درجه
سیم بود دیگر درجه طالع بر خط انتهاء هشت ساعت زمانی نهیم آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه
ثامن باشد و آنچه تحت الارض هم برین دایره باشد درجه ثانی بود و دیگر بباید که عرض هر خانه از بیوت
دوازده گانه گاهی سی درجه است و گاهی از کمتر است و باشد که از سی زیاده باشد و هر گاه که درجه از
طالع باشد آن برج را خانه اول خوانند و برج دوم بیت ثانی گویند و برج سیم بیت ثالث
و برین ترتیب تا برج دوازدهم سا خانه دوازدهم گویند و این بحسب عدد است اما بحسب قسمت گاه باشد
که درجه اول از بیت ثانی درجه باشد هم از برج طالع و گاه باشد که درجه باشد از برج ثالث و همچنین
در باقی بیوت تواند بود که خانه بحسب عدد برجی باشد بحسب برجی دیگر واقع شود و مقدم
بران برج یا مؤخر مثاله خواستیم که وقتی آفتاب در هشتم درجه عقرب بود و ارتفاع وقت درجه
شرقی بود درجه طالع و درجات دیگر بیوت در صفحه عرض لا معلوم کنیم طالع تحقیق کردیم
و چهار درجه قوس بود و درجه رابع بیت و چهار درجه جوزا و درجه عاشر هشت درجه
میزان و درجه رابع هشت درجه حمل بود و از جهت تحصیل بیوت مایله و زایله بیت و چهار درجه جوزا
دو ساعت زمانی نهادیم فوق الافق بر خط نصف بیع درجه عقرب بود و این درجه حادی عشر است و تحت
الافق بیع درجه ثور بود و این درجه بیت خامس است دیگر همان درجه غارب بر خط چهار ساعت زمانی
نهادیم فوق الارض بر خط نصف النهار اول درجه قوس بود و این درجه ثانی عشر است و تحت الارض
اول درجه جوزا بود و این ششم بیت باشد پس درجه طالع بر خط دو ساعت زمانی نهادیم فوق الافق بر خط نصف النهار
یکدرجه سنبله بود و تحت الافق یکدرجه حوت و دیگر بیت و چهار درجه قوس بر خط هشت ساعت زمانی نهادیم
فوق الارض بر خط نصف النهار بیت و ششم درجه سرطان بود و تحت الارض بیت و ششم درجه جدی
معروض و صنع فلک برین درجه بود که در زایچه
سطور است اگر خطوط ساعات زمانی هم
اسطرلاب نباشد در او خواهند که نسبت بالبیوت
کنند اجزاء یک ساعت زمانی روزی از شیع که آفتاب

دران درجه با نظیر آن درجه باشد که درجه طالعست معلوم کنند درجه طالع بر افق شرقی نهند و مری راس الجدی نشان کنند
پس مری راس الجدی را بقدر ضعف اجزاء یک ساعت زمانی شب بخلاف توالی اجزاء حجره بگردانند و نگاه کنند بر خط النهار فوق
الارض درجه از منطقة البروج که باشد درجه خانه نهم بود و در تحت الارض بر نصف النهار درجه خانه سیم باشد دیگر مری
الجدی را بهمان مقدار دیگر حرکت دهند هم بخلاف توالی و به بینند که کدام درجه از منطقة البروج بر خط نصف النهار
رسیده است آنچه فوق الارض بود درجه خانه هشتم باشد و تحت الارض درجه خانه دوم باز درجه طالع را بر افق شرقی
نهند و بقدر ضعف اجزاء ساعت زمانی روز بتوالی اجزاء حجره بگردانند و نگاه کنند که بر نصف النهار فوق الارض درجه خانه
یازدهم بود و تحت الارض درجه خانه پنجم باشد دیگر مری راس الجدی همان قدر بر توالی اجزاء حجره حرکت دهند
و نگاه کنند که چه درجه از منطقة البروج بر خط نصف النهار رسیده آنچه بر فوق الارض بود درجه خانه دوازدهم
بود و بر تحت الارض درجه خانه ششم مثاله طالع دوازده درجه حوت بود و در عرض لا خواستیم که بیوت تسویه کنیم
درجه طالع بر افق شرقی نهادیم عاشر قوس یح بود و سابع سنبله یب پس اجزاء یک ساعت زمانی روز از شیع
که آفتاب در دوازده درجه حوت بود و استخراج کردیم چهارده درجه رسیم یافتیم و با نجده درجه قسیم
پس مری راس الجدی را بقدر بیست و یک درجه که ضعف اجزاء یک ساعت است بخلاف توالی اجزاء
حرکت دادیم و در خط نصف النهار فوق الارض نگاه کردیم هشتم درجه عقرب بود و این درجه خانه
نهم باشد و در تحت الارض هشتم درجه ثور بود و این درجه خانه سیم است باز مری راس الجدی را
بهمان مقدار بخلاف توالی اجزاء حرکت دادیم در نصف النهار فوق الارض شانزده درجه میزان بود
و این درجه خانه هشتم است و در تحت الارض شانزده درجه حمل و این درجه خانه دوم باشد پس درجه
طالع بر افق شرقی نهادیم و مری راس الجدی را بقدر بیست و نه درجه که ضعف اجزاء یک ساعت زمانی آن روز
بود بتوالی اجزاء حرکت دادیم در خط نصف النهار فوق الارض درجه خانه یازدهم بود یا نجده درجه جدی
و تحت الارض درجه خانه پنجم یا نجده هم سرطان باز مری راس الجدی بتوالی بروج بهمان مقدار حرکت
دادیم بر خط نصف النهار فوق الارض دوازده درجه دلو بود و این درجه خانه دوازدهم است و در تحت الارض دوازده درجه اسد باشد و این درجه خانه ششم است و چون
اوتاد این طالع بحسب شمار با حساب برابر است این طالع را قایمه خوانند بدین
صورت و اگر برج عاشر یازدهم افتد و رابع پنجم بحساب آن طالع را مایله خوانند و اگر

اقتدا آن طالع را نایله گویند و برهان بر این عمل انست
که طریق مشهور و مستعمل جمهور در تسویة البیوت
چنان است که کل واحد از نصف قوس النهار
و نصف قوس اللیل درجه طالع را بر سه قسم
متساوی میکنند و بمواضع انقسامات دوائر
میول تعیین می نمایند تا فلک البروج بان دوائر
بدوازده قسم شود هر یک خانه بود از خانهای دوازده گانه طالع پس نصیب هر قسم از ان اوقات دوران
زمانی باشد قسم نهاری را نصیب بعد ساعات زمانی نهاری و قسم لیلی را دوران ساعات زمانی لیلی و مخفی نماند که از
یکدور عنکبوت بر حول قطب الاسطرلاب از هر یک از نقاط مفروضه بر او مداری در صفحه حادث میشود شبیه بمدارات
نقطه در فلک پس انچه از مدار نقطه طالع میان افق شرقی و خط وسط السما باشد نصف قوس النهار
ان درجه باشد و انچه میان همان افق و خط وتد الارض باشد نصف قوس اللیل بود و نیز معلوم است
که دایره اجزاء وجه قایم مقام معدل النهار است و قسی معدل النهار شبیه قسی مدارات است پس هرگاه
که درجه طالع بر افق شرقی نهند البته درجه سابع بر افق مغرب خواهد بود و درجه عاشر بر خط وسط
السما و درجه رابع بر خط وتد الارض چه مراد از بیوت درجات آنست که بر این دوایر باشند در وقت طلوع
درجه طالع و چون مری راس الجدی بقدر اجزاء دو ساعت شب بخلاف توالی اجزاء که بجهت قوس اللیل است
بگردانند درجه ثالث طالع که بخلاف توالی بر درجه رابع واقع شده است بر خط نصف النهار که یکی از دوایر
افتد و چون بقدر اجزاء دو ساعت دیگر حرکت لا محاله درجه در خانه دیگر که یکی ثانی و ثامن است
که ان دویم و هشتم بود بر خط نصف النهار افتد و همچنین اگر درجه طالع بر افق نهاده مری راس الجدی
بقدر اجزاء دو ساعات زمانی روز بتوالی اجزاء که بجهت قوس النهار است بگردانند در خانه دیگر که بتوالی
بروج یکی عاشر و رابع است که آن یازدهم و پنجم است بر خط نصف النهار افتد و چون دیگر همان مقدار
بتوالی اجزاء حرکت دهند هر آینه در خانه یکی یازدهم و پنجم که دوازدهم و ششم است بر نصف النهار
افتد و باین عمل اقسام دوازده خانه ظاهر بود بر سر آن تسویة البیوت بعمل سابق ... که هرگاه
نظیر درجه طالع بخط دو ساعت زمانی افتد لا محاله درجه طالع بقدر اجزاء دو ساعت زمانی

ادوار کن

بروز حرکت
کرده باشد بتوالی پس درجه خانه دوازدهم و ششم بر خط نصف النهار بود و اگر بر خط چهار ساعت زمانی
حرکت کرده باشد و هرگاه که درجه طالع بر خط ده ساعت زمانی نهند بقدر اجزاء دو ساعت شب
بخلاف توالی اجزاء او حرکت کرده باشد در درجه نهم و سیم که بخلاف توالی بر درجه رابع و عاشر بود
بر خط نصف النهار باشد و اگر بر خط هشت ساعت زمانی نهند درجه طالع بقدر اجزاء چهار
ساعت زمانی حرکت کرده باشد پس درجه خانه هشتم و دویم بر خط نصف النهار افتاده باشند
و این مطلوب است اگر بکار از درجات مذکوره در میان دو خط افتد از خطوط اقسام بروج
و معلوم نباشد که کدام درجه دقیقه است در اسطرلاب ناقص یا کدام دقیقه است در اسطرلاب
تام تعدیل باید کرد چنانچه در طالع گذشت تا درجات و دقایق حاصل شود بدان طریق که از
لحظه هر جزو که بوسط السما رسیده باشد مری راس الجدی نشان کنند و آنرا علامت مطلقه خوانند
بعد از ان عنکبوت را بخلاف توالی اجزا بگردانند تا جزو صحیح بر وسط السما افتد یا بتوالی بگردانند
تا جزو صحیح بر خط وتد الارض افتد و مری نشان کنند و انرا علامت اولی خوانند پس جزو
دیگر صحیح که تلو جزو اول است بتوالی بر همان خط نهند و مری راس الجدی نشان کنند و انرا
ثانیه خوانند پس فضل گیرند اجزائی که میان علامت مطلقه است و علامت اولی از جهت اقرب
و در مخرج اسطرلاب ناقص در شصت در اسطرلاب تام ضرب کنند و حاصل را با جزوی که میان
علامت اولی و ثانیه است قسمت کنند و خارج قسمت بر خط صحیح اول افزایند تا درجه
و دقایق ان خانه معلوم شود

در معرفت ساعات صبح و شفق در علم زیاده
معلوم شده که چون افتاب بر زمین تابد سایه زمین بر شکل مخروطی مستدیر بود که قاعده
او بر زمین باشد و راس او بر نظیر درجه افتاب افتد یعنی اگر افتاب در بیست درجه ثور
باشد راس مخروط در بیست درجه عقرب واقع شود و چون افتاب فوق الارض بود ناچار
مخروط تحت الارض باشد هرگاه که شمس بافق مغرب رسد راس مخروط بر افق مشرق
و چون افتاب غروب کند این سرخی که بالای زمین بر افق مغرب نمایان شود انرا
شفق خوانند و چون افتاب تحت الارض بدایره نصف النهار رسد مخروط فوق الارض
بدایره نصف النهار بود و نیم شب باشد و چون افتاب نزدیک شود بافق مشرق

سفیدی که از طرف مشرق بر افق منبسط شود انرا صبح صادق خوانند و معلوم نموده اند که هرگاه
هشتده درجه از افق منحط شود شفق نا پدید گردد و ارتفاع غربی نظیر درجه افتاب یعنی راس
مخروط هرگاه هشتده درجه باشد صبح پیدا شود پس هرگاه که نظیر درجه افتاب بر مقنطره
هشتده درجه غربی نهند و مری راس الجدی نشان کنند و میان هر دو نشان بشمرند انچه
باشد بر پانزده قسمت کنند و اگر چیزی بماند هر درجه را چهار دقیقه گیرند خارج قسمت
ساعات باشد از طلوع صبح تا طلوع افتاب و اگر نظیر درجه آفتاب بر افق شرقی نهیم مری
نشان کنیم پس بر مقنطره هشتده نهیم و مری نشان کنیم و انچه میان هر دو نشان باشد بر پانزده
قسمت کنیم انچه بیرون اید ساعات باشد از وقت غروب افتاب یا وقت غروب شفق
و اگر از کوکبی از ثوابت ارتفاع گرفته باشیم شظیه او را بر مقنطره ان ارتفاع نهیم پس نگاه
کنیم تا نظیر درجه افتاب بر کدام مقنطره از مقنطرات ارتفاعی چند انچه بود ارتفاع
سر مخروط ظل زمین باشد اگر شرقی بود و اگر کمتر از هشتده درجه بود هنوز شفق فرو نشده
و اگر بیشتر بود فرو رفته است و اگر غربی بود و بیشتر از هشتده درجه هنوز صبح بر نیامده
و اگر کمتر از هشتده درجه بود صبح بر امده باشد و اگر بر خط وسط السما بود نیم شب باشد
و بباید دانست که در بعضی صفیحه ها در تحت الارض خطی مقوس در جهت مشرق از مدار
جدی تا مدار سرطان کشیده باشند و بر انجا نوشته طلوع فجر و خط دیگر همان طریق در جهت
مغرب کشیده باشند و نوشته مغیب شفق پس اگر درجه افتاب را بر خط طلوع فجر نهند
و مری نشان کنند بعد از ان بر افق مشرق نهند و مری نشان کنند و میان هر دو نشان مری را
بر پانزده قسمت ساعات میان طلوع صبح و طلوع افتاب حاصل اید و اگر درجه افتاب را
بر خط مغیب شفق نهند و بعد از ان بر افق غربی نهند و در هر دو موضع مری نشان
کنند و میان هر دو نشان را بپانزده قسمت کنند ساعات میان غروب افتاب و غروب
شفق خارج شود

در معرفت ظل که از ارتفاع و ارتفاع از ظل که بر
ظهر اسطرلاب نقش کرده باشند بدانکه ظل در اصطلاح اصحاب و ریاضی دو قسم است
یکی ظل مستوی و دیگر ظل معکوس اما ظل مستوی سایه مقیاسیست که بر روی زمین

۱۴

هموار نصب کرده باشند و عمود باشد بر سطح افق و چون آفتاب بر افق باشد این ظل در غایت طول بود و جهت
معرفت اوقات استعمال کنند و سمت قبله از ان دانند اما ظل معکوس سایه مقیاسیست که عمود باشد بر سطحی
که آن سطح عمود باشد بر سطح افق مثل میخی که در دیوار باشد و این ظل را ظل منکوس نیز گویند از جهت انکه سر
ظل در تحت است و ظل اول هم خوانند از جهت آنکه در اول روز در اول حدوث اوست و هرگاه که آفتاب بر نصف النهار
این ظل در غایت طول است و ظل مستوی با معلوم است اگر افتاب بسمت الراس باشد یا در غایت کوتاهی است
الا افتاب بسمت راس نباشد و ظل مستوی دو قسم است ظل اصابع و ظل اقدام اما ظل اصابع انست که مقیاس را
بدوازده قسم کنند و هر قسمی را اصبعی خوانند و این را ظل اصابع از ان جهت گویند که آدمی غالبا قد از
شبر میکنند و هر شبری دوازده اصبع است یا از ان جهت که مقدار مقیاس غالبا یک شبر است اما ظل اقدام
انست که مقیاس را بهفت بخش یا شش بخش و نیم کرده باشند و این ظل را از ان دو ظل اقدام
گویند و هرگاه که آدمی خواهد که بداند که ارتفاع هر چیز مثل ان چیز شده غالبا قامت خود را سایه
میکنند و بقدم خود آن را مساحت مینماید اگر هفت قدم یا شش قدم و نیم شده است میداند که
هر چیز مثل آن چیز شده از جهت انکه طول قامت معتدل هفت قدم اوست یا شش قدم و نیم اما مقیاس
ظل معکوس در ظل مستوی هم باین نوع قسمت کنند و گاهی مقیاس ظل معکوس را بشصت درجه که مقدار
نصف قطر است بخش کنند و انرا ظل اجزا خوانند و شیخ ابو ریحان مقیاس همین ظل را بیکدرجه
که شصت دقیقه است قسمت نموده و در بعضی اسطرلابها در ظل سلم مقیاس هر دو ظل یعنی ظل
اصابع و ظل اقدام بشصت قسمت کرده اند و بباید دانست که هرگاه که ارتفاع افتاب چهل و پنج
درجه شود سایه هر مقیاس بلکه سایه هر چیز که بر زمین عمود باشد مثل ان چیز است پس در
هرگاه که یک شظیه بر ارتفاع بر چهل و پنج در نهند در ربع مقابل ربع ارتفاع اگر ظل اصابع منقوش
باشد باید که شظیه دیگر بر دوازده که مقدار مقیاس است واقع شود و اگر ظل اقدام منقوش باشد
باید که شظیه دیگر بر هفت که مقدار مقیاس است واقع شود و اگر ظل اجزا نقش کرده باشند
باید که شظیه دیگر بر شصت واقع شود و در اکثر اسطرلابها یکی از دو ربع ارتفاع را تنصیف
کنند و از منتصف ربع دو عمود اخراج کنند یکی بر خط علاقه و یکی بر خط مشرق و مغرب
و هر عمودی را گاهی بدوازده بخش کنند و گاه بهفت بخش کنند و گاهی بشصت قسم و

بشش و نیم واقف را با عداد معین مینوسند و قسمت یک لحظه را ابتدا از خط علاقه کنند و دیگر از خط
مشرق و مغرب و سوای ان از ظل سلم خوانند و ان عبارتست از انکه ظل مستوی و معکوس را بیکدیگر ترکیب
نکنند و در اسطرلابات نقش کنند جهت انکه ظل مستوی در اوایل و اواخر روز امتدادی دارد
که وضع اجزا او در اسطرلاب معتبر است و ظل معکوس در وسط روز باین حال است پس ارباب
صناعت بجهت سهولت امر دو عمود رسم میکنند و عمودی که بر خط علاقه قایمست با جزاء ظل
مستوی منقسم میشود تا اگر ارتفاع شمسی از چهل و پنج زیاده بود از ان عمود ظل مستوی
پیدا کنند و عمودی دیگر که بر خط مشرق و مغرب قایمست با جزاء ظل معکوس منجزی میکردد
تا اگر ارتفاع افتاب از چهل و پنج کمتر بود از ان عمود ظل معکوس حاصل نمایند پس اگر ارتفاع
موجود بیشتر از چهل و پنج درجه باشد و درجات ظل که ظل سلم معلوم شده ظل مستوی اصابع
اگر هر عمودی را بدوازده قسمت کنند و ظل مستوی اقدام باشد اگر قسمت هر عمود بر هفت بود
و اگر ارتفاع وقت کمتر از چهل و پنج درجه بود ظل معکوس بود پس اگر ظل معکوس معلوم باشد
و خواهیم که ظل مستوی بدانیم یکصد و چهل و چهار را بر ظل معکوس معلوم قسمت کنیم انچه
انچه حاصل شود ظل مستوی بود و بیان این مقدمه انست که در علم حساب بیان کرده شده
که هرگاه سه عدد متناسب که نسبت اول بدوم چنان باشد که بسیوم و یکی از طرفین مجهول باشد
و وسطین و طرف دیگر معلوم طرف مجهول را از ان دو طرف معلوم معلوم توان نمود
بان طریق که وسط را در نفس خودش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر طرف معلوم قسمت
کنند خارج قسمت طرف مجهول باشد پس درین صورت ظل معکوس و مقیاس و ظل
اربع سه مقدار متناسب اند چه نسبت ظل مستوی بمقیاس همچون نسبت مقیاس است بظل
معکوس و تناسب میان این سه مقدار در محل خود مبین شده و از این سه مقدار ظل معکوس
و مقیاس معلومند و طرفی که ظل مستوی است مجهولست پس اگر وسط که مقیاس است و مقدار او
است یا دوازده در نفس خودش ضرب کنیم یکصد و چهل و چهار شود یا چهل و نه و این حاصل
ضرب را بر ظل معکوس معلوم قسمت کنیم ظل مستوی اصابع باشد یا اقدام مثلا ظل معکوس
چهار بود خواستیم که از ان ظل مستوی اصابع کنیم مقیاس ظل اصابع که دوازده است در نفس خود

ضرب

ضرب کردیم یکصد و چهل و چهار شد ان را بر چهار که ظل معکوس است قسمت کردیم خارج قسمت سی و شش شد و این ظل اصابع
مستوی است و اگر ظل معلوم باشد و ارتفاع معلوم نبود شظیه ارتفاع را بر ان ظل نهند و به بینند تا شظیه دیگر کدام
درجه از ارتفاع افتاده است و چون در اکثر اسطرلابها دو عمود ظل سلم را که هر یک بدوازده بخش و گاه بهفت قسم
منقسم باید پس اگر ظل معلوم مستوی باشد و کمتر از دوازده بود و ظل اصابع و اقل از هفت در ظل اقدام ان ظل را
در عمودی که بر خط علاقه افتاده طلب کنند و یک شظیه ارتفاع بر ان ظل نهند که شظیه دیگر بر ارتفاع
مطلوب افتد و اگر ظل مستوی بیشتر از دوازده باشد یا هفت که از ان بیش نقش نمیکنند طریق او انست که
با ظل معکوس کنند یعنی همچنانکه گفتیم صد و چهل و چهار در ظل اصابع یا چهل و نه در ظل اقدام بر ان
قسمت کنند تا ظل معکوس حاصل اید اصابع یا اقدام پس خارج قسمت را در عمودی که بر خط مشرق و مغرب
افتاده که ان ظل معکوس میباشد طلب کنند و چنان کنند که یکی از دو نهایت عرضی عضاده که بر سمت
بر سمت ان باشد که بر خط خارج قسمت واقع شود پس شظیه اقرب بر ارتفاع مطلوب افتد و اینی در اعلاه
که ظل سلم بر وسط یکی از دو ربع ارتفاع رسم کرده باشند اما اگر در ربع مقابل نقش کرده باشند
یک شظیه بر عدد خارج قسمت نهند شظیه دیگر بر ارتفاع مطلوب افتد و اگر ظل معکوس بود و کمتر از
دوازده در ظل اصابع یا از هفت در ظل اقدام ان را در عمودی که بر خط مشرق و مغرب افتاده
طلب کنند و چنان کنند که یکی از دو نهایت عرضی عضاده که شظیه ارتفاع بر سمت ان باشد بر ظل
معلوم واقع شود پس شظیه اقرب بر ارتفاع مطلوب افتد و اگر ظل معکوس بیشتر از دوازده باشد
در ظل اصابع و از هفت در ظل اقدام از ان مستوی باید گرفت یعنی ۱۴۴ را در اصابع یا ۴۹ را در اقدام
بر وی قسمت کرد تا ظل مستوی اصابع یا اقدام خارج شود از ان در عمودی که بر خط علاقه افتاده
باشد که ان مستوی باشد طلب باید کرد و بطریقی که مذکور شد ارتفاع معلوم باید کرد
در معرفت طالع تحویل سال عالم و طالع تحویل مولود بدانکه طالع تحویل عبارتست از جزوی
از فلک البروج که در وقتی که افتاب بجزو اول حمل رسد بر افق مشرق باشد پس طالع تحویل
مولود جزویست از فلک البروج که در هنگامی که شمس بدرجه مذکوره رسد که در وقت ولادت
ان مولود در ان درجه بوده باشد بر افق مشرق باشد و طالع تحویل سال عالم جزویست
از منطقة البروج که در ان وقت که افتاب از حوت نقل بحمل کرده باشد بر افق شرق

دیگر بباید دانست که اگر وقتی معین مثلا بنیم روز افتاب در درجه معینی باشد و بعد از ان که بحرکت
خاصه یکبار دیگر هم بدان درجه رسد همان بنیم روز نخواهد بود بلکه از نیم روز بقدر هشتاد و هفت
درجه و سی و سه دقیقه مطالع گذشته خواهد بود که بر قسم قریب است و از افضل الدور خوانند و ان
قریب بربع و چهل و شش دقیقه است و چرا گفتیم که در همان روز بهمان درجه نمیرسد جهت انکه مدت
یکدوره شمس سیصد و شصت و پنج روز و زیاده و نقصان نسبت بالله سیصد و شصت و پنج روز
و قریب بربع شبان روز است پس اگر طالع تحویل سال عالم معلوم باشد و خواهند که طالع تحویل سال
اینده معلوم کنند درجه طالع سال عالم بر افق مشرق نهند و بنگرند تا مری بر کدام جزو افتاده است
پس بر توالی اجزا او مجره هشتاد و هفت جزو بشمرند و مری با انجا اورند و نگاه کنند تا بر افق شرقی
کدام برج و درجه افتد انچه بود طالع سال اینده باشد مثلا طالع سال برج سرطان بود بهفت درجه
خواستیم که بدانیم که طالع سال مستقبل کدام درجه خواهد بود بهفت درجه سرطان بر افق شرقی نهادیم
در عرض لکواز انجا که مری راس الجدی واقع بود هشتاد و هفت درجه و نیم بر توالی اجزاء مجره
شمردیم انجا که منتهی شد مری راس الجدی با انجا اوردیم نظر کردیم بر افق مشرق بیست و هشت
درجه سنبله بود و این طالع سال اینده است و اگر خواهند که طالع تحویل سال گذشته بدانند
طالع معلوم را بر افق مشرق باید نهاد و بمقدار افضل الدور برخلاف توالی اجزاء مجره مری
راس الجدی را حرکت باید داد انجا که منتهی شود ببینند تا بر افق مشرق کدام درجه است از کدام
برج ان برج و درجه طالع سال مطلوب باشد و اگر طالع تحویل دو سال خواهند ضعف فضل الدور
و اگر طالع تحویل سه سال خواهند سه مثل فضل الدور و برین قیاس پس بر توالی اجزاء مجره یا بر خلاف
توالی مری را حرکت دهند و طالع سال گذشته یا سال اینده حاصل کنند و اگر درجات چند فضل
الدور از یکدور که سیصد و شصت درجه است بگذرد دور از ان نقصان کنند و به باقی بطریق مذکور
عمل نمایند و در ظهر بعضی اسطرلابها جدول فضل الدور از یک سال تا هزار سال بطریق تضاعیف رسم
کرده اند و مقصود از این جدول این عمل است و بعد از ان که طالع تحویل که بر افق مشرق است معلوم
باشد نگاه کنند تا موضع افتاب فوق الارض بود وقت تحویل بروز باشد و اگر تحت الارض باشد
تحویل بشب باشد پس اگر خواهند که بدانند بچند ساعت روز یا چند ساعت شب تحویل میشود اگر تحویل بروز

طالع طالع سال مطلوب بر افق شرقی نهاده مری نشان کنند بعد از ان موضع افتاب که در طالع تحویل سال عالم صورت حمل است
بر افق شرقی نهند و مری نشان کنند و میان ان دو نشان بر خلاف توالی بشمرند انچه باشد بر پانزده قسمت کنند خارج
قسمت ساعات تحویل باشد گذشته از روز و اگر تحویل بشب باشد چون طالع سال بر افق باشد مری نشان کنند بعد از
درجه افتاب را بر افق غربی نهند و مری نشان کنند و میان ان دو نشان بر خلاف توالی بشمرند و بر پانزده
قسمت کنند خارج قسمت ساعات تحویل باشد گذشته از شب و طالع تحویل مولود بهمین دستور اعمال
باید کرد و در استخراج ساعات تحویل موضع شمس را وقت ولادت بر افق شرقی یا بر افق غربی باید نهاد و اگر
طالع سالهای گذشته معلوم نباشد و خواهند که طالع تحویل سال عالم یا طالع تحویل مولود در سالهای
اینده معلوم کنند طریق انست که در تقویم دو روز طلب کنند یک روز که افتاب هنوز بدرجه حمل
یا بدرجه اصلی که در وقت ولادت مولود انجا بوده نرسیده باشد و روز دیگر از موضع مطلوب گذشته باشد
پس دور روی شمس در نصف النهار روزی که بموضع مطلوب اقرب باشد فرا گیرند و بدانند که چند درجه
از انگاه دارند انگاه درجه افتاب در نصف النهار مطلوب بر خط وسط السما نهند و در صفیحه عرض
بلد مطلوب بر جای مری نشان کنند اگر در ان روز که دوری افتاب از اول حمل یا درجه مطلوب
فرا گرفته اند افتاب بدان موضع نرسیده باشد بهر یک دقیقه بعد افتاب از موضع مطلوب شش درجه
از اجزاء معدل النهار از موضع مری بتوالی بشمرند انجا که منتهی شود علامتی کنند و مری را بدان موضع
برند و نظر کنند هر جزو که بر افق شرق بود طالع تحویل سال عالم یا طالع تحویل مولود بود و اگر افتاب
از موضع مذکور گذشته باشد هر یک دقیقه بعد شش درجه از اجزاء معدل النهار بر خلاف توالی
بشمرند انجا که منتهی شود مری بدان موضع برند هر جزو که بر افق مشرق افتد در جه طالع
سال بود
در معرفت عرض بلد یعنی دوری شهر از معدل النهار و خط استوا و ان
قوسیست از دایره نصف النهار میان سمت الراس موضع از زمین و معدل النهار و ان مساوی
ارتفاع قطب معدل النهار است در همان موضع پس اگر خواهند که عرض موضعی بدانند در روزی که
غایت ارتفاع شمسی معلوم کنند چنانکه هر لحظه ارتفاع میگیرند تا بغایتی رسد که دیگر زیاده نشود و بعد
از ان روی در شاخص نهند پس تقویم افتاب در ان روز معلوم کنند یعنی درجه که افتاب بوقت نصف
النهار در ان درجه باشد و میل شمسی چنانکه سابقا مذکور شد بگیرند اگر افتاب میان اول حمل و میزان

بود یعنی جهت میلش شمالی بود و از سمت الرأس جنوبی بود میل آفتاب از غایت ارتفاع او
در آن روز نقصان کنند و اگر میل شمالی بود و از سمت الرأس در طرف شمال بود میل آفتاب را بر غایت
ارتفاع او افزایند و از وقف نقصان کنند تا تمام عرض بلد بماند و اگر درجه آفتاب در نیمه دیگر بود
یعنی در میان میزان و حمل باشد لاجرم میلش جنوبی بود و او در بلاد شمالی لابد بر جنوب سمت
الرأس واقع شود میل آفتاب بر غایت ارتفاع او افزایند آنچه حاصل آید تمام عرض آن بلد
پس تمام عرض را از نود نقصان کنند آنچه باقی ماند عرض آن بلد بود و اگر آفتاب در اول حمل یا میزان
بود یعنی عدیم المیل باشد غایت ارتفاع او بعینه مساوی تمام عرض بلد باشد پس از نود نقصان
کنند که باقی عرض آن بلد بود مثاله در موضعی رسیدیم عرض الموضع مجهول بود خواستیم که معلوم
آفتاب در اول جدی یافتیم و غایت ارتفاع در نصف النهار آن بلد در آن روز چهل درجه بود
پس میل اول جدی گرفتیم بیست و سه درجه و نیم بود بر چهل که غایت ارتفاع آن
روز است افزودیم شصت و سه درجه و نیم آمد این تمام عرض بلد بود این را از نود نقصان
کردیم بیست و شش و نیم ماند و این عرض آن بلد بود و اگر به شب عرض موضعی خواهند که معلوم
غایت ارتفاع کوکبی از کواکب ثابته که در اسطرلاب مرسوم است معلوم کنند و بعد آن از معدل
النهار در هر صفیحه که باشد بگیرند که چند درجه است پس اگر نقطه کوکب در یک دایره مدار رأس الحمل
والمیزان دور کند بعدش از معدل النهار جنوبی بود و بعدش بر غایت ارتفاع افزایند مجموع
از وقف نقصان کنند تا تمام عرض باقی ماند و بعد از آن حاصل یا باقی را از نود نقصان کنند
آنچه ماند عرض آن بلد بود مثاله در موضعی رسیدیم و در شب عرض آن موضع خواستیم که بدانیم
غایت ارتفاع رأس الحمل گرفتیم تا به هفتاد و سه درجه رسید و بعد از آن روی در نقصان
نهاد پس معلوم کردیم که غایت ارتفاع او در آن موضع همین مقدار است بعدش از
معدل النهار گرفتیم سیزده درجه شمالی بود او را از غایت ارتفاع نقصان کردیم
شصت درجه ماند و این تمام عرض این موضع است پس تمام عرض را از نود نقصان کردیم
سی ماند این عرض موضع مذکور است و اگر کوکبی را از کواکب ابدی الظهور مثل فرقدان
وغیرها در بلاد شمالی ارتفاع میگیرند تا بلندترین ارتفاعات او از سطح افق و فروترین

ارتفاعات

ارتفاع او از سطح افق معلوم کنند و آن ارتفاع کمتر از ارتفاع بیشتر نقصان کنند آنچه بماند بدو نیم
کنند یک نیمه از آن دو نیم را بر ارتفاع اول او افزایند یا از ارتفاع بیشتر نقصان کنند تا حاصل یا باقی
عرض بلد مطلوب بود مثاله در موضع شمالی بلندترین ارتفاع فایده ایدیم هفتاد درجه بود و کمترین
ارتفاعش ده درجه بود از هفتاد نقصان کردیم شصت ماند شصت را بدو نیمه کردیم
سی شد سی را بر ده افزودیم و این عرض آن بلد باشد و از جهت این عمل قوس
اب نصف ظاهر دایره
نصف النهار فرض کنیم
چنانکه ا نقطه شمالی باشد
و ب نقطه جنوب و ح
سمت الرأس و ء قطب
شمالی ظاهر و ه نقطه
تقاطع معدل النهار با دایره نصف النهار پس ح ه عرض بلد باشد و ا ء مساوی او باشد و در معظم
معموره چون آفتاب در اول حمل و میزان بود میلش شمالی بود غایت ارتفاع او از دایره نصف
النهار قوس ر ب تعیین کنیم پس ر محل تقاطع منطقة البروج باشد با نصف النهار و چون در نصف دیگر
باشد یعنی میلش جنوبی بود غایت ارتفاع آفتاب از دایره النهار قوس ب ط فرض کنیم پس
محل تقاطع منطقة البروج با نصف النهار نقطه ط باشد و چون دایره نصف النهار دایره
از دوایر میل است ر ه میل آفتاب است در طرف شمال و ط ه هم میل آفتاب است در طرف جنوب
پس اگر آفتاب در نصف شمال باشد ر ه که میل آفتاب است از ر ب که غایت ارتفاع است نقصان
کنیم و اگر آفتاب در نصف جنوبی بود ه ط که میل اوست بر غایت ارتفاع که ب ط است
افزاییم قوس ب ه حاصل آید ما را از قوس ا ب که از افق تا سمت الرأس است یعنی ربع دور نقصان کنیم قوس
ه ح که عرض بلد است باقی ماند و در هر کوکب که ذو عرض باشد و بیرون مدار رأس الحمل دور کند یعنی بعد
او از معدل النهار جنوبی بود یا شمالی بود ولیکن مرور او بنصف النهار از سمت الرأس در جهت
جنوب باشد بدان طریق که در آفتاب گفتیم عمل کنند لیکن بجای میل بعد کوکب از معدل النهار

بکار دارند و جهت مرور کوکب از سمت الرأس در جهت جنوب است یا جهت شمال چنان معلوم کنند
که اگر غایت ارتفاع آن کوکب کمتر از ربع باشد برای العین ببینند که از سمت الرأس در جهت جنوب است
یا در جهت شمال و چون غایت ارتفاع کوکب ربع دور بود کوکب بر سمت الرأس یعنی نقطه ح باشد و بعد
او از معدل النهار بقدر ح ه باشد که عرض بلد است و در هر کوکب که در اندرون مدار رأس الحمل دور کند یعنی
بعد او از معدل شمالی بود و مرور او بر نصف النهار از سمت الرأس هم در جهت شمال بود مثلا بر نقطه ل
مرور کند غایت ارتفاع او از ربع دور نقصان کنند تا ل ح بماند و این را از بعد او از معدل النهار که قوس
ل ه است کم باید کرد تا قوس ح ه که عرض بلد است باقی ماند یا تمام بعدش از معدل النهار که کوکب
و ل است از غایت ارتفاع که قوس ا ل است نقصان کنند تا قوس ا ه که عرض بلد است بماند و اگر ارتفاع
از کوکب ابدی الظهور گرفته باشند مثل کوکبی که مداری دور کند پس ظاهر است که او را دو ارتفاع باشد
در دایره نصف النهار یکی ارتفاع اعلی که قوس ا ک است و دیگر ارتفاع اسفل که قوس ا ل است پس
او را لحظه فلحظه نگاه باید داشت تا بغایت نقصان رسد و بعد از آن صعود کند و از ارتفاع
خواهند پس ارتفاع اعلی معلوم باید کرد و از ارتفاع اعلی نقصان کرد تا قوس ل ک بماند پس چون این را
تنصیف کنند و بر قوس ا ل افزایند یا از قوس ا ک نقصان کنند قوس ا ء که ارتفاع قطب بماند
و این مساوی عرض بلد باشد اما معرفت طول بلد که آن دوری بلد است از جزایر خالدات در
اصطلاح اهل هیئة قوسیست از معدل النهار میان تقاطع او با نصف النهار جزایر خالدات فوق
الارض و میان تقاطع او با نصف النهار بلد فوق الافق ابتدا از جزایر خالدات کرده بر توالی
بروج و طریق استخراج او از اسطرلاب آنست که خسوفی قمر را از زیج استخراج کنند
درجه و ساعات بود و خسوف یا تمام خسوف یا انجلا کذشته از اول لیل معلوم کنند
قسم یکی از این حالات رسد در آن حال ارتفاع کوکبی از ثوابت بگیریم و آن ارتفاع ساعات
ماضیه از آن لیل بربع یا بصفیحه عرض بلد مطلوب بالطول معلوم کنیم
پس نگاه کنیم اگر ساعات مرصوده بیشتر از ساعات محسوبه بود بلد مذکوره شرقی باشد
از طول مذکور و اگر ساعات مرصوده کمتر بود غربی باشد زیرا که شرقی آفتاب زودتر غروب
میکند از بلد غربی پس تفاوت میان ساعات محسوبه و ساعات مرصوده بگیریم و در پانزده

[illegible]

درجه ضرب کنیم و دقایق ساعات را در پانزده دقیقه و هر شصت دقیقه یک درجه کردیم و مجموع
را فضل ما بین الطولین خوانیم چه این قوسیست از معدل النهار که در میان نصف
النهار طول نود و طول آن شهر واقع است پس نگاه کنیم اگر بلد شرقی باشد فضل ما بین الطولین
را بر نود افزاییم و اگر غربی بود از نود نقصان کنیم آنچه حاصل آید یا باقی ماند طول آن بلد بود
در دستافلاطون طالع وقت از اسطرلاب در شهری که او را صفیحه معینی نباشد از
صفیحه نبود و خواهیم که در آن بلد از ارتفاع یا کوکب طالع معلوم کنیم صفیحه که بدان عرض
نزدیکتر بود بگیریم و در آن صفیحه درجه طالع از ارتفاع آفتاب یا کوکبی معلوم کنیم
پس آن درجه طالع را بر خط نصف النهار نهیم و میل آن معلوم کنیم پس تفاوت میان
عرض صفیحه معمول به و عرض بلد مطلوب بگیریم و آن درجات میل را در تفاوت مذکور
ضرب کنیم و حاصل را بر میل کلی که الکل است قسمت کنیم خارج قسمت تعدیل بود پس
همان درجه طالع که یافته بودیم در آن صفیحه معمول به بر افق شرقی نهیم و نگاه کنیم
تا مری رأس الجدی بر کدام اجزاء افتاده آنجا که باشد نشان کنیم پس نگاه کنیم تا عرض
صفیحه معمول به بیشتر است از عرض شهری که مطلوب ما نیم کمتر است و میل درجه طالع
شمالیست یا جنوبی پس چهار صورت حاصل شود اول آنکه عرض صفیحه معمول به
بیشتر از عرض بلد بود و میل طالع شمالی بود دوم آنکه عرض صفیحه معمول به کمتر بود
از عرض بلد و میل طالع شمالی باشد سیم آنکه عرض صفیحه معمول به بیشتر باشد و میل
طالع جنوبی بود چهارم آنکه عرض صفیحه معمول به کمتر بود و میل طالع جنوبی باشد و هر
صورتی حکمی دارد چنانکه اگر عرض صفیحه بیشتر از عرض شهری بود که ما در آنیم و میل درجه
طالع شمالی بود عنکبوت را بر توالی بروج بگردانیم تا مری رأس الجدی از موضع
خویش بقدر تعدیل بگردد و اگر عرض صفیحه بیشتر از عرض شهر مطلوب بود و میل
درجه طالع جنوبی بود مری رأس الجدی بر خلاف توالی بروج بگردانیم تا مری رأس الجدی
بقدر تعدیل از موضع اول بگردد و اگر عرض صفیحه کمتر از عرض بلد بود و میل طالع
شمالی بود عنکبوت را بر خلاف توالی بگردانیم تا مری رأس الجدی بقدر تعدیل بگردد و اگر

صفیحه که بود و میل طالع جنوبی بود عنکبوت بر توالی بگردانیم تا مری راس الجدی بقدر تعدیل از موضع
خود زایل شود پس نگاه کنیم در صور اربعه تا بر افق شرقی کدام درجه افتاده است درجه طالع
ان بود در شهر مطلوب مثال آن در عرض لب خواستیم که طالع وقت معلوم کنیم و صفیحه ان عرض
در اسطرلاب نبود در صفایح ان اسطرلاب صفیحه عرض لی و لو در کو موجود بود و صفیحه لی اقرب
بود پس بازین صفیحه طالع وقت معلوم کردیم هشتم درجه قوس یافتیم خواستیم که درجه طالع
در عرض لب بدانیم میل ح درجه قوس گرفتیم بیست و سه درجه یافتیم ان را در تفاوت
میان عرض لی و لب که دو است ضرب کردیم حاصل که چهل و شش بود بر ل قسمت کردیم خارج
قسمت دو بود تقریبا و این تعدیل باشد چون عرض صفیحه لی از بلد کمتر بود و میل درجه طالع
جنوبی هشتم درجه قوس که طالع بود بر افق شرقی نهادیم و مری راس الجدی را از موضع خود
بقدر دو درجه بتوالی بروج گردانیدیم پس در افق نگاه کردیم شانزده درجه قوس افتاده
بود و این درجه طالع بود در عرض لب دران زمان که در عرض لی هشتم درجه قوس طالع بود
در شناختن انکه قطب ظاهر فلک البروج در وقتی معین از افق چه مقدار مرتفع است و
ارتفاع ما و عرض اقلیم او یکیست و ان قوسیست میان سمت الراس و منطقة البروج و دو قطب افق
میکند پس اگر خواهیم که در وقتی معین در بلدی بدانیم که قطب ظاهر فلک البروج چه مقدار ارتفاع دارد
دران زمان طالع وقت از صفیحه عرض ان بلد معلوم کنیم و نود درجه را از ان طالع وقت نقصان کنیم
یعنی بیست درجه طالع همان درجه و دقیقه که طالع بوده بگیریم و نشانه برو کنیم پس درجه طالع بر افق شرقی
ان بلد نهیم و بدرجه عاشر محفوظ نگاه کنیم تا دران وقت بر کدام مقنطره از مقنطرات ارتفاع شرقی
یا غربی افتاده ان مقدار از ارتفاع درجه مذکوره باشد و ان ارتفاع از نود کم کنیم انچه بماند ارتفاع
قطب فلک البروج بود دران وقت پس اگر درجه عاشر بر مقنطره از مقنطرات شرقی افتاده بوده
ارتفاع قطب غربی باشد و اگر بر مقنطره غربی بود ارتفاع او شرقی باشد مثال در شیراز در وقتی معین
خواستیم که ارتفاع قطب شمالی فلک البروج بدانیم در صفیحه لط طالع وقت هشتم درجه جوزا یافتیم ان
بر افق مشرق نهادیم درجه هشتم حوت را دیدیم که بر مقنطره پنجاه غربیه افتاده بود پنجاه از نود نقصان کردیم
چهل ماند این ارتفاع غربی قطب فلک البروج بود دران وقت دران عرض

در شناختن

سمت ارتفاع

سمت و از ارتفاع و ارتفاع از قوس سمت چنانکه سمت قوسیست از دایره افق میان دایره اول السموت و تقاطع
دایره ارتفاع ان کوکب با افق و دایره اول السموت چنانچه در رساله عینیه سبق ذکر یافته عظیمه است که بمطلع
و مغیب اعتدال و بدو قطب افق میگذرد و در بعضی اسطرلابها که دوایر سموت بر ان کشیده باشند ان اسطرلاب را تام
خوانند و دوایر سموت دایره چند از تقاطع که بحسب یک یک از مقنطرات ایراد کرده اند و چنانکه مذکور شد این
دوایر در بعضی اسطرلابات بر فوق الارض کشیده باشند و در بعضی بر قسم تحت الارض و در بعضی بر هر دو قسم
کرده باشند پس اگر در اسطرلاب سمت ارتفاع معین کوکبی یا افتاب خواهیم که بدانیم اگر خطوط سمت بر
فوق الارض کشیده باشند درجه افتاب یا شظیه کوکب را بر مقنطره ارتفاع که سمتش مطلوب بود نهیم و ببینیم درجه
افتاب یا شظیه کوکب بر کدام دایره افتاده است از دوایر سموت سمتش چندان بود از مشرق اعتدال اگر ارتفاع
شرقی بود یا مغرب اعتدال اگر ارتفاع غربی بود و این زمانی بود که ابتدا شمار سمت از مطالع و مغیب اعتدال
کرده باشند چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد مثال انکه در عرض لب افتاب در دو از ده درجه جدی بوده و ارتفاع
وقت بیست و چهار درجه شرقی خواستیم که سمت ان ارتفاع معلوم کنیم بیست درجه جدی را بر مقنطره کد
شرقی نهادیم دران حالت بر دایره پنجاه درجه سمت یافتیم و ان سمت شرقی ان ارتفاع بود و ان در [illegible]
دایره بود که بهر دو نقطه تقاطع افق مشرق و مغرب و مدار راس الحمل گذشته بود زیرا که ان بحسب اصطلاح
مذکور شد دایره ایست که بدو قطب افق یعنی سمت الراس و سمت القدم و دو قطب دایره نصف النهار
یعنی مطلع و مغیب اعتدال بگذرد و انتهاء اعداد این خط وسط السما باشد و در اتحاد [illegible] مجتمع شوند
و این قطب با نظم اول گویند و از این دوایر هر چه داخل دایره اول السموت باشد شمالی بود و هر چه در بیرون
بود جنوبی بود پس اگر موضع افتاب در بروج شمالی باشد و ان لا محاله در داخل مدار راس الحمل والمیزان بود
و در انجا دور کند یا شظیه کوکب در اندرون مدار مذکور بود در اول روز افتاب را یا ان کوکب را بر مدار خود
حرکت باید کرد و زمانی از افق مرتفع باید شد تا بدایره اول السموت رسد و در اخر روز از ان دایره باید گذشت
و زمانی در فوق الارض باید باشد تا بعد از ان بافق رسد پس در اول روز و اخر روز که افتاب هنوز بدایره اول السموت
نرسیده باشد یا از ان در گذشته بود سمت شمالی شرقی باشد اگر ارتفاع غربی بود و بعد از ان که از دایره اول
بگذرد در اول روز تا وصول بنصف النهار سمت شرقی جنوبی باشد بعد از ان چون از نصف النهار
بگذرد و بیش از انکه بدایره مذکور رسد سمت غربی جنوبی بود و اگر موضع افتاب در بروج جنوبی باشد

یا شظیه کوکب بیرون مدار راس الحمل والمیزان که دور ازو میکند طلوع او تا وصول بنصف النهار سموت جنوبی شرقی باشد
و بعد از انکه از نصف النهار بگذرد تا حین غروب سموت جنوبی غربی بود مثلا در مثال مذکور چون درجه افتاب
در بروج جنوبی بود ارتفاع مذکور شرقی بود سمت مذکور شرقی بود سمت مذکور شرقی بود
جنوبی بود و گاه بود که بعضی اسطرلابها ابتدا شمار سمت با خط وسط السما کنند یعنی بدایره اول السموت منتهی شوند
تا در محل تقاطع دایره اول السموت و افق در علامت ص مجتمع شوند و این ترتیب را نظم ثالث خوانند و باز
دایره اول السموت ابتدا کنند و ختم شمار از نود بگذرانند و این ترتیب را نظم ثانی نامند پس در این نظم هر سمت
که از نود کمتر بود جنوبی بود و هر چه از نود بیشتر باشد شمالی بود و در هر یک دو نظم هر سمت که بعد از وضع درجه
افتاب یا مری کوکب بر مقنطره ارتفاع مطلوب بالسمت افتد چون از نود کمتر باشد او را از نود نقصان کنند تا ظاهر
شرقی یا غربی حاصل شود و در نظم ثانی هر سمت که از نود بیشتر یافته باشند نود از او نقصان کنند تا سمت باقی ماند
دوایر سمت بر قسم تحت الارض نقش کرده باشند و از ان دوایر سموت ارتفاع شمسی یا کوکبی خواهند که معلوم
درجه افتاب یا شظیه کوکب بر مقنطره ارتفاع مطلوب السمت نهند و در افتاب نظیر درجه او نگاه کنند تا
بر کدام دایره از دوایر سموت افتاده انچه بر سمت بود در خلاف انجهت که نظیر درجه افتاب افتاده
هر گاه که شظیه ان کوکب بر ارتفاع مطلوب السمت نهاده باشند مری راس الجدی نشان کنند بعد از ان شظیه
ان کوکب بر خط وسط السما نهند و مری نشان کنند و ما بین هر دو نشان از جهت اقرب بشمارند تا بعد کوکب
از خط وسط السما حاصل شود بعد از ان شظیه کوکب بر خط وتد الارض نهند و مری راس الجدی نشان
کنند اگر ارتفاع کوکب شرقی بوده باشد مری راس الجدی بقدر بعد مذکور بخلاف توالی اجزا حرکت دهند
و اگر غربی بوده بتوالی بگردانند و نگاه کنند تا شظیه کوکب بر کدام دایره سمت افتاده است انچه بود سمت
ارتفاع ان کوکب در خلاف انجهت که شظیه بر ارتفاع افتاده بود و این زمانی باشد که اعداد سمت بر نظم
اول موضوع بود اما اگر بر نظم ثانی موضوع بود یا بر نظم ثالث و از نود کمتر بود انرا چنانکه گفتیم از نود
نقصان کنند و در نظم ثانی اگر از نود بیشتر باشد نود از و کم کنند باقی سمت باشد مثالا که در عرض لب
ارتفاع نسر طایر چهل و هشت درجه شرقی بود و سمت ان ارتفاع خواستیم که بدانیم در اسطرلابی که دوایر
السموت بر قسم تحت الارض کشیده بودند و اعداد بر نظم اول موضوع بود شظیه او را بر مقنطره ارتفاع
مذکور نهادیم و مری راس الجدی نشان کردیم و باز بر خط وسط السما نهادیم و مری نشان کردیم

ایمان

و میان هر دو نشان سی و هشت درجه یافتیم و این بعد او بود از نصف النهار
باز پس شظیه او را بر خط وتد الارض نهادیم و مری راس الجدی نشان کردیم و بمقدار بعد که
سی و هشت درجه بود بتوالی اجزا مری را حرکت کردیم شظیه نسر طایر بر دایره چهل درجه تحت شرقی
شمالی افتاده بود معلوم شد که سمت ان ارتفاع چهل درجه غربی جنوبی است و در اسطرلاب تام
گاه باشد که درجه افتاب یا شظیه کوکب در میان دو دایره از دوایر سموت واقع شود
و در این وضع اگر بنظر و قیاس ان تفاوت را مقدار کنند فبها و اگر بطریق حساب خواهند
که بدانند تعدیل باید نمود و طریقش انست که دران وقت درجه افتاب یا شظیه کوکب
بر سمتی مجهول افتاده باشد مری راس الجدی نشان کنند و انرا علامت مطلقه گویند و بعد
از ان درجه شمس یا شظیه کوکب بر خط بیشتر نهند و مری نشان کنند و این را علامت ثانیه
پس نگاه کنند که میان علامت مطلقه و علامت اولی چند جزو از اجزا حجره افتاده است
انرا اجزا اکبر [illegible] در تفاوت ما بین الخطین ضرب کنند و حاصل ضرب بر مقدار اجزا اکبر
جلامت اولی تا ثانیه الف قسمت کنند انچه بیرون اید بر عدد خط اول افزایند انچه بود
عدد سمت ارتفاع حقیقی شمس یا کوکب و جهاتش باشد اما اگر وقتی باشد ارتفاع
شمس یا کوکب و جهاتش معلوم بود و ارتفاعش معلوم نبود از ان سمت ارتفاع
افتاب یا کوکب دران حین خواهند که معلوم کنند نگاه کنند اگر دوایر سموت بر قسم فوق الارض
نقش کرده باشند سمت درجه سمت معلوم طلب باید کرد بان نوع که اگر وضع سمت
بر نظم اول بود اعداد ان سمت طلب باید نمود و اگر بر نظم ثانی یا ثالث باشد و کمتر از نود
بود و جنوبی باشد عدد تمام او تا نود طلب باید کرد و درجه افتاب و شظیه کوکب را در ان دایره
سمت مطلوب باید نهاد و دران ربع که سمت بود از چهار ربع یعنی ربع شمالی شرقی و ان ربعیست
که میان قطب شمالی و نقطه مشرق الاعتدال بود و ربع شمالی غربی و ان ربعیست که میان
قطب شمالی و نقطه مغرب الاعتدال بود و ربع جنوبی غربی و ان ربعی باشد که میان قطب جنوبی
و نقطه مغرب الاعتدال بود پس نگاه باید کرد تا دران حال درجه افتاب یا شظیه کوکب بر کدام مقنطره
ارتفاع می افتد ان ارتفاع دران وقت باشد مثاله سمت غربی جنوبی سی درجه داشتیم در

در عرض لا زمانی که شمس در یح درجه جدی بود و اسطرلاب بنظم اول موضوع بود دایره سمت در جهت مغرب بیرون دایره اول السموت طلب کردیم و یح درجه جدی بر ان سمت نهادیم دیدیم که درجه افتاب بر مقنطره ک درجه افتاده بود این ارتفاع ان سمت بود اگر دوایر سموت بر قسم تحت الارض کشیده باشند و سمت و جهاتش معلوم باشد و ارتفاع معلوم نبود و خواهند که ارتفاع از سمت معلوم کنند نگاه باید کرد اگر سمت بر نظم اول موضوعست عدد سمت معلوم در خلاف جهت معلوم بقیاس باید گرفت و نظیر درجه افتاب یا شظیه کوکب بر ان سمت که بیقین یافته باشیم باید نهاد در ان حساب و نگاه کرد تا درجه افتاب بر کدام مقنطره افتادست از عدد ان مقنطره ارتفاع افتاب معلوم شود و در کواکب چنین شظیه کوکب بر دایره سمت معین نهند و مری راس الجدی نشان کنند و باز همان شظیه بر خط وتد الارض نهند و مری نشان کنند و مابین هر دو نشان از جهت اقرب بشمرند انچه حاصل اید بعد کوکب بود از نصف النهار پس شظیه مذکوره بر خط وسط السما نهند و مری راس الجدی بمقدار بعد مذکور بخلاف توالی حرکت دهند اگر سمت شرقی باشد و بتوالی اگر سمت غربی بود پس نگاه کنند که شظیه کوکب بر کدام مقنطره افتادست انچه باشد ارتفاع ان سمت مطلوب بود و بدانکه نظیر ربع شمالی شرقی ربع جنوبی غربی بود و نظیر ربع جنوبی شرقی ربع شمالی غربی بود و نظیر ربع شمالی غربی ربع جنوبی شرقی از اینجا معلوم توان کرد مثالها افتاب در یح طور بعد در عرض لا چهل درجه سمت جنوبی غربی معلوم بود و ارتفاع ان معلوم نبود در اسطرلاب موضوع بنظم اول از ربع شمالی شرقی سمت چهل درجه معلوم کردیم و یح درجه سرطان را بر ان نهادیم و نگاه کردیم در فوق الارض یح درجه جدی بر مقنطره لا گشته بر افتاده و این ارتفاع افتابست مذکور در اسطرلاب سمت سعت مشرق کمان قوسیست از دایره افق میان مطلع اعتدال و تقاطع مدار یومی کوکب با افق از جهت اقرب معلوم توان کرد بر وجهی که چون سعت مشرق افتاب خواهند که معلوم کنند درجه افتاب بر افق شرقی نهند و نگاه کنند تا میان موضع او و مدار الحمل والمیزان از دوا

سموت چند جزو افتاده انچه بود سعت مشرق بود و اگر سعت مشرق کوکب خواهند که معلوم کنند شظیه کوکب بر افق مشرق باید نهاد پس اگر درجه افتاب یا کوکب در اندرون مدار راس الحمل والمیزان گذرد سعت شمالی بود و اگر در بیرون گذرد سعت جنوبی بود و سعت مغرب که ان قوسیست از دایره افق میان مغرب اعتدال و تقاطع مدار یومی کوکب با افق از جهت اقرب بر وفق سعت مشرق است مثالا در عرض لا سعت مشرق ک درجه جدی خواستیم که بدانیم درجه مذکوره بر افق شرقی نهادیم و نگاه کردیم میان درجه مذکوره و مدار راس الحمل کح درجه از دایره سموت افتاده بود و این سعت مشرق درجه مذکوره است

در معرفت سمت قبله بلاد از اسطرلاب بدانکه سمت قبله نقطه تقاطع است میان افق بلد و سمتیکه بسمت راس مکه گذرد و معرفت ان موقوفست بر استخراج خط نصف النهار و انحراف مکه و جهت انحراف در بلده مفروضه و انحراف مکه قوسیست از دایره افق میان یکی از دو نقطه شمالی و جنوب و نقطه سمت از جانب اقرب و طریق دانستن این قوس انست که زیاده کنند عرض مکه که کا است بر تمام عرض بلد مراد مقنطره که موافق مجموع ان بود در عرض بلد مراد بطلبند و بر خط وسط السما علامتی کنند و عنکبوت را انست و جیب حرکت دهند و منطقه البروج بر نصف النهار میگذرانند تا درجه از منطقه البروج بر نصف النهار میگذرانند تا درجه از منطقه البروج بر ان نشان افتد پس درجه نشان کنند و در ان حال مری راس الجدی را هم نشان کنند و تفاوت میان طول مکه که عز است و طول بلد مراد فرا گیرند و بقدر ما بین الطولین عنکبوت را بتوالی اجزاء حرکت دهند اگر طول مکه زادها الله شرفا کمتر از طول بلد مراد باشد و بخلاف توالی اگر بیشتر بود بعد از ان نگاه کنند که ان درجه که نشان کرده الحال بر کدام دایره از دوایر سموت افتاده است انچه باشد بعد ان انحراف قبله بود از مشرق یا مغرب اعتدال در ان بلد مراد و چنین اعمال از نوادر اعمال کنند انحراف ان از خط نصف النهار بلد مراد بماند و لیکن در صورتیست که بنظم اول بر قسم فوق الارض کشیده باشند اما اگر

اول بر قسم تحت الارض مرسوم بود نظیر درجه که علامت داشت نگاه باید کرد که بر کدام دایره سمت افتاده است انچه بود از ان ربع نقصان کنند تا سمت از نصف النهار حاصل شود و اگر شمار سمت بنظم ثانی یا ثالث موضوع باشد در قسم فوق الارض مرسوم بود اگر جنوبی بود انچه حاصل شود بعینه سمت بود از نصف النهار بلده مراد و اگر شمالی بود در نظم ثانی تمام ان تا قفه بگیرند و در نظم ثالث انچه باشد فرا گیرند که سمت بود از نصف النهار و اگر سمت بر قسم تحت الارض کشیده باشند و بنظم ثانی موضوع بود نگاه کنند اگر از تود کمتر بود انچه باشد بعینه سمت باشد از نصف النهار و اگر بیشتر باشد تمام ان تا قفه فرا گیرند تا سمت از نصف النهار بلده مفروضه اما معرفت جهت سمت چنان بود که نگاه کنند اگر طول مکه از طول بلد مطلوب کمتر باشد غربی باشد از ان شهر مثل مدینه شیراز که طولش فح است و اگر بیشتر باشد شرقی بود از ان بلد مثل حبشه که طولش طول مکه است و اگر عرض مکه از عرض بلد بیشتر بود مکه شمالی باشد مثل حبشه که عرضش او طل است و اگر عرض مکه کمتر بود مکه جنوبی بود مثل شیراز که عرضش کط لو است و اگر عرض مکه و عرض بلد برابر باشند ان بلده با مکه بر یک مدار از مدارات یومی واقع شوند مثل طایف که عرضش عرض مکه است اما استخراج خط نصف النهار وجه مشهور ترانست که روی زمینی را سطح و هموار کنیم بر وجهی که اگر اب در انجا ریزیم از همه اطراف روان گردد بعد از ان دایره در ان زمین رسم کنیم بهر بعد که خواهیم و بر مرکز ان دایره مقیاسی معتدل بر هیئت مخروط قایم کنیم چنانکه بر زمین عمود باشد و پیش از زوال که هنوز ظل مقیاس بمحیط دایره نرسیده باشد مترصد باشیم که ریشه مقیاس در حالت دخول در دایره بجه محلی از دایره میافتد انجا نشان کنیم دیگر بعد از زوال هم نگاه کنیم که ریشه مقیاس در حالت خروج از دایره بجه موضع واقع میشود انجا نیز نشان کنیم و میان هر دو نشان بخطی مستقیم وصل کنیم و ان خط را نصف کنیم نشان بر او کنیم و مسطره بر ان نشان کنیم و بر مرکز دایره نهیم و خطی مستقیم اخراج کنیم که در دو طرف بمحیط دایره

رسد ان خط نصف النهار باشد در ان بلد و اگر استعجال توقف و حصول راس ظل بر دایره مذکوره نداشته باشیم در زمانی معین پیش از زوال ارتفاع افتاب بگیریم و محل وقوع ظل بر دایره نشان کنیم و بعد از زوال هرگاه که ارتفاع بهمان مقدار رسد محل وقوع ظل نشان کنیم و باقی عمل بدان دستوریست که مذکور شد و اگر از اسطرلاب سمت خواهیم که خط نصف النهار پیدا کنیم ارتفاع افتاب بگیریم در هر وقت که خواهیم و سمت ان ارتفاع پیدا کنیم بعد از ان شظیه عضاده بر ظهر اسطرلاب بر مثل ان سمت نهیم در جانب مشرق اگر سمت در ربع شرقی جنوبی یا غربی شمالی باشد و در جانب غرب اگر سمت در ربع شرقی شمالی یا غربی جنوبی بود پس روی اسطرلاب را تا موی نهند بنوعی که بهیچ جانب مایل نباشد و اسطرلاب را از علیین ... و بعکس بگردانیم تا شعاع بر عضاده افتد و از سطح عضاده منحرف نشود و شعاع شمس از ثقبه ارتفاع بر خط که بر عضاده است واقع شود در ان وقت خط علاقه خط نصف النهار باشد پس باستقامت خط نصف النهار باشد ~~پس باستقامت خط نصف~~ در زمین خطی بکشیم که ان خط نصف النهار باشد بتعیین قبله چنان بود که هرگاه انحراف مکه و جهتش از خط نصف النهار ان بلد معلوم کرده باشند و خط نصف النهار ان بلد معلوم کرده ~~باشند و خط نصف النهار~~ روی اسطرلاب بر زمین تا موی نهند و چنان کنند که خط علاقه بر خط نصف النهار بلد منطبق شود و عضاده را بقدر انحراف سمت از خط نصف النهار بگردانند انجا که رسد جهت قبله بود و اگر در ان ربع سمت اجزاء ارتفاع نبود از نظیر ان ربع سمت مقدار انحراف بطلبند و شظیه بانجا نهند شظیه دیگر مواجه قبله باشد و اگر از ارتفاع افتاب و ربع اشخاص در اسطرلاب سمت خواهند که قبله معلوم کنند در هر روز که خواهند درجه افتاب معلوم نمایند و نگاه کنند اگر در صفیحه معموله بعرض بلد سمت در قسم فوق الارض کشیده باشند و انحراف بلد شرقی جنوبی یا غربی شمالی باشد تمام ان انحراف تا تو بگیرند و دایره سمت بقدر ان از مطلع اعتدال پیدا کنند و نشانی بر او کنند و ارتفاع شرقی یا غربی ان سمت به بینند که چه مقدار است ان قدر که باشد مترصد باشند تا ارتفاع افتاب شرقی یا غربی بان مقدار رسد مقیاسی بر زمین نصب کنند که در ان وقت ریشه مقیاس مواجه قبله باشد و اگر انحراف غربی جنوبی یا شرقی شمالی باشد بعد از تمامی ان انحراف سمت از مغرب اعتدال طلب نمایند و همان عمل کنند

که گفته شد و هر زمان که ارتفاع شرقی یا غربی آفتاب بان مقدار رسد شاقولی نصب کنند و قبله تعیین کنند
و اگر دران صفحه بمست برج تحت الارض معلوم باشد و انحراف بلد شرقی شمالی یا غربی جنوبی بود تمام
ان انحراف بگیرند بر دایره سموت که مطابق ان بود از جهت مطلع اعتدال نشان کنند و ازان
ارتفاع معلوم کنند چنانکه گذشت و باقی عمل بدستور معهود کنند تا قبله معین شود و اگر انحراف بلد
غربی شمالی یا شرقی جنوبی باشد همان تمام بگیرند و از مغرب اعتدال او را طلب نمایند و ارتفاع
ان سمت پیدا کنند و جهت قبله معین نمایند
در معرفت تقویم آفتاب لذا اسطرلاب
اگر در شهری باشیم که عرضش معلوم باشد و خواهیم که از اسطرلاب دران موضع درجه تقویم آفتاب
معلوم کنیم که کدام درجه است از کدام برج از جهت لین عمل بتعیین نصف فلک ازان نصف باید
نمود و میل درجه آفتاب باید دانست اما از جهت تعیین نصف فلک معلوم باید کرد که غایت ارتفاع
آفتاب در نصف النهار روز بروز در تزاید است یا در تناقص اگر غایت ارتفاع شمس روز بروز در تزاید
باشد ازان معلوم شود که درجه مطلوبه دران نصف است از منطقة البروج که مثلا اول جدی
و آخر جوزا است و در آن نصف جهات بروج دیگر که از اول سرطان تا آخر قوس است نیست زیرا که هر زمان که
آفتاب در برج جدی و دلو و حوت و حمل و ثور و جوزا باشد هر روز از مداری بود که بسمت الراس
نزدیکتر بود از مداری که ازان نقل کرده و اگر غایت ارتفاع روز بروز در تناقص بود ازان معلوم شود
که درجه آفتاب در میان درجات نصف دیگر بود یعنی از اول سرطان تا آخر قوس چه هرگاه که
آفتاب درین بروج بود متوالی هر روز در مداری بود که دورتر بود از سمت الراس از مداری که بود
پس هرگاه که نیمه از فلک البروج معین شد و نیمه دیگر طرح شد در هر نیمه نصف شمالی است
و نصف جنوبی چنانکه نصف اول مرکب از جدی و دلو و حوت و این ربع شتوی جنوبی است و مرکب
از حمل و ثور و جوزا و این ربع ربیعی شمالی است و نصف دوم مرکب از سرطان و اسد
و سنبله و این ربع صیفی شمالیست و مرکب از میزان و عقرب و قوس و این ربع خریفی جنوبی
است و مقرر است که در اول حمل و میزان که دو نقطه اعتدال اند در بروج حقیقی و نصف
مذکور واقعند غایت ارتفاع آفتاب بقدر تمام عرض بلد میباشد و در بروج شمالی غایت
ارتفاع بیشتر از تمام عرض بلد بود و در بروج جنوبی کمتر پس بعد از تعیین نصف از
تعیین ربع نگاه باید کرد که در ان روز که خواهند که تقویم آفتاب بدانند غایت ارتفاع چند

نتیجه

درجه است بدان طریق که ارتفاع آفتاب در هر لحظه بگیرند تا بغایتی رسد که ازان
که ازان زیاده نشود بعد ازان روی در نقصان نهد و چون غایت ارتفاع دران روز
معلوم گشته باشد نگاه باید کرد اگر غایت ارتفاع آفتاب از تمام عرض ان بلد
زیاده بود درجه آفتاب در ربع شمالی بود ازان دو ربع که در نصف معین
شده مثلا چون نگاه کنند و ارتفاع آفتاب روز بروز در تزاید و با این تزاید
و با این تزاید غایت ارتفاع شمس از تمام عرض بلد بیشتر بود درجه آفتاب
ربیعی که حمل و ثور و جوزا است باشد و اگر با تزاید غایت ارتفاع کمتر از تمام عرض
ان بلد بود درجه آفتاب در ربع شتوی بود که جدی و دلو و حوت است و همچنین نگاه
کنند در نصف دیگر که ارتفاع آفتاب روز بروز در نقصان بود و اگر با این نقصان
غایت ارتفاع آفتاب بیشتر از تمام عرض ان بلد بود درجه شمس در ربع صیفی بود
که سرطان و اسد و سنبله است و اگر با تناقص غایت ارتفاع کمتر از تمام عرض
ان بلد بود درجه آفتاب در ربع خریفی بود و چون باین نوع ربع فلک که درجه
در وی است معلوم شود و تمام عرض بلد و غایت ارتفاع آفتاب بدرجه باشد
اقل از اکثر کم باید کرد تفاوت میل درجه آفتاب بود پس اگر درجه آفتاب در
بروج شمالی که ان ربع ربیعی یا صیفی است بود و میل درجه آفتاب شمالی بود پس
از خط نصف النهار مقنطرات بقدر ان اجزا بباید شمرد ابتدا از مدار
حمل و میزان در جهت مدار سرطان و اگر درجه آفتاب در نصف جنوبی بود
که ان ربع خریفی و شتوی است میل درجه آفتاب جنوبی بود پس بقدر اجزاء
میل از مقنطرات ابتدا از سر حمل و میزان در جهت دیگر خلاف جهت مدار
سرطان یعنی از جانب مدار سر جدی بباید شمرد و بانجا که رسد در هر دو نوع
علامتی بدان موضع باید کرد پس ان ربع را که درجه آفتاب در وی بود از
منطقة البروج بر خط نصف النهار بباید گردانید و تامل کرد تا کدام جزو
ازان ربع منطقة البروج بران علامت مذکوره افتاده هر جزوی که بروی

افتد درجه تقویم آفتاب بود دران روز دران عرض مثلا در عرض ل در روزی
معین خواستیم که درجه تقویم آفتاب بدانیم نگاه کردیم ارتفاع در نصف النهار
هر روز متزاید بود معلوم شد که آفتاب در ما بین اول جدی و آخر جوزا است دیگر
غایت ارتفاع ان روز دیدیم چهل درجه بود چون از تمام عرض بلد که شصت است
کمتر بود معلوم شد که آفتاب در ربع شتوی است پس غایت ارتفاع از شصت نقصان
کردیم بیست باقی ماند و این میل جنوبی درجه شمس بود پس شد دران روز پس از مدار سر حمل
بجانب مدار سر جدی بیست درجه از مقنطرات شمردیم رسید بمقنطره بیستم انجا نشان
کردیم و سر برج جدی و دلو و حوت بر انجا گذرانیدیم اول دلو بان نشان منطبق شد
معلوم شد که دران روز آفتاب در اول دلو بوده اما معرفت تقویم آفتاب
بر سبیل اختصار گوییم که غایت ارتفاع آفتاب در روز معین فرا گیریم و بر نصف
النهار مقنطره که موافق او بود نشان کنیم و بروج که تعلق بفصلی که آفتاب دران
فصل بود داشته باشد بر نصف النهار بگردانیم نقطه از منطقه که بر ان نشان افتد
تقویم آفتاب بود
در معرفت تقویم زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد
و قمر از اسطرلاب قاعده اشتراکست که هر کدام که ظاهر شوند ارتفاع او بگیریم و هم
و هم دران زمان ارتفاع یکی از ثوابت که در اسطرلاب بود ربه بنهیم و مری ان ثابته
بر مقنطره ارتفاع کوکب مطلوب کدام درجه افتاده است از منطقة البروج ان درجه
تقویم سیاره بود مثلا در عرض ل ارتفاع شرقی مشتری سی درجه یافتیم و هم دران
وقت ارتفاع شرقی شعری یمانی نیز دیدیم چهل درجه بود پس شظیه شعری یمانی بر
شرقی نهادیم و بر مقنطره سی درجه شرقی نگاه کردیم از منطقة البروج شش درجه اسد
افتاده بود و این درجه تقویم مشتری است درین وقت قاعده دیگر ارتفاع یکی
از کواکب و تقویم شمس که خواهیم بگیریم و نگاه کنیم که شرقیست یا غربی اگر شرقی بود نگاه
کنیم که چند ساعت از شب مانده است و اگر غربی بود ببینیم که چند ساعت از شب
گذشته است هر قدر که باشد ادایر سازیم یعنی در پانزده ضرب کرده بر چهار قسمت

درجه گیریم پس اگر شرقی بود اول حمل بر مقنطره ارتفاع ان کوکب نهیم و مری راس الجدی
نشان کنیم باز بر افق مشرق نهیم و مری نشان کنیم و میان هر دو نشان بشماریم
انچه حاصل اید بر دایر افزاییم بعد ازان جز آفتاب بر افق مشرق نهیم
و بقدر عدد مجموع عنکبوت بخلاف توالی اجزا بگردانیم و در افق مشرق
نگاه کنیم که چه درجه افتاده است انچه باشد تقویم ان کوکب بود مثلا در
زمانی که آفتاب اول دلو بود در عرض ل ارتفاع شرقی مشتری گرفتیم ل
درجه یافتیم اول حمل بر مقنطره ل شرقی نهادیم و مری راس الجدی نشان کردیم
باز افق مشرق نهادیم و مری نشان کردیم و ما بین هر دو نشان لح درجه یافتیم
و دایر مانده از شب معلوم کردیم دران وقت افق درجه بود و انرا با لح جمع
کردیم قصد رسید پس درجه شمس که اول دلو بود بر افق مشرق نهادیم
و مری راس الجدی بخلاف توالی بقدر مذکور حرکت دادیم نگاه کردیم در
افق مشرق و درجه اسد بود و این تقویم مشتری باشد موافق اول و اگر ارتفاع
کوکب غربی بود همان عمل کنند و افق مغرب قایم مقام افق مشرق
دارند و دایر گذشته بجای دایر مانده از شب بکار دارند عنکبوت بتوالی
اجزا حرکت دهند انچه بر افق مغرب بود درجه تقویم کوکب باشد
در معرفت عرض ستارگان غیر زهره و عطارد و روس
اهل قاعده شناختن عرض این ستارگان انست که غایت ارتفاع ایشان
بنصف النهار بگیریم و غایت ارتفاع ان جزو که تقویم ایشانست چنانکه
گذشت معلوم کنیم و کمتر از بیشتر برداریم انچه بماند عرض ان کوکب بود نگاه
کنیم اگر غایت ارتفاع کوکب بیشتر از غایت ارتفاع ان جزو است ان
عرض شمالی بود و اگر کمتر است ان عرض جنوبی باشد مثلا مریخ
در که حوت بود و غایت ارتفاع او سی درجه یافتیم و ارتفاع درجه تقویم
او ... تفاضل میان ایشان سه ولی عرض شمالی مریخ است و عرض

زهره و عطارد معلوم نتوان کرد از جهة انکه این شان را در نصف النهار نتوان دید اما
معرفت رویت اهله قاعده استخراج ان از اسطرلاب بدستور یست که در بن نظم امده
در شب کان شک بود دیدار ماه جزو خورگاه غروب لیس نیک نگاه بر افق تا از کوکب
روان پس بر کن در برا اجزا ان ثانی موضع مه باز دان وقت غروب ٥
تا بود یک سر عمل های تو خوب چار دانک عرض او بیرون فزا گر شمال باشد ان
این شوا در جنوب باشد ان از و بکاه تا که جا حاصل کرد درست تقویم ماه
پس به مغرب جز و مه نه بر افق تا بر چهره بر بند دشت گر بود پایین ان هر دو
ارده ور و بیش مه باشد عیان ور بود کم ماه باشد ناپدید ور مری اید نشی نبود نعید

در معرفت مقدار بالای اشخاص مرتفع از زمین

و مقدار پهنای رودها چون خواهند که بالای شخص مرتفع از زمین بدانند مثلا
مناره یا دیوار یا کوهی یا درختی بذراع یا بارش یا بغیر اینها که چه مقدار است
پس اگر مسقط حجر ان شخص مطلوب العمر توان رسید و مسقط حجر قاعده شخص
مرتفع است یعنی پای او که اگر چیزی ثقیل از راس ان شخص رها کنند بروی او
بگذرد بقاعده او افتد بر انکه حایلی باشد که منع ان کنند چون دیوار را اگر
سنگی از سر دیوار بروی او فرو دارد و بر زمین افتد ممکن بود که بدان موضع
از قاعده که سنگ بروی او افتاده برسند چون چنین بود شظیه ارتفاع
بر چهل پنج درجه از اجزاء ارتفاع باید نهاد و همچنانکه ارتفاع کوکب
بر شب میگیرند ارتفاع سر ان شخص چهل و پنج درجه شود انگاه از ان موضع
که ارتفاع چهل پنج یافته اند تا بقاعده ان شخص که مسقط الحجر است بپا
بپیمود بگز یا بارش یا بغیر ان و مقدار بالای خویش نیز از چشم تا بقفا
بباید پیمود بر مقداری که از انجا حاصل امده است بباید افزود اگر
مترصد ایستاده ارتفاع گیرد و اگر مترصد بر زمین ملتصق شود یا در
مغاک رود که مری قامت او باشد احتیاج بزیاده مقدار قامت

منفرد

مترصد نباشد پس ان مقدار که از مجموع هر دو حاصل شود بالای ان شخص مری ان مقدار بود
مثاله طاقی دیدیم و خواستیم که مقدار بالای ان طاق بدانیم شظیه ارتفاع بر چهل و پنج درجه ارتفاع
نهادیم و اسطرلاب را برابر بالا داشتیم برابر سر طاق و یک چشم از شقبتی لد ارتفاع نگاه کردیم و پیش
و پس رفتیم تا سر طاق در نظر امد انگاه از موضع قدم خود تا پای طاق پیمودیم چهل و یک گز بود
و بالای خود از چشم تا بقدم پیمودیم دو گز بود اضافت کردیم چهل و سه گز شد و این مقدار
بالای طاق است و اگر شخص مرتفع از زمین مثل کوهی باشد که بمسقط حجر ان نتوان رسید یا مثلا
دیواری بود که مانعی داشته باشد از وصول بقاعده ان مقدار بالای ان مرتفع چنان معلوم
کنیم که از دور بایستیم بر زمین هموار و مثل انکه ارتفاع کواکب میگیریم ارتفاع ان مرتفع بگیریم
یا شظیه ارتفاع بر ارتفاع مهینهیم و پس و پیش میرویم تا ارتفاع او مهم شود و لابد یک شظیه ارتفاع بر ار
تفاع سر ان مرتفع خواهد فتاد نگاه کنیم که شظیه دیگر بر کدام خط افتاده از خطوط ظلال انرا
نگاه داریم و در ان حال موضع قدم خود نشان کنیم و انرا موقف اول گوییم و اگر ظل اصابع
مرسوم بود یک اصبع و اگر ظل اقدام مثبت بود یک قدم و اگر ظل اجزا منقوش بود یک
جزو از ظل ارتفاع سر شخص زیاده یا نقصان کنیم و از موضع معلوم پیش ایم اگر ظل نقصان
کرده باشیم و باز پس رویم اگر ظل زیاده کرده باشیم تا یک بار دیگر ارتفاع سر ان شخص بدین
زیادت یا بدین نقصان حاصل اید و ان موضع را موقف ثانی خوانیم پس نگاه کنیم که از این
موقف ثانی تا بموقف اول چندانکه باشد در دوازده اگر ظل
اصابع مرسوم بود یا در هفت اگر ظل اقدام بود یا در شصت اگر ظل اجزا بود ضرب کنیم انچه
حاصل اید مقدار قامت شخص مرتفع بود مثالش مقدار بالای کوهی خواستیم که بدانیم
در مقابل کرده مطلوب بایستادیم و یک شظیه ارتفاع بر ارتفاع چهل و پنج درجه نهادیم
و اسطرلاب بر بالا داشتیم و پیش و پس رفتیم بموضعی رسیدیم که ارتفاع سر شخص چهل و پنج
درجه بود انجا در موضع قدم خود نشانی کردیم و چنین بر ظهر اسطرلاب ظل اقدام مذکور
مقوم زیاده کردیم و از موقف اول چندان از کوه دور شدیم که ارتفاع سر او را
باز ارتفاع این ظل پس در انجا دیگر بر موضع قدم خود نشانی دیگر کردیم

موقف ثانی و موقف اول پیمودیم پنجاه و پنج گز حاصل امد در هفت که عدد اقدام مقیاس بود ضرب
کردیم سیصد و هشتاد و پنج گز شد و مقدار قامت مترصد بران افزودیم مجموع مقدار بالای
ان بود و بوجهی دیگر اگر ارتفاع افتاب بگیرند و ظل ان ارتفاع بو ببینند که چه مقدار است
و در ان وقت راس ظل شخص نشان کنند و یک اصبع یا یک قدم یا یک جزو از ان ظل زیاده
یا نقصان کنند و ارتفاع ان بو ببینند که چه مقدار است و مترصد باشند تا افتاب بان ارتفاع
رسد بعد از ان دیگر راس ظل شخص نشان کنند و مابین هر دو نشان مساحت کنند انچه باشد
در عدد اقسام ان مقیاس ضرب کنند یعنی در هفت یا در دوازده یا در شصت حاصل ضرب
یا بر ظل ناقص یا زاید قسمت کنند خارج قسمت مقدار بالای ان شخص باشد و اگر خواهیم
بدانیم که از موقف اول تا قاعده شخص چه مقدار است نگاه کنیم اگر وضع عضاده ارتفاع
سر شخص معلوم کرده باشیم مقدار ما بین الموقفین در ظل ارتفاع اول ان شخص ضرب کنیم
انچه حاصل اید مسافت باشد میان موقف اول و قاعده شخص و اگر شظیه عضاده او لازم
درجه ارتفاع نهاده باشیم و ارتفاع سر شخص دیده باشیم و مسافت مذکور بعینه مری بالای
شخص باشد مثلا از موقف اول که ارتفاع سر کوه دیده بودیم تا قاعده ان کوه خواستیم
بدانیم که بذراع چه مقدار است ما بین الموقفین بذراع پیمودیم انچه حاصل شد در ظل ارتفاع
اول ضرب کردیم حاصل ضرب مقدار مسافت مذکور بود و در این صورت که بیان کردیم
چون شظیه بر ارتفاع چهل و پنج درجه نهادیم و ارتفاع سر کوه دیده بودیم مقدار مسافت
که باشد از موقف اول تا قاعده کوه هم چندان شود که بالای ان کوه بی تفاوت الجز ٣٨٥
ذرع و اگر خواهیم که از موقف ثانی تا قاعده کوه بدانیم که چه مقدار است مقدار ما بین الموقفین
در ظل ارتفاع موقف ثانی ضرب کنیم حاصل ضرب مطلوب بود و اگر خواهیم که پهنای رودی
یا مسافت میان دو چیز بدانیم که ان مسافت مساحت نتوان کرد اسطرلاب بگیریم و در کنار رود یا
یکی از ان دو چیز بایستیم و شظیه عضاده میگردانیم تا زمانی که چیز دیگر و سوراخ ارتفاع نظر کنیم
و دیگر سوی ان رود یا مبدا ان چیز دیگر به بینیم پس همچنانکه باشیم برگردیم و در صحرا چشم بدان سوراخ ببینیم
و ببینیم تا بر زمین هامون از ثقبتین ارتفاع بهمان وضع نظر بر کدام موضع افتد انجا نشان
کنیم

کنیم و از موضع قدم خود تا انجا که نشان کرده ایم مساحت کنیم چندان که باشد مقدار پهنای ان رود
یا دوری میان ان دو چیز باشد در معرفت عمق چاه و شناختن انکه اب کاریز کجا بالای
زمین بر افتد و دانستن انکه دو شخص کدام طولانی تر اما عمق چاه اگر خواهیم که مقدار
درازی چاهی بدانیم چوبی یا ریسمانی راست بر سر چاه نهیم چنانکه بجای قطر دایره
سر چاه باشد و بر طرف ان چوب و کنار چاه بایستیم و قامت خود را راست بداریم
و اسطرلاب از دست راست در اویزیم چنانچه ربع ارتفاع بجانب ما باشد و ربع
ظل سوی چاه و نظر بر ثقبتین بنهیم و عضاده میگردانیم بر راستی ان چوب تا از سوراخ دیگر
سطح زیرین چاه را به بینیم پس بران موضع از چوب یا ریسمان که شعاع از هر دو ثقبه بر او بگذرد نشان
کنیم و از ان طرف که ایستاده باشیم تا ان نشان به پیماییم و انرا محفوظ خوانیم و مقدار قطر دایره سر چاه را
نیز مساحت کنیم و مقدار قامت خود بدانیم و در مقدار قطر دایره سر چاه ضرب کنیم و حاصل را بر محفوظ
قسمت کنیم و از خارج قسمت مقدار قامت خود نقصان کنیم تا مقدار عمق باقی ماند مثاله چاهی را
و مقدار عمق او خواستیم که بدانیم چوبی دراز و بسط سر ان چاه مانند قطر انداختیم و بدیگر طرف ان
چوب راست ایستاده و اسطرلاب نگاه داشتیم و ربع ارتفاع را بجانب خود کردیم و عضاده
گردانیدیم تا از ثقبتی ارتفاع طرف قطر دایره شیب چاه در نظر اید و محل تقاطع خط شعاع
در چوب نشان کردیم و ما بین قدم خود و ان نشان مساحت کردیم یک گز بود و ان محفوظ بود
و بعد از ان مقدار قامت خود که دو گز بود در مقدار ان چوب که هم دو گز بود ضرب کردیم
چهار شد بر محفوظ قسمت کردیم خارج قسمت هم چهار شد مقدار قامت از ان کم کردیم باقی
که دو گز است بالای چاه بود و این عمل که مذکور شد در صورتیست که درازی چاه بشکل اسطوانه بود
یعنی سر ان و بن ان برابر یک قاعده باشد و اگر درازی چاه مخروطی بود بر وجهی که فراخی تر از قعر بود
یا بعکس چیزی افروخته مثلا چراغی بگیریم و چون شاقولی سازیم و در صورت اول از وسط قعر
چاه فرو گذاریم تا بقعر چاه رسد و در صورت ثانی از طرفی که مقابل راصد بود فرو گذاریم
و همان عمل کنیم که گذشت تا ان چیز افروخته در نظر اید و بر محل تقاطع خط شعاع و قطر
سر چاه نشان کنیم و باقی بدستوریست که مذکور شد و اگر مثلا چاهی بود عمیق که هر زمان که بر سر چاه

ابستیم ارتفاع و نقیبه ارتفاع [illegible] و در نظر نیاید چاره آنست که بر کنار چاه چیزی مثلا کوهی [illegible]
که عمود باشد بر کنار چاه چراغی بر روی [illegible] بایستند و پاره پاره بلند برند تا ارتفاع و نقیبه ارتفاع
قعر چاه به بلنند و کرسی با قامت راصد بجای بالای راصد اعتبار کنند تا بالای آن چاه معلوم شود
و اگر خواهند که بدانند که آب کاریز کجا بر روی زمین می افتد بر سر آن چاه که آب از اینجا جاری
خواهند چوبی به بالای آن چاه عمود نصب کنند و در آن طرف که قنات خواهد رفت دور شویم
و خطی ارتفاع بر خط مشرق و مغرب بنهیم و چندان دور شویم از سر چاه که چوب از نقیبه ارتفاع
در نظر آید آن موضع که در نظر آمده باشد محل وقوع آب باشد بر روی زمین و اگر از کثرة مسافت
چاه در محلی که آب بود در زمین و اگر از کثرة افتد سر چوب نماید در شب چراغی بر سر آن چوب کنیم
و متوصدان چراغ شویم و تدبیر کنیم تا ارتفاع و نقیبه ارتفاع در حالی که عضاده بر خط مشرق
و مغرب نهاده باشیم چراغ در نظر آید سر آن محل مطلوب بود و اگر از سطح زمین دو
چیز مرتفع باشد و خواهیم بدانیم که کدام اطول است بر زمین هموار بایستیم و ارتفاع
سر یکی از آن دو مرتفع بگیریم و با پایین قدم خود و مسقط حجر آن شخص نشان کنیم و همان ارتفاع
از قاعده شخص دیگر دور شویم تا سر آن شخص از دو نقیبه ارتفاع در نظر آید پس از محل ارتفاع
تا مسقط حجر آن مرتفع نشان کنیم و نگاه کنیم اگر مسافت با اول این دو مرتفع در طول مساوی
و اگر کمتر باشد کوتاه‌تر بود و اگر بیشتر بود درازتر باشد — در معرفت بلیر درجه
طالع و عاشر و غیر آن از بیوت دوازده گانه طالع اما نظیر درجه طالع همان درجه بر افق مشرق
نهند و مری نشان کنند و آن مقدار از عمر مولود که گذشته باشد هر سالی یک درجه مطالع گرفته
بر تعالی اجزاء [illegible] پس مری بر آنجا نهند که غایت عمر مولود بود در آن وقت و بر افق مشرق نگاه کنند
تا بر کدام برج و کدام درجه افتاده است بلیر درجه طالع بدان درجه رسیده باشد و در آن وقت
نظر کنند بر افق مغرب و وسط السماء و وتد الارض درجه چند که بر این مواضع باشد بلیر درجه
سابع و عاشر و رابع بود و درجه طالع بر [illegible] دوم [illegible] نهند [illegible] و ششم بر وسط السماء و وتد
الارض باشند و درجه طالع بر ساعت هشتم نهند نهم و دویم معلوم گردد و درجه سابع
بر ساعت دویم نهند یازدهم و پنجم بدید آید و درجه سابع بر ساعت چهارم نهند دوازدهم
ولن

ششم
حاصل گردد — در صورت صفحه آفاق و معرفت عمل آن و دیگر صفحه از صفایح اسطرلاب آفاق اکثر بلاد
و اصطلاح رسم کنند و آن را صفحه آفاق گویند و آن صفحه بود که چون صفایح دیگر خطوط مشرق و مغرب و نصف النهار و مدارات منقسم
در آن رسم کرده باشند و در ارباع که بخطین مذکورین منقسم میشود دوایر و قسی بسیار کشیده باشند چنانکه در هر ربعی
بعضی از دوایر و قسی که جمله بر یک نقطه متقاطع شوند و آن نقطه محل تقاطع خط مشرق و مدار راس الحمل والمیزان بود
و هر یکی از آن دوایر و قسی افق مشرق موضعی باشد که عرض آن بر پشت آن نوشته بعد بر ترتیب تا آن مقدار که اراده کنند و در
اکثر اسطرلابها این کل واحد از مدار راس الجدی و راس الحمل و راس السرطان به بیست و چهار قسم متساوی کنند و آن میل
کلی باشد شمالی و جنوبی و از این صفحه استخراج طالع و ساعات شب و روز و دیگر اعمال در بیشتر عروض معلوم گردد و عمل
صفحه از این جهت سهو است چه از وضع صفایح بسیار بجهت هر عرضی اسطرلاب گران میشود پس هر افقی که خواهند اول
تعیین باید کرد و محل آن دید تا بر کدام ربع از ارباع اسطرلاب رسم کرده اند و همچنین که نسبت با آن افق خط
وسط السماء باشد و خط مشرق و مغرب تعیین نمود و چون صفحه آفاق چنان بدارند که نصف افقی که معلوم
باشد بجانب یسار افتد و محدب آن در تحت باشد مقعر او در فوق خط وسط السماء آن افق خطی مستقیم بود
که از مرکز صفحه ببالا رود و خط مشرق و مغرب خطی بود مستقیم که با خط وسط السماء بر زاویه قایمه تقاطع کرده باشد
و در هر افقی بعد از تقاطع با مدار راس الحمل رقم عرض مکرر نوشته و ساعات اطوال ایام آن در بعضی عروض هم رقم
کنند و صورت نصف افقی [illegible] عرض که
و خط وسط السماء و خط مشرق
و مغرب لاین است و بعد از آن که خط
افق و خط مشرق و مغرب و خط
وسط السماء معین شده باشد [illegible]
معرفت تعدیل النهار که تفاضل میان قوس النهار آن جزو است و نصف دور که قوس النهار جمیع اجزاء است در خط
استوا درجه آفتاب یا نظیره کوکب بر افق شرقی عرض بلد مطلوب باید نهاد و مری راس الجدی نشان کرد پس
دیگر همان درجه بر خط مشرق باید نهاد و مری نشان کرد آن قدر که مری از موضع نشان اول بگردد تعدیل
النهار آن درجه بود مثاله در عرض لو تعدیل النهار اول دلو خواستیم که معلوم کنیم اول دلو بر افق شرقی
آن عرض نهادیم و مری راس الجدی نشان کردیم و باز بر خط مشرق نهادیم و مری نشان کردیم و نگاه کردیم مری

مری راس الجدی از نشان اول بود درجه گذشته بود در آن عرض — فایده در بیان معرفت تمام ساعات روز و تمام
ساعات شب و معرفت اجزاء یک ساعت معوجه روز یا شب از صفحه آفاق اگر خواهند که در بلدی معین تمام ساعات
روز بدانند درجه آفتاب را بر افق شرقی عرض آن بلد باید نهاد و مری نشان کرد باز بر خط نصف النهار باید نهاد
و مری نشان کرد و میان هر دو نشان باید شمرد آنچه بود نصف قوس النهار بود و بوجهی دیگر اگر خواهند تعدیل النهار
درجه آفتاب را در آن بلد بر نود افزایند اگر میل درجه آفتاب شمالی باشد و از نود بکاهند اگر میل درجه
آفتاب جنوبی بود تا نصف قوس النهار حاصل آید پس آن نصف قوس النهار را بر پانزده قسمت باید کرد تا ساعات
بیرون آید و هر چه از پانزده کمتر بود هر یکی را چهار دقیقه باید گرفت و بر ساعات افزود تا ساعات و دقایق نیم
روز آن روز معلوم شود بعد از آن مضاعف باید ساخت که ساعات و دقایق آن روز باشد مثاله
در اول دلو در عرض لا ساعات روز خواستیم که بدانیم اول دلو بر افق عرض مذکور نهادیم و مری نشان کردیم
و باز بر خط وسط السماء آن افق نهادیم و مری نشان کردیم و میان هر دو نشان شمردیم هفتاد و دو جزو بود
بر پانزده قسمت کردیم چهار ساعت بیرون آمد و دوازده بماند آن را در چهار ضرب کردیم چهل و هشت شد
دقایق باشد مجموع را تضعیف کردیم نه ساعت و سی و شش دقیقه شد و این ساعات و دقایق تمام
آن روز است در آن عرض و اگر مجموع ساعات و دقایق شب خواهند آن ساعات و دقایق را از بیست
و چهار ساعت نقصان باید کرد تا باقی ساعات شب باشد و اگر خواهند که اجزاء یک ساعت معوجه از روز معلوم
کنند نصف قوس النهار را بر شش قسمت باید کرد تا خارج قسمت اجزاء یک ساعت از ساعات معوجه
آن روز بود و اگر اجزاء یک ساعت از ساعات معوجه شب خواهند اجزاء یک ساعت از ساعات روز را از
سی نقصان باید کرد تا باقی اجزاء یک ساعت از ساعات شب باشد در آن افق — فایده در معرفت طالع
از ساعات مستوی یا معوجه گذشته یا مانده از روز یا شب از صفحه مذکوره اگر ساعات و دقایق معلوم مستوی
باشد آن ساعات را در پانزده ضرب باید کرد و هر چهار دقیقه را یک درجه بر آن مبلغ باید افزود تا دایر گذشته
یا مانده از روز یا شب معلوم شود و اگر ساعات و دقایق معوجه معلوم باشد در اجزاء ساعات روز
ضرب باید کرد و دقایق را بر همان اجزا قسمت باید نمود و خارج قسمت را با حاصل الضرب اضافه باید کرد
که مجموع دایر گذشته از روز یا مانده از شب معلوم شود پس نگاه باید کرد اگر ساعات معلوم گذشته از روز
یا مانده از شب بود درجه آفتاب را بر افق شرقی باید نهاد و مری راس الجدی در آن حالت نشان باید کرد
الجزو

و بعد دایر مری راس الجدی بر توالی اجزاء بگردانند اگر گذشته از روز بود و بخلاف توالی اگر مانده از شب باشد چون
مری راس الجدی بدان جا رسد که نهایت دایر باشد نگاه باید کرد تا کدام درجه بر افق شرقی باید نهاد آفتاب
و آن درجه طالع بود در آن وقت و اگر ساعات گذشته از شب یا مانده از روز معلوم بود درجه
آفتاب را بر افق شرقی باید نهاد و مری نشان کرد و بقدر دایر بر توالی اجزاء حرکت دهند اگر دایر گذشته
از شب باشد و بخلاف توالی گردانند اگر دایر مانده از روز بود تا از افق شرقی درجه طالع معلوم شود مثاله
در عرض لو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته ما را معلوم بود و طالع زمان در آن وقت خواستیم
که معلوم کنیم ساعات گذشته در پانزده ضرب کردیم سی درجه شد و هر چهار دقیقه یک درجه گرفتیم پنج عدد
اضافه کردیم سی و پنج شد و این دایر گذشته باشد از روز پس درجه آفتاب را بر افق عرض مذکور نهادیم
و مری راس الجدی نشان کردیم و از آن موضع مری بر توالی اجزا بقدر سی و پنج درجه گردانیدیم و در افق
شرقی نگاه کردیم که درجه حوت بود و این درجه طالع بود در آن وقت در آن عرض — فایده در بیان معرفت
ساعات معوجه گذشته از حین طلوع آفتاب یا کوکب از زمان معین یا مانده از زمان معین تا حین
غروب از ارتفاع آفتاب یا کواکب هر گاه که ارتفاع آفتاب یا ارتفاع ستاره گرفته باشند در صفحه آفاق
آن ارتفاع را با دایره ساعات نتوان کرد از جهت عدم مقنطرات در آن صفحه پس از جهت تحصیل
دایره و ساعات با قواعد دیگر رجوع باید کرد و از آن جمله یکی آنست که اگر اسطرلاب مجیب بود یعنی ظهر آن
اسطرلاب خطوط قوس بر بعضی از عضاده درجات جیب نقش کرده باشند و آن چنان بود که یک
منحرف از عضاده که در مقابل ربع ارتفاع افتد وقتی که شظیه ارتفاع بر خط علاقه نهند بشصت قسمت
کنند و اگر خطوط جیب موازی خط مشرق و مغرب کشیده باشند و ابتدا از مرکز کنند و خطها مستقیم از اجزاء
ارتفاع بخط علاقه کشند چنانکه موازی خط مشرق و مغرب باشند پس هر قوسی که از ربع ارتفاع
فرض کنند و از نود کمتر بود جیب مستوی آن اجزا [illegible] که آن عضاده که در مقابل آن قوس
افتد که جیب مطلوب بود هر گاه که شظیه عضاده بر خط علاقه نهند اگر خطوط جیب موازی خط مشرق
و مغرب بود و گاه باشد که خطوط جیب موازی خط علاقه کشیده باشند پس جیب آن قوس اجزائی بود
از اقسام مذکوره که در مقابل تمام آن قوس افتد هر گاه که شظیه عضاده بر خط مشرق و مغرب نهند
و اگر جیب معلوم باشد قوس نیز معلوم توان کرد و بعد از تمهید این مقدمات گوییم از جهت استخراج

ساعات از ارتفاع میل آفتاب یا کوکب دران روز یا شب معلوم باید کرد بران نوع که در صفیحهٔ آفاقی اگر میان مدارات
ثلثه در هر عرض بر خط وسط السما افقی مفروض منه اجزاء میل قسمت کرده باشند جزو آفتاب یا شظیهٔ کوکب بر خط
وسط السما نهند و ببینند که از مدار راس الحمل والمیزان تا موقع جزو یا شظیه چند جزو است آنچه باشد میل
یا بعد کوکب باشد از معدل النهار و اگر در صفیحهٔ آفاقی این قسمت نباشد در هر صفیحه که باشد میل آفتاب یا کوکب از معدل
النهار معلوم کنند چنانچه سابقاً مذکور شد چه بسبب اختلاف عرضها میل و بعد مختلف نمیشود پس اگر میل یا بعد
شمالی باشد بر تمام عرض البلد افزائیم و اگر جنوبی بود از ان نقصان کنیم که حاصل یا تمام غایت ارتفاع آفتاب
بود یا کوکب دران روز دران عرض پس شظیهٔ ارتفاع را بر غایت ارتفاع آفتاب نهند اگر روز بود یا بر غایت
ارتفاع کوکب اگر شب باشد و نگاه کنند که ارتفاع آفتاب یا کوکب در وقت مطلوب چند درجه است و خطی
که از درجهٔ ارتفاع وقت میرود در استقامت دران وقت که شظیهٔ عضاده بر غایت ارتفاع نهاده بر کدام
جزو مر افتد از اجزاء نصف جیب این عضاده پس علامتی بران جزو از عضاده باید کرد و شظیهٔ ارتفاع بر خط اعلام
باید نهاد و اگر خطوط جیب موازی خط مشرق و مغرب کشیده باشند و نگاه باید کرد که تا خطی از خطوط جیب
موازی که از ان علامت مذکوره بگذرد و بر کدام درجه مر افتد از درجات ارتفاع چند آنکه باشد بر پانزده قسمت
کنند آنچه بیرون آید ساعات زمانی تامه بود و آنچه از پانزده کمتر بود در چهار ضرب کنند که حاصل دقایق
ساعت بود آنرا با ساعات اضافه کنند مجموع ساعات و دقایق بود میان طلوع آفتاب یا کوکب در وقت
مفروض اگر ارتفاعشان شرقی بود یا ساعات و دقایق بود میان غروب آفتاب یا کوکب و وقت
مفروض اگر ارتفاعشان غربی بود باشد مثاله در عرض ل آفتاب در هشتم درجهٔ دلو بود و غایت ارتفاع
چهل و پنج درجه و ارتفاع وقت سی درجه خواستیم که ساعات زمانی گذشته از روز بدانیم تا وقت که ار
تفاع وقت سی درجه بوده شظیهٔ ارتفاع بر چهل و پنج درجه نهادیم و نگاه کردیم بخط از خطوط که از
ل درجه ارتفاع بیرون آمده بچهل و یک درجه از خطوط عضاده یافتیم بر اینجا نشان کردیم و عضاده را
باز بر خط انتصاب نهادیم و نگاه کردیم خطی که از نشان مذکور بیرون آمده بود بر چهل و پنج درجه ارتفاع
واقع شده بود و آنرا بر پانزده قسمت کردیم سه ساعت بیرون آمد معلوم کردیم که دران وقت سه ساعت زمانی
از روز گذشته بود و اگر بر ظهر اسطرلاب بر خطوط جیب موازی خط انتصاف کشیده باشند شظیهٔ ارتفاع
بغایت ارتفاع نهند و محل انتهای خط خارج از ارتفاع وقت بعضاده نشان کنند و شظیهٔ عضاده

الی

بر خط مشرق و مغرب نهند و نگاه کنند تا خطی که از ان علامت بر استقامت بیرون آمده بر کدام درجه از درجات
قوس مر افتد هر درجه که باشد از نود کم کنند و باقی بر پانزده قسمت کنند و هر چه از پانزده کمتر باشد
در چهار ضرب کنند تا ساعات و دقایق حاصل شود پس جمیع اجزاء ساعات نهار یا لیل از آفتاب یا کوکب معلوم
کنند چنانکه گفتیم و ساعات و دقایق را در ان ضرب کنند تا دایر ماضی یا باقی حاصل شود پس اگر خواهند از ان
دایر طالع معلوم کنند چنانکه گفته شد و اگر خواهند دایر بر پانزده قسمت کنند تا ساعات مستوی معلوم شود
اما اگر اسطرلاب مجیب نبود و خواهند که از ارتفاع ساعات زمانی معلوم کنند شکل ربعی از دایره بکشند بر وجهی
که دو خط اجزاء کنند بر زاویهٔ
قایم تقاطع کنند و نقطهٔ زاویه را مرکز ...
بهر بعد که خواهند قوسی بکشند و ان خط را
اجزاء کنند تا ان قوس را نود قسمت کنند
و از هر یک از ان اقسام خط مستقیم بر مرکز

خطها کنند پس

ربع کشند پس یک نصف قطر از ان دو نصف قطر بشصت رقم قسمت کنند و از هر قسمی عمودی بر ان قوس کشند و یک پای پرکار
بر مرکز ربع نهند و بمقدار بعد هر قسمی پرکار بگشایند و از جمیع اقسام شصت گانه قوسی بر دو نصف قطر بکشند
و اقسام ربع و آنکه نصف قطر هر پنج پنج و ده ده رقم بنویسند ابتدا از مرکز و گاه باشد که در بعضی اسطرلابها
این شکل را در اندرون حجرهٔ اسطرلاب بر کشند پس نگاه کنند تا غایت ارتفاع آفتاب یا کوکب بر چند است
و بعد خط که از ارتفاع آفتاب یا کوکب در وقت مفروض بر استقامت با اجزاء شصت گانه رود و خطی که از
غایت ارتفاع بر مرکز رود و نیز طلب باید داشت و موضع تقاطع هر دو بدست باید آورد و نگاه باید کرد
تا دایره که بران تقاطع بگذرد بر کدام جزو افتد از اجزاء شصت گانه و خط مستقیم که از ان جزو بیرون
آید بکدام جزو افتد از اجزاء نودگانه آن جزو را نگاه باید داشت و آنرا بر پانزده قسمت باید کرد تا آنچه
حاصل شود ساعات زمانی بود ماضی اگر ارتفاع شرقی بود یا باقی اگر ارتفاع غربی باشد و آنرا در اجزاء ساعات ضرب کنند
و آنچه گفتیم عمل کنند تا مطلوب حاصل شود وجهی دیگر در معرفت دایر گذشته یا مانده از روز و شب از ارتفاع
آفتاب یا کوکب باید که اول از صفیحهٔ آفاقی بگیریم و غایت ارتفاع آفتاب یا کوکب در روز مطلوب درین ربع
طلب کنیم و ارتفاع وقت نیز از ین ربع طلب کنیم و تقاطع خطی که از غایت ارتفاع بر مرکز رود و خطی

که از ارتفاع وقت با اجزاء شصت گانه بدست آوردیم و دایره که بدان بگذرد نگاه کنیم که بر کدام جزو مر افتد
بر هر جزو که باشد از اجزاء شصت گانه علامتی بر وی کنیم پس چندانکه باشد او را از شصت نقصان کنیم
و باقی بگیریم و در جیب تعدیل النهار ضرب کنیم و حاصل بر شصت عدد قسمت کنیم آنچه از قسمت
بیرون آید او را تعدیل خوانیم پس نگاه کنیم اگر میل آفتاب یا بعد کوکب از معدل النهار شمالی
بود چنانکه گذشت آن تعدیل را از اجزاء شصت گانه که علامت بر وی کردیم نقصان کنیم و اگر میل آفتاب
یا بعد کوکب از معدل النهار جنوبی بود تعدیل قسمت بدان افزائیم آنچه حاصل آید نگاه کنیم
تا خطی که از ان مبلغ بیرون شود در ربع رسد بر کدام جزو از اجزاء نودگانه مر افتد بهر جزو
که افتاده باشد آن جزو از نود کم کنیم و باقی بگیریم و آنرا فضل دایر خوانیم پس نگاه کنیم اگر ارتفاع
شرقی بود و میل آفتاب یا بعد کوکب از معدل النهار شمالی باشد فضل دایر از مجموع نود و تعدیل
النهار در درجه شمالی کوکب دران وقت کم کنیم تا دایر بماند و اگر میل آفتاب یا بعد کوکب از معدل
النهار جنوبی بود مجموع فضل دایر و تعدیل النهار را از نود نقصان کنیم تا دایر بماند و اگر
ارتفاع وقت غربی بود و میل آفتاب یا بعد کوکب جنوبی بود فضل دایر و تعدیل النهار
و نود هر سه جمع کنیم و مجموع دایر بود و اگر میل آفتاب یا بعد کوکب جنوبی بود فضل دایر بر نود
افزائیم و تعدیل النهار درجهٔ مذکوره از مجموع فضل دایر و نود نقصان کنیم آنچه حاصل آید
در همهٔ احوال دایر ماضی بود و اگر این دایر را از قوس النهار آن روز یا شب کم کنیم دایر
باقی ماند پس اگر خواهیم که از دایر درجهٔ طالع بدانیم درجهٔ آفتاب در روز و نظیر کوکب در شب
موافق شرقی نهیم و مری راس الجدی نشان کنیم و از موضع نشان بقدر دایر بر توالی
اجزاء حجره عنکبوت بگردانیم و آنچه از منطقة البروج بر افق افتد طالع بود و اگر دایر بر پانزده
قسمت کنیم خارج قسمت ساعات مستوی بود گذشته از وقت طلوع آفتاب یا طلوع کوکب
تا وقت مفروض اگر دایر ماضی مفروض بود تا غروب آفتاب یا کوکب اگر دایر باقی باشد و اگر
درجهٔ کوکب بر افق شرقی نهند و مری راس الجدی نشان کنند باز نظیر درجهٔ آفتاب بر افق
نهند و مری نشان کنند و میان هر دو نشان بشمرند که دایر بود از حین طلوع کوکب تا غروب آفتاب
پس اگر کوکب بروز طلوع کند این دایر از مطالع طلوع کوکب نقصان کنند و اگر بشب طلوع کرده باشد

او را فزایند

بر او افزایند که باقی یا حاصل دایرهٔ گذشته از شب بود و اگر دایر بر اجزاء ساعات روز یا شب قسمت کنند ساعات
معوجه و دقایق بیرون آید فایده در عمل تسویة البیوت در صفیحهٔ آفاقی باید دانست که چون در صفیحه
ساعات معوجه مرقوم نیست عمل تسویة البیوت بدستور رباعی صورت نه بندد پس قاعدهٔ عمل
درین صفیحه آنست که درجهٔ طالع را بر افق شرقی ان عرض نهیم که طالع دران معلوم شده باشد
بر خط وسط السما درجهٔ عاشر افتد و از درجهٔ طالع عاشر و رابع معلوم گشت و از
بیوت مایله و زایله درجهٔ آفتاب بر افق ان بلد نهیم و مری نشان کنیم تا نصف قوس النهار معلوم
شود و بعد از ان ثلث ان بگیریم و نگاه کنیم که چند درجه است پس درجهٔ طالع را بر افق شرقی نهیم
و به بینیم تا مری راس الجدی بر کی افتاده است از اجزاء حجره پس از موضع مری بقدر ثلث نصف
قوس النهار بر توالی اجزاء حجره عنکبوت را از موضع بگردانیم و نگاه کنیم که کدام درجه از منطقة البروج
بر خط وسط السما ان افق افتاده است آنچه باشد درجهٔ خانهٔ یازدهم بود و یکبار دیگر
بقدر ثلث نصف قوس النهار مری را بتوالی اجزا بگردانند آنچه از منطقة البروج بر خط وسط
السما افتد درجهٔ خانهٔ دوازدهم بود بعد از ان یکبار دیگر ان درجهٔ طالع بر افق شرقی نهیم
و سدس قوس النهار یعنی ضعف همان ثلث از شصت عدد بکاهیم آنچه بماند مری راس الجدی
بقدر ان از محل وقوع او برخلاف توالی اجزاء بگردانیم آنچه از منطقه بر خط وسط السما
باشد درجهٔ خانهٔ نهم بود بعد از ان یکبار دیگر مری راس الجدی بخلاف توالی اجزاء بان قدر
بگردانیم آنچه بر وسط السما افتد از منطقه درجهٔ خانهٔ هشتم بود و چون درجات این خانها
معلوم شد درجات خانها دیگر هم معلوم است اما معرفت مطالع بروج بخط استوا و مطالع
بروج ببلد خواه ابتدا از اول حمل و خواه از نقطهٔ دیگر بدستور که در عمل صفیحهٔ آفاقی ظاهر شده از ین
صفیحه بهمان طریق حاصل میشود بی تفاوت و همچنین استخراج طالع تحویل سال آینده از طالع سال
گذشته بوجهی که در باب مذکور شد از صفیحهٔ آفاقی توان نمود و درجهٔ طالع و درجهٔ ممر هم بقاعدهٔ
گذشته از ین صفیحه عمل میتوان کرد و بعضی دیگر از اعمال که از ین صفیحه معلوم میشود تفصیل آن
در رساله که مؤلف این مقاله در بیان عمل بصفیحهٔ آفاقی تالیف نموده طلب نمایند در
امتحان اسطرلاب و ان بر دو نوع است یکی امتحان عملهای وی و آن چنان بود که هر عملی که از ان

کنند ان عمل باحت از بهر کران اسطرلاب بان رصد معمول بود و مطابق آفتد دویم امتحان راستی وکجی آلات وخطوط
اسطرلاب بجمع علا و معتبر را اما امتحان ام چنان بود که ثقبه کرسی وخط راس کرسی باشد وچیزی چنانی بود دائم الارتفاع
بیماو برند اگر طرف عزیره برخط علاقه افتاده باشد بی میل بجهت آنم صحیح باشد اگر میلی بجهتی داشته باشد
آن جانب از غلط بود و در ارتفاع خلال واقع شود چه اسطرلاب میل بان جانب میکند که اغلظ است
و ارتفاع یا بیشتر یا کمتر می‌نماید و اگر صحیح باشد یکیک از صفایح و عنکبوت که در درون حجره
طریقی که در ام کفتیم تو طلع اجزاء صفایح و تفاوت ان معلوم کنند اما امتحان خط انقطاع چنان بود که
علاقه معدلست کیی نود شاقول مثل پاره سرب یا چیزی ثقیل در ریسمانی باریک تنند و فرو گذارند باید که آن
ریسمان برخط علاقه منطبق شود تا ضامن کوهست بود و همچنین اگر خواهند که خط مشرق یا مغرب
یا خط انقطاع صفایح امتحان کنند هر واحد از صفایح بر پشت اسطرلاب محکم کنند بطریقی که خط انقطاع
یا خط مشرق و مغرب برخط علاقه منطبق شود و شاقول بر عروه محکم کنند و علاقه بلعبت کیرند و
معلق کردانند و نگاه کنند اگر رشته شاقول مطابق آن خطا صحیح بود آن خط راست بود و اگر خواهند
که خط افق امتحان کنند یک پای پرکار بر طرف خط علاقه نهند و پای دیگر بر طرف خط افق پس همان وضع پرگار
بگردانند و پای دیگر بر طرف خط افق بود بر طرف دیگر نهند از خط افق اگر بدانجا افتد خط افق صحیح
اما علامت صحت دوایر چنان بود که ارباع چهارگانه هر دایره از دوایر اسطرلاب چون بپرکار بپیمایند
کشند متساوی باشند و چون خواهند بدانند که اجزاء ارتفاع صحیح است نه یک پای پرکار بر خط افق نهند
و بمقدار معینی فتح کنند پس برخط علاقه نهند و نگاه کنند اگر آن پای دیگر بر غایت آن مقدار افتاده است
صحیح بود و الا غلط بود و جمیع اجزاء ارتفاع و حجره بدین نوع امتحان باید کرد و علامت صحت عضاده
آنست که چون ارتفاع آفتاب یا کوکبی بگیرند بیک طرف عضاده محل ثقبه عضاده نشان کنند هم
در حال عضاده بگردانند و نظر طرف دیگر از عضاده بران موضع نهند و ارتفاع بگیرند اگر هم
ارتفاع اول برآید صحیح باشد و چون خواهند بدانند که بدن عضاده مستقیم است و موازی [illegible]
عضاده بر خط علاقه یا بر خط مشرق و مغرب باید که نقطه دیگر بر همان خط [illegible]
باید که همه مری باشند و بمقدار دایره حجره باشند و در صحت مقنطرات و مدارات ثلثه باهم باید
که مدار راس الحمل بر مقنطره افتد که در علم تمام عرض آن بلد باشد که مبلغ آن دو برابر آن معلوم است و مدار راس

السرطان

السرطان و راس الجدی از مدار راس الحمل هر یک بقدر میل کلی که در اسطرلاب بهت چهار درجه اعتبار
میکنند دور باشند و باید که تقاطع دایره افق و خط مشرق و مغرب و مدار راس الحمل بر یک نقطه
باشند تا افق صحیح باشد و اگر خواهند که پرکار بر محل تقاطع مقنطره از مقنطرات که صحت آن
مطلوب بود با خط مشرق و مغرب یا بر مداری از مدارات در جانب شرقی باید که بهمان فتح
کار بر نظیر آن تقاطع افتد در جانب غربی عنکبوت باید که همه دایره حجره باشند و در امتحان اجزاء
منطقة البروج بر خط مشرق و مغرب یا بر خط وسط السماء نهند باید که نظیر آن درجه بر
خط واقع شود و جهت تصحیح قسمت ارباع منطقة البروج باید که اگر اول حمل بر افق شرقی نهند
اول میزان بر افق غربی افتد و اول جدی بر خط وسط السماء و اول سرطان بر خط وتد الارض تا قسمت
ارباع صحیح بود و اگر خواهند بدانند که قسمت بروج صحیح است یا نه به پرکار امتحان کنند اگر مقدار برج
جدی و قوس و دلو و عقرب و همچنین هر دو برج که بعد شان از نقطه سر سرطان و سر جدی برابر بود متساوی
باشند قسمت صحیح باشد و الا غلط بود و چون خواهند بدانند که مری کواکب ثابته صحیح است یا نه
از کوکبی ارتفاع گیرند و همان لحظه از کوکبی دیگر ارتفاع گیرند پس مری یکی از آن دو بر مثل آن ارتفاع نهند
باید که مری آن کوکب دیگر بر ارتفاع خود که یافته بود افتاده باشد و درین وقت هر دو صحیح باشند
و اگر صحت یک مری بتحقیق دانند از آن مری و تقویم تمام مریها معلوم توان کرد و باید که کل واحد
از سر سرطان و سر جدی و سر حمل و میزان با مدار خود یکی بود و هیچ تفاوت نبود تا منطقة البروج صحیح
باشد و خطوط ساعات معوجه باید که چون به پرکار امتحان کنند بعد میان هر دو خط که فرض کنند در
مداری مانند بعد دو خط دیگر بود بر همان مدار و اگر خواهند بدانند که قطب صحیح است یا نه عنکبوت
را یک بار بگردانند و نگاه کنند اگر در جمیع دوره راس سرطان و راس جدی هر یک واحد بر مدار خود
میگردند بی میل بجانبی قطب در نفس مرکز است و اگر زایل میشود از او نه در مرکز واقع است در
امتحان ظل مطلق عضاده بر ارتفاع چهل و پنج نهند و نگاه کنند اگر مری دیگر بر دوازده در ظل اصابع یا
بر شش و نیم در اقدام باشد در ظلال اجزاء عمل ظل صحیح بود و امتحان دوایر سموت چنان بود که یکی
از کواکب که در اندرون منطقة البروج دور میکنند یا جزوی از اجزاء منطقة البروج بر دایره اول السموت
نهند و نگاه کنند که بر کدام جزو از اجزاء ارتفاع افتاده است هر چه باشد ارتفاع سمت آن کوکب یا آن جزو بر دایره

اول السموت نهند از ناحیه مغرب پس اگر بر مثل ارتفاع اول واقع شود دایره اول السموت صحیح باشد و الا کج بود
و امتحان قوس طلوع فجر و شفق چنان بود که مری راس الجدی بر خط علاقه نهند و نگاه کنند بر قوس مطالع فجر
و مغیب شفق که کدام جزو از اجزاء بروج بر آن افتد و اقعست اگر دو جزو متساوی البعد باشند از اول سرطان
قوس صحیح باشند و الا غلط بوند و اگر خواهند که خطوط جیب بدانند که صحیح است یا نه طرف مجیب
از عضاده بر خط علاقه از جانب کرسی نهند و نگاه کنند اگر خط سی درجه جیب بر خط که از سی درجه ارتفاع
بیرون آمده منطبق است درست بود

در معرفت بعضی از کواکب ثوابت که بر اسطرلابها

نقش کنند بدانکه یکهزار و بیست و دو ستاره از ثوابت رصد کرده اند و آن را در شش قدر شمالی و جنوبی
مرتب داشته بزرگتر را در قدر اول و کوچکتر را در قدر ششم و هر قدری را اسم مرتبه نهاده اند و بجهت تعریف
این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بیست و یک در شمال از منطقة البروج و پانزده در جانب
جنوب صورت از منطقة البروج و دوازده بر نفس منطقة البروج و بعضی از این ثوابت بر نفس این صورتند
و بعضی بر حوالی صور که آن را خارج صور تعبیر کنند و از این کواکب بعضی که در اسطرلابها نقش کنند
درین رساله تعریف کنیم و از جهت شهرت ثریا را که در فرس پروین خوانند مبدا آن سازیم و آن
شش ستاره بود نزدیک یکدیگر پیوسته مانند خوشه انگور بر کوهان ثور باشد و چون نگاه کنند در آن وقت که ثریا
طلوع کند کوکبی روشن بزرگ از جانب شمالی بالا طلوع کند چنانکه بعد میان هر دو مقدار دو نیزه بالا
بود یا زیاده آن کوکب را عیوق و رقیب ثریا گویند و آن کوکب سیم بود از صورت ممسک الاعنه
و از قدر اول شمالی العرض و چون پروین مقدار یک نیزه بالا طلوع کند کوکبی روشن در
عقب او بجنوب مایل که با چهار کوکب دیگر از او تا دیگر بر صورت کتابت حرف ذال باشد و آن
کوکب روشن را عین الثور خوانند و آن کوکب چهاردهم است از صورت ثور هم از قدر اول جنوبی
العرض و آن کوکب یا کواکب چهارگانه منزل دبران است و بعد از آن صورت جوزا برآید و کمر جوزا
که عوام آن را ترازو خوانند و منجمان منطقة الجبار گویند و جوزا را جبار خوانند و آن بر صورت مردی
با کمر و شمشیر و بر دو دست او که بر بالا است کوکب منطقة الجوزا باشد دو ستاره روشن باشد اما ستاره دست
راست از دست چپ روشن تر و بزرگتر باشد و از آن ارتفاع گیرند و آن را ابط الجوزا الیمنی و ید الجبار
الاحمر خوانند از قدر اول است جنوبی العرض و آنچه بر دست چپ بود مرزم و ید الجوزا

خوانند

خوانند و از قدر دویم باشد جنوبی العرض و از دو پای او که در زیر کمر و شمشیر بود ستاره پای چپ [illegible]
و بزرگتر باشد و ارتفاع از او گیرند و آن را رجل الجوزا الیسری خوانند و رجل الجبار نیز گویند و آن کوکب
سی و پنجم است و از صورت جبار از قدر اول جنوبی العرض و ستاره پای راست را رجل الجوزا
الیمنی خوانند و آن کوکب سی و هشتم بود از صورت مذکور و از قدر سیم است جنوبی العرض و بر میان
دو دوش او از طرف بالا سه کوکب خرد در هم پیوسته باشند مثل نقطه که بر سر نهاده باشند آن را راس
الجبار خوانند از کواکب سحابی باشند و مقطع منازل قمر بود و در عقب صورت جوزا دو ستاره
بزرگ روشن برابر بر دو طرف مجره که آن را راه کهکشان خوانند بعد میان ایشان دو سه نیزه بالا
یکی بجنوب مایل بود و دیگری بشمال و جنوبی روشن تر بود از شمالی و شمالی خردتر از جنوبی بود و خوردتر
از او و با هر یکی از آن دو کوکب کوکبی خورد در برابر بعد دو سه گز این دو ستاره بزرگ و این
دو ستاره بزرگ را شعری خوانند بزرگتر جنوبی است شعری یمانی خوانند از جهت عبور او
سوی یمن و کلب جبار گویند و آن کوکب اول است از صورت کلب اکبر از قدر اول جنوبی العرض و خوردتر
که شمالیست شعری شامی گویند از جهت غروب او در طرف شام و آن کوکب دویم بود از صورت
کلب اصغر جنوبی العرض و آن دو ستاره که با هر یک بوم برآیند مرزم خوانند آنکه با شعری یمانی برآید کوکب
دویم از صورت کلب اکبرست از قدر سیم جنوبی العرض و آنکه با شعری شامی برآید کوکب اول بود
از کواکب کلب اصغر از قدر چهارم جنوبی العرض و این کواکب در وسط تابستان در اواخر شب طالع شوند
و در وسط زمستان در اول شب از مشرق و در مقابل شعری از جانب شمالی دو ستاره روشن باشند
نزدیک یکدیگر آن دو ستاره را از توابع خوانند و هر یکی را بانفراد راس التوام خوانند آن
که اول برآید راس التوام المقدم گویند و آن کوکب اول بود از صورت جوزا از قدر دوم شمالی العرض
و آن یکی که دیگر برآید و بمشرق نزدیکتر بود راس التوام المؤخر خوانند و آن کوکب دویم بود از
صورت مذکور از قدر دویم شمالی العرض و در عقب ایشان بمقدار دو سه نیزه بالا چهار کوکب برآید
بر خطی معوج و این چهار کوکب منزل جبهه بود از منازل قمر و این چهار کوکب جنوبی را که
مقابل او باشد روشن تر بود از هر چهار جنوبی و از همه بزرگتر بود او را قلب الاسد و ملکی خوانند
و آن کوکب هشتم بود از صورت اسد و از قدر اول شمالی العرض و در جانب جنوب یک ستاره

اشهابا باشد که در حوالی او هیچ ستاره نبود او را الفرد الشجاع خوانند و فرد الشجاع بدان گویند از جهت
انفراد او از اشباه خود که نه اثنین و قلب الاسد بدو و آن کوکب دوازدهم بود از صورت شجاع
از قدر دویم جنوبی العرض و بر عقب قلب الاسد ستاره دیگر برابر او روشن و از اظلال الاسد خوانند و
کوکب بیستم باشد از صورت اسد از قدر دویم شمالی العرض و یک کوکب دیگر با او طلوع کند نزدیک
باو در روشنی و آن کوکب بیست دویم باشد از صورت اسد و از قدر دویم شمالی العرض و این دو ستاره
بغایت روشنی نباشند ایشان را دو ستاره را زبره گویند از منازل قمر باشد و مقدار
یک نیزه بالا کوکبی روشن در ربر رکی خرد میانه بر عقب زبره برابر آن کوکب را صرفه خوانند از جهت
منصرف شدن هوا البرد در حین طلوع او از منازل قمر است و این کوکب بیست و هفتم باشد از صورت
اسد و بر دنبال او بود از قدر اول شمالی العرض و بر عقب صرفه بمقدار دو نیزه یا ۱ ستاره
دیگر بسخت بزرگ و روشن طلوع میکند و باین ستاره روشن ستاره تاریکتر بر بعید و کتر باشد
برو بعید و این دو ستاره روشن را سماکان خوانند انکه شمالی است او را السماک الاعزل گویند
و آن کوکب چهاردهم بود از کواکب برج سنبله از قدر اول جنوبی العرض و آن ستاره دیگر
که روشنتر بود و شمالیتر از او سماک رامح خوانند و این کوکب خارج صورت عوا بود
از قدر اول شمالی العرض و آن ستاره که حوالی او با او آن را رمح رامح گویند و آن کوکب ششم
باشد از صورت از قدر سیم شمالی العرض و آن ستاره اول کتف با ستاره دویم اعزل خوا
نند بعضی بسلاح و در اعزل فضل بهار در اول کتب سماک رامح در میان السما بود در برابر سر و
سماک اعزل در جانب جنوب و مغرب او بود و در جانب مشرق او بقدر دو نیزه بالا کتف ستاره
باشند شکل دایره بامکام که عوام ایرا کاسه شکسته و کاسه درویشان خوانند و بعضی نام الکلیل
و فکه خوانند و یکی از آن کواکب که روشنتر از همه بود او را نیر الفکه گویند و آن کوکب اول بود
از صورت اکلیل از قدر دویم شمالی العرض و چون فکه بمیان السما رسد در جانب جنوب
او ستارگان عقرب نزدیک رسد بنصف النهار و از کواکب عقرب ستاره روشنتر بود
سرخ رنگ که با دو ستاره دیگر تاریکتر از او که از دو جانب او باشند بر خطی مقوس آن
اقلب العقرب خوانند و او کوکب هشتم بود از کواکب صورت عقرب از قدر دویم جنوبی العرض
والستاره دیگر

و ستاره دیگر روشن که بر میان ایشان که از دو بار و ستاره صغر بر مثال مثلثی عزو منوی الاضلاع
باشند و عوام ایرا دیگر ایرا خوانند و در اخر فصل تابستان با اول شب را است بر سمت الراس
بعضی از بلاد رسد و ان کوکب را نسر واقع خوانند و این کوکب اول بود از صورت شلیاق و در
قدر اول بود شمالی العرض و در مقابل او از سوی مشرق و جنوب نزدیک بر کنار مجره
ستاره روشن بود میان دو ستاره دیگر تاریک که بر مثال خطی مستقیم بود و عوام الزان
ترازو گویند آن ستاره روشن نسر طایر است و آن کوکب سیم بود از صورت عقاب که بر میان
دو منکب او است از قدر دویم شمالی العرض و چون ما بین دو نسر را خطی موهوم کنند و آن خط
فاصله رابغی و دیگر ما بین ایشان و کوکبی تاریک تر از ایشان که در سوی مغرب بود بدو
خط وصل کنند چنانکه آن کوکب با ایشان هم بر مثال مثلثی متساوی الاضلاع باشد آن
کوکب را اعور راس الحواهمه گویند و آن کوکب اول باشد از صورت حوا بر سر او بود و از
قدر سیم شمالی العرض دیگر چنین دو نسر را فاصله رابغی و ما بین کوکبی دیگر روشن از جانب
مشرق و شمال ایشان دو خط توهم کنند چنانکه آن کوکب با ایشان هم بر مثال مثلثی باشد
مختلف الاضلاع و آن ستاره بر میان مجره بود انرا ردف ذنب الدجاجه گویند و آن کوکب
پنجم بود از صورت دجاجه بر دنبال او بود از قدر دویم شمالی العرض و بعد از آن او از جانب
شمال بر نفس مجره چند ستاره بود که در روشنی بیکدیگر نزدیک کنند بر مثل شتر و آن را عوام
شتر میخانند و منجمان ذات الکرسی خوانند از آن ستاره کان یکی را که روشن است بر ایه و برکوهان
شتر بود آن کوکب را کف الخضیب و سنام الناقه خوانند و این کوکب دوازدهم بود از کو
ذات الکرسی و از قدر سیم شمالی العرض و چنین گویند که هرگاه که این کوکب بنصف النهار رسد
هر دعا که در آن وقت کنند مستجاب بود و آنچه مشهور است که اخضر در گذار است این معنی دارد
که کف الخضیب بر میان السما میگذرد و در جنوب غروب ذات الکرسی بمقدار چهار نیزه
بالا چهار کوکب از قدر دویم واقعست بر مثال مربع آن را فرس از آن چهار کوکب را منکب الفرس
خوانند و آن کوکب اول بود از فرع مقدم شمالی العرض بار کوکب جنوبی از آن چهار کوکب را
متن الفرس خوانند و آن کوکب ثانی بود از فرع مقدم و کوکب شرقی از آن جناح الفرس گویند

و آن کوکب ثانی بود از فرع موخر شمالی العرض و کوکب شمالی از این سر الفرس خوانند و آن کوکب
اول بود از فرع موخر شمالی العرض و این هر دو کوکب منزل موخر باشند از منازل قمر و مجموع این کوکب
اول و دویم و سیم و چهارم از صورت فرس اعظم باشند و بعد از آن در شمال سرة الفرس بمقدار
دو نیزه بعد کوکبی از قدر دویم واقعست انرا بطن الحوت خوانند و این منزل رشا بود از منازل قمر
و کوکب دوازدهم بود از صورت مرة المسلسله شمالی العرض بود و دیگر در شمالی بطن الحوت بهم
بدین مقدار بعد کوکبی دیگر هم از قدر سیم واقعست انرا ناطح خوانند و این کوکب خارج از صورت
شمالی العرض و در ما بین فرس و نسر طایر دو کوکب از قدر سیم واقعند یکی از دیگری کوچکتر باد و کوکب
مذکور بر صورت مثلثی متساوی الاضلاع باشد آن کواکب ذنب الجدی خوانند و این کوکب بیست و چهارم
است از صورت جدی جنوبی العرض و بعد از فرد شجاع بمقدار دو نیزه بعد از شمالی چهار کوکب ششم
از آن کواکب ابره از مغرب کرده فاصله باطع خوانند فرد الشجاع در حاق وسط کوکب مذکور در شعری
شامیه واقع است و در جانب بنات نعش کبری شش کوکب از قدر سیم واقع است چنانکه بعد میان
هر دو از این فرقه نیم ذراع بود و میان هر چهار از ایشان یک نیزه و نیم بود انرا فقرات خوانند
آن دو که در جانب مشرق بود فقره اولی و آن دو که بر حد وسط السما باشد فقره ثانیه
و آن دو که در جانب مغرب باشد فقره ثالثه و آن شش کوکب از صورت دب اکبر باشند
و آنچه در اسطرلاب رسم میکنند کوکب موخر از فقره ثانیه شمالی العرض بود و در جانب غرب
غربا بمقدار یک نیزه بعد کوکبی روشن از قدر دویم و دو کوکب صغر بر مثال مثلثی طلوع میکنند
آن کوکب روشن را راس الغول گویند و آن کوکب دوازدهم بود از صورت حامل راس
الغول شمالی العرض و کوکب از کواکب بنات النعش کبری را عناق گویند و این کوکب بیست و ششم بود از کواکب
دب اکبر از قدر دویم شمالی العرض و ما بین رجل الیسری جوزا و شعری یمانی دو کوکب واقعند از قدر چهارم که بعد میان
ایشان مقدار یک گز است و بار جل یمنی جوزا بر مثال مثلثی قایم الزوایا است کوکب موخر از آن حوزنا خوانند
از صورة جنوبی العرض بود در جانب کف الخضیب و علی الشور کوکبی از قدر سیم واقع است که با این دو کوکب مذکور
بر مثال مثلثی متساوی الاضلاع بود آن کوکب را ذنب الحوت جنوبی خوانند و آن کوکب ... از کواکب حوت
جنوبی شمالی العرض و همچنین بود ما بین منکب الفرس و ذنب الحوت در جانب جنوبی ایشان کوکبی هم از قدر سیم
واقع است

واقع است که با ایشان و همچنین با علی الشور و نسر واقع بر مثال مثلثی متساوی الاضلاع است آن را ذنب
قیطس شمالی گویند و آن کوکب بیست و یکم است از کواکب قیطس عرض جنوبی و در ما بین راس الغول و
ذنب الحوت از جانب جنوب کوکبی واقع است که با این دو کوکب بر مثال مثلثی متساوی الاضلاع است آن کوکب را
فم قیطس خوانند آخر النهر کوکبیست روشن از قدر اول در ناحیه جنوب بر جنوب کواکب حوت و واقع
است بمغرب و با فم نزدیک است او را در اسطرلابهای جنوبی رسم کنند و سهیل کوکبی است روشن از
قدر اول در جهت جنوب قریب با فم و قتی که شعری یمانی بر وسط السما باشد بر سمت او سهیل بنصف
النهار رسیده باشد در بلاد جنوب و از اسطرلاب جنوبی نقش کنند و عقرب الرامی و فم الحوت جنوبی
نیز در اسطرلابهای جنوبی رسم کنند و بنا بر آن است که از کواکب مذکوره بیست عدد که مشهور اند و از ایشان
بسهولت ارتفاع میتوان گرفت رسم کنند و کواکب بیست گانه این است اعلی الشور ۲ عیوق ۳
۴ الجوزا الیمنی ۵ رجل الجوزا الیسری ۵ شعری یمانیه ۷ شعری شامیه ۷ راس التوام المقدم ۸
راس التوام الموخر ۹ قلب الاسد ۱۰ فرد الشجاع ۱۱ الصرفه ۱۲ سماک رامح ۱۳ السماک اعزل
۱۴ نیر الفکه ۱۵ قلب العقرب ۱۶ نسر واقع ۱۷ نسر طایر ۱۸ راس الحوا ۱۹ ردف ۲۰ کف الخضیب
این کواکب باید شناخت چه در اکثر اسطرلابات
این ستاره را نقش کنند
والله اعلم بالصواب
تمت

قاعده اگر خواهیم که جزو شمس بحسب اسطرلاب معلوم کنیم ارتفاع شمس در نصف النهار بروز رصد گرفته باشیم
ارتفاع را رسد چون روی در نقطه آن نهند از سر عضاده ببینیم که در چه محل واقع است و اجزا
شمار کرد که چند است آن قدر که بعد از روی صفحه بخط نصف النهار نشان کنیم و عنکبوت را بگردانیم
آن جزو که بر نشان واقع شود شمس در آن جزو از آن برج است

[illegible] كتاب [illegible] السنه [illegible] الدايرة [illegible]

[illegible]

باشعطيثا

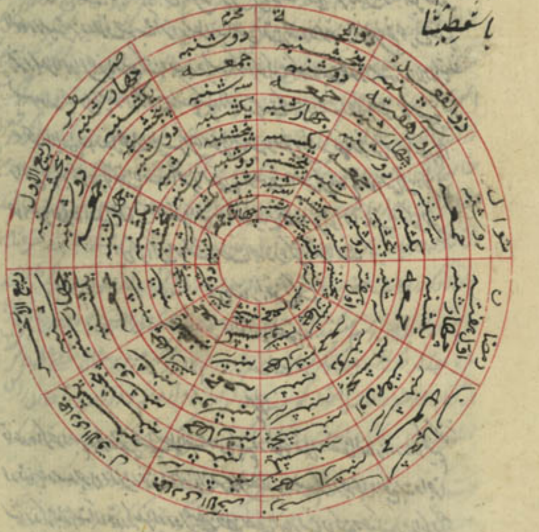

[illegible]

مقنطره [illegible] عنكبوت [illegible]

عنكبوت [illegible] كواكب [illegible] طريق [illegible] صعوبتى نيست [illegible] زمان [illegible]

لى قريب [illegible] باين طريق در كمال سهولت [illegible]

عدد آيه ۲۰ ازبرای دوری — ازبرای اول [illegible] عدد آيه ۲ باء

ثم رددناه اسفل سافلين — يا نار كونی بردا وسلاما علی ابراهيم

ازبرای محبت عدد آيه ۹۰۳

يحبونهم كحب الله والذين آمنوا اشد حبا لله عزيز ودود

ازبرای دفع مكاره

دافع البليات كاشف المكروب منفرد مذل الاضداد مخرج الحی من الميت

كاشف الغم قهار ذو البطش الشديد اذا زلزلت الارض زلزالها

واخرجت الارض اثقالها عدد آيه ۹۹۵ والقينا بينهم العداوة والبغضاء

الی يوم القيمة عدد آيه ۳۳۴۶ انما هيت انه ربت ولكن الله رما

عدد رمت عدد الم تر كيف عدد ابد عدد هو

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام علی سيد المرسلين طيبين الطا
هرين وبعد اين رساله ايست در بيان علم رمل كه اقتباس كرده از كتب چند
كه اعتماد نموده اند بران علماى اين فن مشتمل بر مقدمات و دو مقاله اما مقدمه
در بيان اصول اين علم از تولد اشكال شانزده گانه و مناسبت بيوت
و اشكال و نسبت ها مقاله اول در اصول احكام و ضماير مقاله دوم در اعمال
متفرقه مقدمه چون موضع اين علم نقاط و اشكال شانزده گانه است از
ان حيثيت كه واقع اند در بيوت شانزده گانه واجبست بيان هريك ازين
مادها و نسبات هريك و چون وضع اين علم بر مناسبت و عالم كون و فساد
مركب است و عناصر اربعه چهار نقطه فرد اولا وضع نموده اند بر اين منوال
و هر نقطه را كنايه نموده اند بعنصرى پس نقطه اول را آتش گفته اند و دوم
را باد و سيم را آب و چهارم خاك و چون هريك از طبايع و عناصر را اقتضاى

[illegible]

و در كيفيت بود هريك ازين نقاط اربعه را شكلی ساخته برين وجه و اين
شكل مشهور است باسم جماعت و شكل اول طريق و چون طريق البسط اشكال بود
او را عقل كل نام كرده اند و چون جماعت در نهايت عدد نقاط است او را نفس
كل نام نهاده اند و چون كيفيات هشت گانه عناصر بعد از طبايع اربعه است
و طبايع بعد از كل است كه در مرتبه دوم است و عقل كل بعد از الله تعالی
است كه در مرتبه اولست و يكيست مناسب است كه فلك [illegible] فرو شته
و چون تعبير نمايند بحروف ا و ب و د و ح است الف را بنقطه اول دهند
و ب را بنقطه دوم دهند و د را بنقطه سيم و ح بنقطه چهارم و هر آتش [illegible] باشد
و چون عدد بيوت شانزده است كه از ضرب چهار در چهار كه عدد
طبايع است حاصل میشود و مجموع اعداد [illegible] شانزده است مناسبست كه مقر عقل
كل خانه پانزدهم باشد و چون نفس كل اقرب ممكنات است بعقل
كل و بعد از وست مقر نفس كل خانه شانزدهم باشد و چون يك نقطه
آتش نفس با آتش عقل متصل شود يعنی مبدل شود از ان دو شكل لازم آيد
برين صورت و شكل اول را مفتوح اول و ثانی را مسدود اول نام
نهاده اند و او مشهور است بلحيان و مقر او از طرف نفس خانه اول باشد

[illegible]

که بعد از شانزدهم است بهروز روز دوم را مقر خانه چهاردهم است که از
جانب عقل است و او مشهور است بعتبه داخل و چون یک نقطه
لازم اید باد نفس با باد عقل متصل شود از ان دو شکل بدین صورت
اول را مفتوح دوم نام کرده اند مسکن او از طرف نفس در خانه دوم مقرر
شده و او مشهور است بحمره و دوم را مسدود ثانی نامند و مقر او از طرف
عقل خانه سیزدهم باشد و او مشهور است به نصرة الخارج و چون از امتزاج مفتوح
حیض مذکور این شکل تولد کنند باین صورت او را نصرة الخارج
نام نهاده اند و او بر نیره اول مشهور است و مقر او از طرف نفس خانه
سیم باشد و چون از امتزاج مفتوح اول و مسدود دوم شکلی تولد
کنند برین صورت و او را اثر یک نیره اول نام نهاده اند
و مقر او از جانب عقل خانه دوازدهم باشد و او مشهور است به
نصرة الداخل و چون یک نقطه آب نفس با آب عقل متصل شود
از ان دو شکل صورت بندد باین صورت اول را مفتوح ثالث خوانند و
مقر او از جانب نفس خانه چهارم باشد و او مشهور است به
بیاض و دوم را مسدود ثالث نامند و او مشهور است بفرح و مسکن

او از جانب

او از جانب عقل خانه یازدهم است و بعد از ان از امتزاج
مفتوح اول و مفتوح سیم شکلی حاصل شود باین صورت
او را نیره دوم خوانند و او مشهور است بقبض الخارج و مسکن او از
جانب نفس خانه پنجم است و از مسدود اول و مفتوح سیم معکوس
شکل لازم آید باین صورت او را اثر یک نیره دوم نامند و او
مشهور است بقبض الداخل و مسکن او از طرف عقل خانه دهم است
و از امتزاج مفتوح سیم شکل حاصل گردد باین صورت او را نیره سیم نامند و مسکن او از طرف نفس خانه ششم گردد و او مشهور است مفتوح دوم
باجتماع و دیگر از مفتوح دوم و مسدود سیم شکلی تولد کنند باین صورت
او را اثر یک نیره سیم نامند و او مشهور است بعقله و مسکن
او از جانب عقل خانه نهم باشد و چون یک نقطه خاک نفس با خاک
عقل متصل شد دو شکل صورت بندد بدین وجه اول را
مفتوح چهارم نامند و او مشهور است بانکیس و او از طرف عقل خانه
هشتم باشد و دوم را مسدود چهارم نامند و او مشهور است بعتبه خارج
و مسکن او از طرف نفس خانه هفتم باشد اینست بیان تولد اشکال از

طریق و جماعت که عقل و نفس و آدم و حوا در رمل اند و این تسکین
مذکور مشهور به تسکین دانیال است و بدان ایدک الله تعالی بروح
القدس که از جماعت که نفس کلست از جانب لحیان تا عتبه خارج تعلق
بجماعت دارد و از طریق که عقل کلست از جانب عتبه الداخل تا انکیس تعلق بطریق
دارد و از جمله لطایف او آنست که عدد عنصر هر شکلی که گشوده باشد عدد خانه
ان شکل است مثلا لحیان عدد نار فرد او یکیست مسکن او خانه او
ل است و عدد باد فرد او دو است مسکن او خانه دوم است و
عدد آتش و باد او سه است یعنی الف و با از ترکیب ابجد مسکن او خانه
سیم است عدد آب فرد او چهار است که دال است از ابجد مسکن
او خانه چهارم است و برین قیاس عدد هر عنصری که گشوده مطابق
او عدد خانه است درین تسکین و این تسکین متماثلست بتسکین
ابجد و تسکین اصل عنصر و تسکین افراد و تسکین دانیال ظمطغ
هندی و ابن الاشرف تسکینات برین ترتیب
و این تسکین بتسکین طول
نیز متماثلست و از ترتیب لفظ ابجد سه دایره دیگر حاصل شود اول

تسکین

تسکین عرض است برین ترتیب
و قاعده این دایره آنست که عقده مفرده
طرح نمایند از اعداد زوج و فرد اگر فزون از هفده باشد و اگر نباشد یکی طرح
نمایند تا باقی عدد خانه باشد چون طریق و عتبه داخل و نقی دوم تسکین عمق است
برین ترتیب
و قاعده این دایره آنست که شانزدهم طرح کنند از عدد زوج
و فرد اگر فزون باشد از شانزده آنچه بماند عدد خانه باشد و اگر زیاده نبا
شد از شانزده عدد شکل بعینه عدد خانه باشد و این دایره متماثلست بخط
دانیال و تسکین اشکال و سیم دایره تسکین معادلست برین ترتیب
و قاعده این دایره آنست که نقطه زوج در حساب ابجد اعتبار کنند چنانچه
زوج عتبه داخل یکیست بنا برین قیاس و از تسکین اول که تسکین
طول است افراد است و تسکین سیم که متماثلست به تسکین معادل احکام
و ضمایر و خبایا و اسامی و دفاین استخراج نمایند چنانچه مشروح خواهد شد
ان شاء الله تعالی واما دو تسکین دیگر که ان تسکین عرضست و عمق

مرایشان را شهادت بود در ضمایر و اسامی و در فنون و جنبی و احکام و
دانا معلوم باد ثبوت شانزده کانه بدین وجه است که منسوبات خانهٔ اول
تن است و جان و تربیت و بقا و آغاز کارها و تدبیر در مطالع و کیفیت
زندگانی و سعادت و این خانه را مقصد اشیا گویند و خانهٔ ۲
منسوبات و معاش و معیشت و رخت و فرج و معامله و قدوم غایب و رزق
و عطا و غنا و نامه سلطان و منسوبات خانهٔ ۳ نقل است و سفر نزدیک
و برادران و خواهران و خویشان و فرح با فلان و خویها و فهم و
فکر است و پای شهادت این خانه حکم راست نماید و منسوبات خانهٔ
پدر و عاقبت کارها و املاک و عمارت و زراعت و مقام و منسوبات
خانهٔ ۵ حرب و هدیه و محبوب و خبر و رسول و خط و فرزند و منسوبات
خانهٔ ۶ صحت و سلامتی و بیماری و احوال خدمتکاران و
و حیوانات خرد و اسرار و منسوبات خانهٔ ۷ زنان و غایبان
و دزدان و شریکان و خصومت و ظفر و منسوبات خانهٔ ۹ ۷
سفر دور است و علم و عمل و خوابها و تدبیر و قدوم غایب و این خانه
میراث از اول و دوم می‌ستانند و منسوبات خانهٔ ۱۰ السلطان
المظفر

و منصب و رفعت و مادر و رزق و این خانه میراث از سیم و چهارم میگیرد
و منسوبات خانهٔ ۱۱ امید است و دوستان و مال بزرگان و سعادت و
این خانه میراث از پنجم و ششم می‌ستانند و منسوبات خانهٔ دوازدهم
دشمنان و زندان و چهارپایان بزرگ و این خانه میراث از ۷ و ۸
میگیرد و خانهٔ ۱۳ خانهٔ طالبست و این خانه گواه اولست و پنجم و نهم و خانهٔ
۱۴ خانهٔ مطلوبست و این خانه گواهست بر خانهٔ ۲ و ۶ و ۱۰ و خانهٔ پانزدهم
میزان رملست و آئینه و حاکم و قاضی و این خانه گواهست بر خانهٔ
۳ و ۷ و ۱۱ و خانهٔ ۱۶ عاقبت العاقبت و گواهست بر خانهٔ ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۰.
فصل بدانکه خانهٔ اول و ۴ و ۷ و ۱۰ اوتاد ند و خانهٔ ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ مایل اوتادند و
خانهٔ ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ زایل اوتادند و خانهٔ اول و ۲ و ۳ و ۴ امهات اند و خانهٔ ۵ و
۶ و ۷ و ۸ بنات اند خانهٔ ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ متولدات اند و ان چهار خانهٔ دیگر
زواید و شواهد اربعه اند فصل بیان اشکال شانزده گانه آنست که چهار
شکل ثابتند و آن آنست که چون بکردانند او را همان شکل حاصل شود
و آن … و … و … و … باقی منقلبند و چهار شکل خارج آنست که
نقطهٔ آتش دارد و شکل داخل آنکه نقطهٔ آتش ندارد و هرچه خارج است

نر است و هرچه داخل ماده چنانکه هشت شکل نر باشند و خارج و هشت
شکل دیگر ماده و داخل و بعضی گویند که خارج آنست که نقطهٔ
آتش دارد و نقطهٔ خاک ندارد و داخل آنکه نقطهٔ خاک دارد و
و آتش ندارد و منقلب آنست که آتش و خاک دارد و ثابت آنکه هیچ
ندارد و اما منسوبات اشکال بدین نهجست لحیان … سعد و معدنی و
زر و شیرین و خوشبوی بود حمره … حیوانی و نر و سرخ و نحس و ترش
مزه باشد نقرة الخارج … معدنی نر و زر و تلخ و سرخ و سعد شرقی
تسبیح و بیاض … نباتی و سعد و سفید و شیرین قبض الخارج …
معدنی تلخ و شرقی و آتشی و سیاه و نحس تیره و کم اجتماع … حیوانی
و شمالی و بادی و سعد و سرخ و سفید و منقش و شیرین عتبة الخارج
… معدنی و سیاه و نحس و تلخ انکیس … کانی و سیاه و نحس و تلخ جنوبی
خاکی و نحس عقله … کانی و سیاه و تلخ و نحس قبض الداخل ترش
جنوبی خاکی … کانی و سعد و کبود و زرد و لاغر و ترش و فرح …
سعد و حیوانی نرم و سبز رنگ و شیرین نصرة الداخل … نباتی
و زرد و گونه و شیرین و سعد نقی الخد … نباتی و سعد متوسط داخل و
نحس …

و تلخ عتبة الداخل … حیوانی و سعد و سفید و شیرین طریق … نباتی نرم
و سبز رنگ و سعد … کانی و رکن دوم جنوبی خاکی گوی ترش و این شکل
در جنس نیکو بود اما اشکال اعداد … صغرای او برین نهجست که نقطهٔ
آتش ۱ و باد ۲ و آب ۳ و خاک با ۴ و چهار ترتیب ابجد چنانچه جمله ۱۰
باشد اما وسیطی او برین نهجست که در دایره ابجد مذکور شد یعنی نقطهٔ
آتش ۱ و باد ۲ و آب ۴ و خاک ۸ آنچه جمله پانزده باشد و اما اعداد
کبرای او چنین است که نقطهٔ آتش ۹ و باد ۱۱ و آب ۱۳ و خاک ۱۶ آنجا
نحه جمله پنجاه بجاه باشد اما تسکین دایره کلی امهات او آنست
… و نبات او این … و متولدات او این
… و زواید او این … و این شکلی
مسمات بر تسکین ابجد او را فانونیست چنانچه در امهات
آتش و باد و آب و خاک فرد در مرکز خود باشند و طریق شوند در
بنات زوجیات بجای شوند و همچنین در متولدات و زوا
یدات اما در تسکین بروج بدین ترتیبست که فرموده میشود بتوفیق
الله سبحانه …

و درین تسکین آتش ۲ و باد ۷ و آب ۴ و خاک ۸ و قاعده این است:
که عدد عنصری که در شکل کشیده چون زیاده باشد از شانزده شانزده طرح
کنند آنچه بماند عدد خانه باشد و اگر کمتر باشد آن عدد عدد خانه باشد و این
دایره در عدد مانع باشد و احکامش بیاید در مقاله پانزدهم ثانیه ان شاء الله تعالی
اما تسکین مثلثا ابجد آتش در ۳ و باد ۶ و آب ۱۲ و خاک ۲۴ و هم بر طریق
دایره بزوج توان مسطر ساخت یعنی عدد عناصر کشیده شکل را جمع نمایند
۱۶/۱۶ طرح نمایند آنچه بماند عدد خانه باشد برین ترتیب [illegible]
[illegible] اما تسکین دایره
ضعف آتش است ۲ و باد که ضعف آتش است ۴ و آب که ضعف
باد است ۸ و خاک که ضعف آب است ۱۶ بلکه هشت بود بحساب
هر طرز مذکور در دایره بزوج تواند مسطر ساخت برین ترتیب که ایراد
میشود [illegible]
اما تسکین دایره ابقع آتش در ۱ و باد ۱۰ و آب ۱۰ بلکه ۴ و خاک
۱۰۰ بلکه هشت بعد از طرح ۱۶/۱۶ بهمان دستور که در تسکین بزوج
مذکور شد توان مسطر ساخت برین ترتیب [illegible]

یعنی ضعف باد بلکه ۱۲ [illegible]

[illegible] اما تسکین طریق برین نهج است که ۱۱
آتش در ۹ و باد ۹ بلکه ۸ است و آب ۱۰ و خاک ۱۰۰ بلکه ۴ و بر طریق
مذکور توان مسطر ساخت برین ترتیب [illegible]
[illegible] و تسکین ابجد صاحب خانه است
و باقی تسکینات نه کانه ش [illegible] اما تسکین سکون که
مشهور است به تسکین بیوت برین ترتیب بود و بعضی از اصحاب خانه ف
نند [illegible]
و در هر یک از تسکین بیوت و تسکین ابجد و در تسکین ثلاثه و مثلثه جملگی
ابجد ۷ نار و ۷ باد و ۷ آب و ۷ خاک معتبر است و در احکام هم در عناصر
فرد و هم در عناصر زوج از آنکه طریق و جماعت را اعتبار نکرده اند و بعضی
اعتبار کرده اند پس عدد عنصری هشت باشد و این اولی است و شمارش
برین نسق است که در تسکین واقع است والله اعلم اما مراتب اشکال پنج نوع
است یکی رباعیت و او آنست که جمیع نقاط او چهار باشد و او منحصر است
در جماعت طریق ۲ ثمانیت و او آنست که جمیع نقاط او هشت باشد
و او منحصر است در جماعت ۳ سداسیت و او آنست که جمیع نقاط

او نه فرد نه زوج ۶ باشد و آن شش شکلست که کاملان هندسه اند و [illegible] و ا
[illegible] و [illegible] و [illegible] و این هر شکلی میماند با شکل میزانی چهارم خماسیت و آن
۴ شکلند [illegible] ۵ سباعی که آن هم ۴ است و آن اینست [illegible] و
[illegible] و [illegible] و [illegible] است و این هشت شکل که عدد نقاط ایشان فرد است
در میزان که خانه ۱۵ است نیایند زیرا که عدد نقاط امهات را ایما موافق
عدد نبات است در زوجیت و فردیت و ازین لازم می آید که عدد
نقاط نهم و دهم موافق باشند با نقاط یازدهم و دوازدهم در زوجیت
و فردیت و ازین لازم می آید که نقاط سیزدهم با نقاط چهاردهم موافق
باشند و ازین لازم می آید که عدد نقاط پانزدهم فرد نتواند بود و این
آنچه مقصود بود ذکر شد در مقدمه مقاله اولی در اصول و احکام
از اصول معتبره یکی سیر نقطه است از میزان که ۱۵ است و او موقوف است
بر ۳ مقدمه ۱ آنست که خانه اول و ۵ و ۹ و ۱۳ ناری اند و خانه ۲ و ۶ و
۱۰ و ۱۴ بادی اند و خانه ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ آبی اند و خانه ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶
خاکی اند مقدمه ۲ امتزاج نقطه است و آن بر چهار قسم است
اول موافقت ۲ مصادقت ۳ مسالمت ۴ مخالفت اما موافقه

[illegible]

در مرکز آتش
باعتبار آنکه آتش موافق المزاج بود در باد و در مرکز باد در آب و در مرکز آب خاک
در مرکز خاک و اما مصادقت میان باد و آتش و میان آب
و خاک و اما مسالمت میان آتش و خاک و میان باد
و آب و اما مخالفت میان آتش و آب و میان باد و
خاک مقدمه ۳ آنست که مطلوب جزوی آتش که گرم و خشک است
باد است که گرم و تر است و اما مطلوب کلی آتش آبست که سرد
و تر است چه گرمی و خشکی محتاج بسردی و تری اند تا اعتدال
حاصل شود و مطلوب جزوی باد که گرم و تر است آبست که
سرد و تر است اما مطلوب کلی خاک است که سرد و خشک است تا بجهت
اعتدال حاصل شود مقدمه ۴ آنست که نقاط ناری خانه اول بلکه
جمیع خانهای ناری مخصوص اند به نظر و دیدن و نقطه باد و خانه ۲ بلکه
جمیع خانهای بادی مخصوص اند به نطق و نقطه آب و خانه ۳ بلکه جمیع
خانهای آبی مخصوص اند باتصال و نقطه خاک و خانه ۴ بلکه جمیع خانهای
خاکی مخصوص اند بانفصال و منع و دیگر در هر یک از نقطه بحث کنند
و عقد زیرا که حل آنست که زوجی از دو نقطه فرد حاصل شود

[illegible]

وعقد آنست که زوجی از دو زوج حاصل شود و چون از میزان نقطه حرکت کند تمام آن
نقطه را اعتبار باید کرد که آن نقطه به ۱۲ از در بابه ۱۳ و از ۱۳ به ۹ رود و بابه ۱۰ و از ۹ به ۱ رود و بابه ۲
و از ۱ به ۳ رود و بابه ۴ و از ۱۴ به ۱۱ رود و بابه ۱۲ و از ۱۱ به ۵ رود و بابه ۶ و از ۱۲ به ۷
رود و بابه ۸ و این نقطه که برین بیوت رسید طبیعی استفاده نماید از طبع آن منزل و شکل
آن منزل مثلا گاهی که … در میزان باشد و آتش به ۱۳ آید که حرارت مطلق و یبوست زیاده
باشد و چون بدهم آید حرارت مرتبه دیگر زیاده میشود و یبوست کم گردد و اگر از ۹
باول آید گویند که مزاج این آتش زیاده شد در حرارت و یبوست و دلالت
کند بر فکرتهای رقیق و اندیشهای نازک اگر این نقطه از ۱۳ و ۹ گذر در این
هر دو خانه لحیانی … بود این را پرهیز باید کرد از غذاهای گرم چه دلالت بر ازدیاد
حرارت دارد در این موضع اگر منتهی شود بدو قوم نیکوتر باشد و باز نظر کنند در
سیر این نقطه که در اقسام قرار یافته یا حرکت در عروض یا بعد از حرکت در عروض
یا در ثبات قرار یافته یا …
و دیگر نظر نمایند که در مرکز خود قرار یافته یا نه اگر در مرکز خود قرار یافته دلالت
کند بر سعادت و حصول مراد و اگر در مرکز خود قرار نیافته نظر کنند در متولدات
هم طبع نیافته نظر در زایدات کنند اگر در آنهم نیز نیافته دلالت کند بر حرکت یافته …
تا الجمله واجبست در احکام ملاحظه سعادت شکل و نحوست شکل از قرب خانه یا منتهی … که در مشتری به است و قوه او
دائل …

بود در شکل مشتری به و تکرار اشکال و قوت شهادات و سعادات تا حکم کند بر سعادت
و نحوست شکل و نیز در احکام حال آینده و سیر نقطه دوم از دو نقطه شکل میزان
معتبر است و حق آنست که هر نقطه از آن دو نقطه که اقوی باشد اعتبار کنند و اگر
قوی یافت نشود نقطه ثانی را اعتبار نمایند و اما صاحب شجره مطلق نقطه اول را اعتبار
کرده و نیز چون ۴ شکل ناری در میزان در آید و اول آن نصرة الخارج است و نار
در آن حاکم است بر خانه اول و دوم قبض الخارج است و نار او حاکم است بر خانه
۵ و سیم عقله است و نار او حاکم است بر خانه ۹ و چهارم طریق است و نار او حاکم
است بر خانه ۱۳ و چهار شکل بادی در میزان آید و اول آن نصرة الخارج است
و باد او حاکم خانه دوم است و دوم اجتماع است و باد او حاکم است بر خانه ۶
و سیم قبض الداخل است … است و باد او حاکم است بر خانه … و چهارم
طریق است و باد او حاکم است بر خانه ۱۰ و چهار شکل آبی اند که در میزان در
آید اول آن قبض الخارج است و آب او حاکم است بر خانه ۳ و دوم … است
و آب او حاکم است بر خانه ۷ و سیم … است و آب او حاکم است بر خانه
۱۱ و چهارم … است و آب او حاکم است بر خانه ۱۵ و چهار شکل خاکی اند
که در میزان در آید و اول آن … است و خاک او حاکم بر خانه ۴ و دوم … است

و خاک او حاکم است بر خانه ۸ و سیم … است و خاک او حاکم است بر خانه ۱۲ و
چهارم … است و خاک او حاکم بر خانه ۱۶ پس هر نقطه که از میزان سیر کند نظر نما
یند که از کدام مرتبه است از مراتب چهارگانه و بکدام مرتبه بازگشت از مراتب
چهارگانه با مراتب هشتگانه و از کدام مزوجه بکدام صورت مزوجه یا مفرده
رسیده و آن صورت از کدام خانه است و در چه خانه فرود آمده که منیر را
سامی و ضبی و رفیق از احکام آن دو صورت منتهی منه و منتهی به و آن
دو خانه عنصر باشد مثلا باد نصرة الخارج از میزان حرکت کرد و منتهی شد بخانه
سیم و آنجا طریق بود معلوم شد که این سوال از کسی میکند بدلیل آنکه نقطه
هوا در خانه آب … دهد و … نتوانستند بود و الا در میان روکس بعد از مسافتی
زیرا که خانه حرکت است و … در دوست … بدر راهی باید دیگر آنکه چون … که صاحب
خانه است در سکنه ابدح و … که سیم است ضرب نمایند صورت … تولد
کند که شهادت کند بر آمدن کسی از جای بجایی پس خلاصه حکم از سیر نقطه
آن شد که اقوی نقطه بهر خانه که منتهی شود شکلی که در آن خانه باشد با
شکلی که صاحب آن خانه است در دایره ابدح ضرب کنند و از این دو شکل و
تکرار و قوت و ضعف نقطه و حل و عقد آن و نظر و نطق و اتصال و
وانفصال

کتابخانه مجلس شورای ملی

وانفصال آن حکم کنند و تکرار اشکال نیز در جمیع اسنان آن معتبر است اینست مجملی از
عمل در دایره ابدح در سیر نقطه ۱۵ و این سیر کامل معتبر است که … بار … در میزان
نباشند و اما گاهی این دو مذکور در میزان باشند محتاجند بطریق دیگر و آن
را طریق اعتبار قوت شکل میزان گویند و این طریق اعلی است از آن جهت که
جاریست در جمیع اشکال هشتگانه و جمیع خانهای شانزده گانه و این طریق
موقوفست بر چند مقدمات که آن مقدمات نافع اند در سیر نقطه بلکه در جمیع
طریق مقدمه شناختن طبایع اشکال ۱۶ گانه است و آن بر این نهجست که
اشکال اسامی معتدل و تام باشند و در سباعی و ثمانی افراط متحقق
است و در خماسی و رباعی تفریط و اشکال سباعی و خماسی ناقصند و
غالب اشکال سداسی اند و نیز … صاحب قوة ماسکه است و …
صاحب قوة طبیعی غضبی و … صاحب قوة حیوانی و … صاحب قوة
طبیعی و … صاحب قوة شهوانیست و … صاحب قوة حافظه است
دایرة اشکال باعتبار عنصر شریک باشند مقدمه ۲ حل و عقد در خانه است
و آن آنست که هر نقطه فرد نار که در صورت ناری افتد بسته گردد در هر جسم
ناری که در خانهای ناری افتد افتتاح یابد باقی نقطه و یبوست در …

[illegible]

مراتب خود چنین باشد مقدمه آنست که شکلی که در میزان واقع شود او را متن میزان خوانند و چون ضرب نمایند در ۲ که صاحب سکن است در میزان شکلی که حاصل شود آنرا شرح میزان خوانند و چون عنصر آب شرح کشیده شود با بسته شکلی که حاصل شود آنرا تفسیر میزان نامند و چون آب متن کشیده شود یا بسته شکلی که حاصل شود آنرا تاویل میزان گویند و این عمل را بسط شکل نامند و این عمل جاری باشد در جمیع مراکز ۱۶ از تمهید این مقدمات گویند جمیع اشکال ۱۶ گانه را حرکتی بود در ذات خود آنرا افراد و ازواج که چون عدد افراد نقط را بسط نمایند آن عدد از ازواج نقط شکلی دیگر منتهی سازند و منتهی بر رابسط کنند از آن بسط احکام استخراج نمایند و حرکت افراد را حرکت طول نامند و حرکت ازواج را حرکت عرض و این دو حرکت در جمیع مراکز معتبر دانند اما حرکت حقیقی اشکال آنست که از میزان خروج بهر شکلی که منتهی شود آن شکل مقصود بامور متحرکی بود که در میزان است و همیشه چهار حرکت از وی حاصل شود باعتبار اشکال که حاصل شده از بسط شکلی که حاصل شود در میزان و آن چهار حرکت در احکام و اسامی وضمیر و رفایق و خبی بکار دارند و اما در احکام چنین گویند که چون قوت

[illegible]

بسط

عدد شکلی که در میزان است منتهی شود و بعد از منتهی به اشکال سه گانه سعد که آن ۱ و ۱ و ۱ است متولد شود مطالب حاصل گردد بر وجه اتم و اعلی و سعادت کبری حاصل شود و این شکل را قابلان سعادت نامند اما منفاوتند چنانچه ۱ را قابل الکبر گویند ۱ را اوسط خوانند و ۱ را اصغر نامند و منسوبات اکبر مردمان عالی قدر باشند و منسوبات اوسط اوساط و منسوبات اصغر اراذل و بنا بر قوتی که از محل عقد کلی که خانه ۱۵ است حرکت کرد آنرا بجای فاعله دارند اگر حرکت اول فاعلت بغایت رسد فهو المراد و الا قوت منتهی به را حرکت دهند و همچنین زل بمنازل حرکت باید داد تا فایت بند و آنچه یابند بقدر مرتبه ایشان بود یعنی اکبر را وسط و اصغر و اکبر حظ عالی و اسباب دنیوی بود انرا از قوت افراط ۱ باید طلب ضمیر کرد و اگر مطلوب نیک نام و سعادت اخروی بود از اعتدال ۱ باید جست و اگر مطلوب بیدوقع و مکر بود از قوت ۱ باید خواست و هر متحرکی که از مرکز میزان حرکت کند هر جا که منتهی شود هر صورت منتهی به صورت بیند و از منسوبات آن صورت حکم باید کرد مثلا اگر ۱ بود سایل طلب اسباب دنیوی و رفعت و جاه کند بحد افراط و اگر ۱ بود در کار سعادت اخروی نیکو شد بحد اعتدال و اگر ۱ بود در

وحرکت باشد بحد اعتدال و اگر ۱ باشد صورت امیدواری بود مثلا چون در میزان ۱ بود و او ۱۲ است اگر مرکز میزان حرکت کرد قوت بدهم رسیده اند زن خانه فرح بهم با صاحب خانه که ۱ است امتزاج دارند ۱ بیرون آمده دلیل بود بر نفس سایل مع منسوبات عاشر در صورت امیدواری و جمله ترتیج یا دیگر نظر کنند شکلی که واقع است در سکن شکل منتهی به و او را امتزاج دهند با شکل منتهی بود از آن ضمیر مطلق استنباط نمایند مثلا در صورت مذکوره که منتهی به ۱ بود و در وهم نظر کردند و در آن ۱ بود و با صاحب یازدهم ضرب کردند ۱ شد و چون ۱ صاحب افراط مقاصد و اعلا مراتب است معلوم شد که ضمیر مطلق از ملوکت است و رفعت و دلیل بود بر حصول ارتفاع و اگر در سکن منتهی به ۱ بود که از امتزاج او ۱ متولد شود دلیل کند بر خلاف مذکور مثال دیگر چنانچه که ۱ در میزان آن بود و عددش که دوازده است طرح شد به ۱۰ رسید و در آن خانه ۱ بود و از شکل ۱ و ۱ شکل اجتماع صورت بست بعضی خانه سدود شد ۱ حاصل شد و دیگر بار ۱ کشوره شد و ۱ حاصل شد بر این ترتیب صورت این اشکال حاصل شد ۱ ۱ ۱ ۱ پس ۱ متن باشد و ۱ شرح و ۱ تفسیر و ۱ تاویل دلالت کند که سایل از منسوبات

ضمیر مطلق

رابع سخن را در رواز امور معتدل که در ذات ۱ است و در جمیع متحرکات از این میزان این طریقه مدعی باید داشت و در استخراج و دیگر تکرار اشکال اربعه اعتبار نمایند در ضمیر مطلق بالجمله ضمیر از این چهار شکل مذکور که تکرار آن گویند و حصول مقصود از رسیدن متحرک بقابلان ثلاثه و رسیدن شکل که مقصود از منسوبات اوست و کثرت شهادات و شهارات بانواع است اول وقوع اشکال است در سکن افراد ۲ و وقوع اشکال است سکن اشکال و وقوع شکل در خانه که ۱ تولد کند ۲ و وقوع شکل است در خانه که از سکن خود و در شکل خانه خود نشیند چنانچه ۱ در ۳ واقع شود که ۱ است پس در حصول مقصود نظر باید کرد که مقصود از منسوبات کدام خانه است صاحب آن خانه را برابر ابراج طلب باید کرد و عدد متحرک از میزان بباید طرح کرد تا منتهی شود بجای شکل منتهی به را بسط باید کرد اگر آن شکل مقصود در متن و شرح و تفسیر و تاویل منتهی به یافت شد دلالت کند بر حصول مراد و اگر یافت نشد عمل کنند از عدد متن منتهی به تا خود کی منتهی شود و اندران شکل مقصود یابند اگر در حرکت اول شکل مقصود حاصل شد سایل کار بدست خود کند و مقصود بیاید و اگر در حرکت دوم شکل مقصود یابند سایل مقصود یابد بمعاونت دیگر

اما در استنباط مخبا چند بمقدمه دانستن که نقاط غیر طریق ۱۲ اند ۷ ناری و ۷ هوائی و
۷ آبی و ۷ خاکی و حروف ۲۸ در زنات این نقاط موجود باعتبار آنکه ۷ حرف آتشی باشند و ۷
حرف بادی و ۷ آبی و ۷ خاکی چنانچه حروف آتشی ا ه ط م ف ش ذ و حروف بادی
ب و ی ن ص ت ض و حروف آبی ج ز ک س ق ث ظ و حروف خاکی د ح ل ع ر خ غ
پس الف در نقطهٔ آتش اول باشد که ... است و ه در نقطهٔ آتش دوم باشد که آتش ...
است ط در نقطهٔ آتش سیم باشد که آتش ... است م در نقطهٔ آتش ... باشد که آتش ...
و ف در آتش ... باشد که آتش ... است و ش در آتش ... باشد که آتش ... است ذ در آتش ... باشد
که آتش ... و برین قیاس باقی حروف و نیز حروف اول که الف است در زنات شکل اول است
و در رابع و ابج و حروف ب در زنات شکل ۲ و ج در زنات شکل ۳ و د در زنات شکل ۴
و همچنین بر توالی تا آخر اشکال دیگر حرف ف که حروف ۱۷ است در زنات شکل اول که ...
است و ص در زنات شکل ۲ که ... و همچنین تا آخر حروف و این اشکال ۱۱ کانه صاحب
حروف در خانه که باشند و نیز صاحب این حروف برین وجه در سیر دو دور که خانه او
و در دیگر خانها بر دوالف دهند مثلا ... در سیر دور صاحب الف است و در دوم صاحب
ب و در ۳ صاحب ج و در چهارم صاحب د و همچنین بر دوالا تا آخر بیوت و همچنین
در باب اشکال اما در اشکال حقی در سکن خود باشند و حرف دهند مگر حرف خود با

همچنین تا آخر بیوت ... دور اول صاحب ... و در ۳ ...

یا او حرف خود و صاحب حروف آحاد را عشرات دهند و عشرات را مات و مات را الوف
الوف عشرات مثلا ... چون در سکن خود باشد یعنی چهارم و طرح از میزان بدو رسیده اند
درین خانه در رم ماده و م در زنات او باشد باقی برین قیاس اما در استخراج اسما بعد از
بسط میزان و منتهی بطرح میزان و منتهی به نقطه میزان هر یک از متن و شرح و تفسیر و تاویل
هر یک حروف آنرا معلوم باید کرد و رعایت قوت باید کرد و آنچه اقوی باشد آن حرف
اسم باشد و باز قوت منتهی را حرکت باید داد و حروف چهار رکانه را از اشکال منتهی ...
طرح میزان و منتهی بر دوم طلب باید نمود و حروف اقوی جمع باید کرد و از آن اسم بر ...
او در ... اما در استخراج خفی از منتهی به میزان ... گویند از ثانی او ... و از ثالث شکل و از
رابع جوهر و از پنجم خاصیت و آنکه از چه وجه توان ساخت و از ششم آنکه از چه ترتیب
گرفته است و از هفتم آنکه آمیخته است یا نه و از هشتم شریکست با چهارم و از نهم ...
او و از دهم علم و قیمت آن و از یازدهم تمامی و ناتمامی آن و از ... و از دهم موضع او و او
شریکست با چهارم است و اگر در استخراج خبی ... نمایند با استخراج ... اقرب
اقرب باشد والله اعلم اما در ... پس ... این علم در احکام آنست که چهار
حرکت اعتبار نمایند از مرکز میزان که معرّف ... است ... ایشان حرکت
اول حرکت نقطهٔ فرد میزان و باعتبار این حرکت نظر نمایند در مرتبه آن تا انتها و

فتمنج

جهت اول از چهارم منتهی به گویند والله اعلم

رسیدن بموافق یا با سالم یا مسارق یا مخالفت و حل و عقد و امتزاج شکل
منتهی به با شکل صاحب خانهٔ منتهی به و نیز نظر نمایند در مرتبه آن نقطه
و در مرتبه نقاطی که ... آن نقطه است تا انتها و نظر کنند در مرتبه از واحی
که منعقد شود از آن نقطه در خانهای که ... است تا انتها و استشهاد نمایند
در سعادت اشکال و قوت و ضعفشان و تکرارشان در خانهای سیما
اشکال که متعلق باشند بخانه مراد و استشهاد نمایند نیز در سعادت و قوت
شواهد خانهٔ مراد که ۲ و ۱۱ و ... و شواطران که آن ۵ و ۹ است و بعد از ملاحظه
جمیع این امور استنباط احکام نمایند و درین طریق بعض اعتبار نمایند
نقطه تا انتها و حکم کنند بر نهج مذکور و بعض اعتبار نمایند هر دو نقطه را با
نکه اگر منتهی به آن دو نقطه دو شکل باشد آن دو شکل را با هم امتزاج
دهند آنچه بر آن آید با شکل خانه خود امتزاج دهند آنچه حاصل شود در احکام
نیز ملاحظه و اعتبار نمایند حرکت ۲ حرکت عدد نقاط فرد شکل میزانست
تا منتهی شود بخانه و بعد از اعتبار این حرکت بسط نمایند شکل منتهی به را
و از آن چهار شکل و تکرارشان احکام استنباط نمایند باستشهاد از
امور مذکوره و حرکت ۳ حرکت عدد عنصرهای زوج میزان است در راه

و باعتبار این حرکت نیز بسط نمایند شکل منتهی به را با چهار شکل بر وجه مذکور
و از آن احکام استنباط نمایند با استشهاد امور مذکوره حرکت ٤ حرکت عدد
حروف شکل است و باعتبار آن نیز بسط نمایند منتهی به این حرکت را و احکام از آن
استنباط نمایند با استشهاد از امور مذکوره فی الجمله استشهاد با امور مذکوره یعنی
سعادت اشکال و قوت و ضعفشان و تکرارشان و سعادت شواهد و نواظر در
جمیع طرق معتبر است و نیز هر گاه که میزان را بسط نمایند بر وجه مذکور و اعتبار
نمایند عدد مجموع نقاط زوج و فرد اشکال را چنانچه در دایره خط دانیال علیه السلام معتبر است
لازم آید خروج چهار حرکت در هر یک از متن و شرح و تفسیر و تاویل میزان
اول حرکت طول شکل ۲ حرکت عرض شکل ۳ حرکت عمق شکل ٤ حرکت
عدد حروف شکل پس لازم آید ۱۶ حرکت از میزان بعدد اشکال رمل و از
منتهی به شانزده حرکت منتهی به حاصل شود و از آن احکام استنباط نمایند
فی الجمله بسط شکل بر وجه مذکور و سیر شکل سبب غوص در بطون او
است و به هر حال از دایره ابجد و سیر نقطه و طرح شکل و بسط آن شکل که منتهی به است
بی وزن باید نمود و دیگر دوایر اشتهار باید ساخت و همچنین دیگر طریقهای متعدده
ست هدایت دو طریق باید ساخت بالصواب نزد یک ... اتفاقات ... مقاله دوم

در اعمال متفرقه و این مقاله مشتمل بر سه فصل فصل اول در عمل از دایره بروج و آن چنانست
که در شکل اول نظر کند که از چندم خانه خود آمده از این دایره اگر در ۲ و ۸ و ۱۴ خانه خود آمده باشد دلالت بر پریشانی و خوف کند و اگر در باقی خانهای خود آمده باشد
دلالت کند بر سعادت لاسیما ۹ و ۱۰ و ۱۱ اما در حصول مطلوب نظر کند بمعشوق شکل اول
که ۷ اوست در اصطلاح دایره چه معشوق هر شکلی هفتم اوست در این دایره اگر معشوق او باشد
یافت شود دلالت کند بر حصول مطلوب لاسیما که در خانهای ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ باشد
و اگر یافت نشود در خانه معشوق نظر کند که چه شکلست آن شکل را با شکل معشوق
ضرب کند شکلی حاصل شود اگر سعد داخل باشد و سوال از حصول بوده حاصل شود
باشد و اگر داخل غیر سعد باشد و مطلوب حاصل باشد حاصل شود بدشواری
و اگر منقلب سعد باشد مراد بعضی حاصل شود بآسانی و اگر منقلب غیر سعد باشد
بعضی حاصل شود بدشواری و اگر منقلب سعد باشد مراد بعضی حاصل شود بآسانی
و اگر منقلب غیر سعد باشد بعضی حاصل شود بدشواری فی الجمله در طلب اتصال
در شکل داخل حصول مراد باشد و در طلب انفصال در شکلی غیر داخل
حصول مراد باشد بآسانی و غیر سعد بدشواری و بعضی از استادان دوم
را معشوق رشته اند و از معشوق شکل اول و نتیجه ضرب شکل اول با نوح

ضمیر نتوان گفت و اما بیان آنکه هر شکلی از اشکال در دایره بروج در هر خانه
چه عدد دارد و آن آنست که هر شکلی در سکن خود کمال عددیست آن خانه دارد و در هر
خانه مقدم بر سکن کمال عددی عدد این خانه دارد مع زیادتی بعدد
خانه موخر از سکن کمال عددی عدد آن خانه دارد مع نقصان بعدد مثلا [illegible]
در خانه اول ۱ در خانه دوم ۲ و در سیم ۳ و در چهارم ۴ و همچنین تا آخر بیوت
[illegible] کمال عددی عدد خانه او ۱۰ است در خانه اول ۷ و در دوم ۸ و در سیم ۹ و در
چهارم ۱۰ دارد و علی هذا القیاس و چون خانه فلانه مراد معلوم باشد از شکلی که
در آن خانه باشد و در خانه عدد حصول مراد گوید اگر در امهات باشد و از
شکل امهات باشد از ایام گوید و اگر در بنات باشد از اسابیع گوید و ا
گر در متولدات باشد از شهور گوید و اگر در نتایجات باشد از سنین گوید
مثلا شکل [illegible] در امهات و اگر ~~در نتایج~~ باشد بمراد برسد در سالها بر سبیل
زیرا که شکل اسبوع از شهور و سنین گذشت و باز در ایام گشت علی هذا القیاس
و اگر عدد هر شکلی از عدد عنصر اشغر گویند یا عدد اوسط بشمر حل قوت و منا
بلیت یا خانه مطلوب بعید نیست فصل ثانی در عمل از تشکیل خطاو
بیان آنکه هر شکلی در خانه عددی دارد و معشوقی دارد و آن چنانست که در

خانه مقصود نظر کند تا چه شکل آمده است و آن شکل در رجعت است یا استقامت
و چه شکل در دار و حکم از آن شکل کنند و استقامت و رجعت آنست که هشت
شکل خانه باستقامت مراد و هشت خانه برجعت مثلا [illegible] که سکن او در خانه اول است
با نخانه در هر خانه یک عدد می افزاید چنانچه ۸ بیست و چهار عدد دارد بعد از
از هشت برجعت دارد و چون از ۸ تجاوز کند در هر یک خانه یکعدد کم میکند پس
چون بخانه ۱۶ رسید ۱۶ عدد دارد و چون باول رسید همان عدد اصلی یعنی ۱ را
دارد و اما کیفیت ضمیر از این دایره چنان باشد که نظر کند در خانه ۱۴ اگر چه شکل
نشسته است و چند خانه نقل کرده است در رجعت یا استقامت از آن شکل فرق
و عدد و نقطه و معشوق ضمیر استخراج نمایند و این ضمیر و حکم مذکور معتبر است نزد
استادان اما بیان معشوق بدان نهجست که [illegible] در پنجم [illegible] طلب کنند و [illegible] را
در دوازدهم [illegible] طلب نمایند باقی اشکال برین قیاس فصل ۳ در بیان حل و عقد و
عمل در حل حقیقی می باشد و مجازی می باشد و عقد نیز چنین مثلا [illegible] که
آتش او کشوا است در باقی بسته چون به [illegible] رسید آتش او عقد شد عقد مجازی و باد
حل شود حل مجازی و آب عقد شود عقد حقیقی و خاک حل شود حل مجازی و این
عقد و حل در شکلست اما عمل حل و عقد از دایره مثلثه ابجد چنانست که

شکلی که در اول باشد با شکلی خانه مقصود زنند و نظر کنند که چه شکل حاصل
شود حلی یا عقدی شود حقیقی است یا مجازی و حقیقی در سر حصول مراد
حکم کنند بعد از رعایت مناسبت در و تعیین آنکه سوال کدام ربع است مثلا
در خانه ۱ [illegible] بود و در خانه مقصود [illegible] بود و چون در هم ضرب کرده شد حاصل
[illegible] شد [illegible] بود و این عقدیت حقیقی در شکلین جز در عنصر اول و در باد
و آب عقدیت مجازی و حلیت حقیقی و در خاک حلیت مجازی
لیکن باعتبار مرتبه در احکام بمنزله حلیت حقیقی اکنون باید دانست در مثال
مذکور که سوال از کدام ربع است اگر در ربع آتشی باشد ناچار حکم از عقد
آتش و مراد بر آید بی طول و اگر در ربع بادی بود حکم از عقد باد باشد و مراد بر آید
در وسط و اگر آبی بود از عقد آب حکم کنند و مراد بر آید عنقریب و اگر در اول
از خاکی بود از حل خاک حکم کنند و این البته بمراد رسید و در روز و در ساعت
باقی برین قیاس عمل کنند بکمرور حل و عقد و آن چنانست که شکلین مثلثه
ابجد با شکلین ابجد حل و عقد کنند برین وجه که آن دو شکل صاحب مقصودند
در آن دو دایره بالکل یکدیگر نشانی امتزاج دهد و نظر نمایند در این تخته و در
و عقد مثلا سوال [illegible] از خانه ۷ بود و شکلی که واقع بود در خانه ۷ [illegible]

جون شکلی که صاحب ۷ است در دایره مثلثه ابلیح بر است جون بهم امتزاج
دهند بر شود و از میان این بنجه و بر که در خانه مطلوبست حاصل کردد
و همه عناصر عقد شود معلوم ست که سوال سایل متعلق است و اسباب عقد شده
و حقیقی است مراد سایل بباید بصبر و اکر موجود بود نظر نماید که در
کدام خانه است و دران خانه عقد دارد یا حل حکم کند و اکر معدوم
باشد نظر کنند در خانه ۱۶ و حکم کنند و تتمه برین مثال فصل ۴ در بیان
امر حقیقی و مجازی امر حقیقی آن شکل باشد که از میان دو شکل حاصل شده
باشد و آن دال بر حال الامر نامند مثلا در خانه مطلوب که بنجم است بر بود در
در خانه اول بود امری که در میان حاصل شد است این امریست
حقیقی و دلالت کند خصوص که در دوم باشد زیرا که ... هر دو جانب
خانه بنجم اند و دران دایره که مذکور شد در فصل سابق ... جون در دوم بود
نیکوتر بود بجهة آنکه قویم بود در سکن ابلیح و اکر خانه ششم مثلا ... باشد و در
خانه اول ... و از میان ایشان ... حاصل شود و آن امریست مجازی
زیرا که ... و ... و ... از ششم دور اند دران دو دایره و حکم بر خلاف کنند
خصوص که ... در ششم باشد باقی برین قیاس فصل ۵ در حکم بر نقطه و حکم
از ان شکلی

از ان شکلی بکیر جون دو نقطه از میزان بدو خانه منتقل شوند نظر کنند رمال که یکی
ان دو شکل دلیل امریست که درین خانه منتقل اند در دایره ابلیح کدام دو شکل اند
و از ان دو شکل را با هر یک ازین دو شکل امتزاج دهد انچه حاصل شود حکم
کل از ان کنند و حل و عقد و امر حقیقی بدانند و اعتبار کنند اما حکم ازین شکلی
دایره کلی حکمی از امهات ست در حقیقت و اکنون بدان که خانه اول نظر او
ثلث و نطق ۳۶ اتصال و ۲۴ انفصال و ۲۴ شکل مفرد را هر یکی با نه
منسوب کرده اند جنانجه نظر بر ... متعلقست و نطق به ... و اتصال بر ... و ا
نفصال بر ... و اصل این اشکال اند و دوازده شکل باقی هر شکل شریک
شکلی اند برین وجه که شریک ... و ... و این ۴ متعلق اند به نظر
و شریک ... و ... و ... و این ۴ متعلق اند بانفصال و شریک ...
است و ... و این ۴ متعلق اند باتصال و شریک ... است
و این متعلق اند بنطق و ۴ اول متعلق اند به ۴ خانه آتشی و باقی بر ترتیب
و خانها باید که هر سوال که باشد شکل خانه مراد طلب نمایند و حکم کنند بشکل اصل
امهات اند و حکم آن فصل ۶ در بیان ضمیر از شکل اول آتشی را از ۴ بار و از
۱۳ آب و از ۴ خاک زوج و فرد هر چه باشد شکلی که باشد ضمیر از ان استنباط

نمایند و اکر همان شکل در شکل ۵ زنند از ان حاصل ضمیر استنباط توان کرد
دیکر از اشکال ۹ خاک و از آب ... و باد و از ۷ آب و از ۸ آتش و این شکل را در
در شکلی که از امهات حاصل شده باشد ضرب نمایند و از حاصل ضمیر استنباط
نمایند اکر موجود است در خانه که باشد ضمیر از ان خانه باشد و اکر معدوم باشد
غایب طلبد یا خود بسفر رود و استادان اثر اعتبار نموده اند و نیز از تکرار شکل اول
استنباط ضمیر توان کرد و نیز از باتفاق شکل ضمیر استنباط نماید و نیز از
عدد نقاط افراد امهات استنباط ضمیر نماید و نیز شکل اول را در بنجم ضرب
نماید و از و ضمیر کوید فی الجمله طریق استخراج بسیار است و اصل آنست
که مذکور شد در مقاله اولی و نیز تکرار شکل اعتبار کلی دارد در ضمیر بلکه در
جمیع امور فصل ۷ در بیان رمل سالیانه و او جنانست که در وقت تحویل
افتاب بحمل رمل زنند و نسبت احوال دران سال و از هر شکلی احوال
ماهی استخراج نمایند تا دوازدهم و اکر خواهند انقلاب نمایند بانکه اشکال
۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۴ امهات سازند از ان رمل تمام نمایند و دیکر انقلاب رمل تا
بلید نمایند تا وقتی که ثابت شود یعنی که امهات بتکرار آید بدو نوبت
ثابت شود و کاه باشد که بچند نوبت یابد و در نوبت یا بسه یا بچهار یا به
شش

شش نوبت رسیده و ثابت شود و دران سال باحتیاط باید بود هر چند که در
جهار نوبت شود دلالت بر کمال قوت صاحب رمل کند و فایده یا فاتحه در ان
در غیب جون بچهار انقلاب ثابت شود هر رملی بفصلی رهند ان رمل را با رمل
اصل امتزاج دهند و حکم کنند و اکر بجهار انقلاب ثابت نشود انقلاب نمایند برا
وجهی که اول لا ضرب نمایند در ۱۳ و ۲ را ضرب نمایند در ۱۴ و ۳ را ضرب نمایند در
۱۵ و ۴ را ضرب نمایند ۱۶ و ۴ شکل که حاصل شود از ضرب امهات سازند در
رمل تمام نمایند باز رمل ۲ را انقلاب نمایند بدستور مذکور تا ثابت شود بجهار
رمل تمام شود و در هر رملی ترتیب بانزده روز حکم کنند هر روزی از ان شکلی
و اکر خواهند که روز حکم نمایند از رمل تمام باید هر روز انقلاب نمایند از   بر از
رمل اصل برین وجه که اول در سیم ضرب نمایند و ۵ را در ۷ و ۹ را در
۱۱ و ۱۳ را در ۵ و باز ازین چهار شکل دو شکل حاصل شود یکی را اول سازند
و دیکر را دوم باز یکی را با اول سازند و یکی را سیم دیکر شکل دوم اصل را در جهارم
ضرب نمایند و ششم را در هشتم و دهم را در دوازدهم و جهاردهم را در شانزده
و ازین چهار شکل دو شکل حاصل سازند و بان دو شکل مذکور امهات بر زنند
و رمل تمام کنند و اکر امهات مکرر نشود انقلاب کنند با امهات اصل و بالله التوفیق

فصل در طریق مختلفه اما اهل این علم در احکام اعتماد بر غلبه اشکال نمایند از
غلبه اشکال را اهل حکم نمایند بر حصول مراد اگر مراد اتصال باشد بنا بر این قیاس اما
اهل مصر از شکل سوال حکم کنند چنانچه نظر نمایند تا اشکال ساید از کدام خانه است
و شریک وی جیست و کدام شکل از این دو شکل خانه مراد و شریک بیرون آید
اگر مراد اتصال باشد و این هر سه شکل را اصل باشند و شریک و نتیجه بیرون نیست
اما اهل لا از چهارم ۴ او خانه مقصود میزان حکم کنند و ۱۶ را آینه رمل نامند و
۱۵ را قاضی زیرا که معدن عقل کلیست و منبع سعادت است اگر مختلف باشد
از اول خانه مقصود شکل و از ۴ و ۵ شکلی از هر دو شکل شکل دیگر بیرون
آرند اگر نتیجه در رمل موجود باشد دلیل است بر حصول مراد سعد باشد و نحس
بر دشوار اما طریق ۲ از ۱۲ و مقصود حکم کنند اگر مختلف باشد از آتش اول و باد
۲ و آب ۳ و خاک ۴ شکل بیرون آرند و نیز از خاک ۵ و آب ۶ و باد ۷ و آتش
۸ و از این دو شکل شکل بیرون آرند آنرا صلیب رمل خوانند پس اگر این با ۱۶ موافق
باشد دلیل بر حصول مراد باشد و الا از هر دو شکل بیرون آرند و از آن حکم کنند و
اما طریق متعارف مشهور آنست که از خانه ۱ تا ۱۲ در هر خانه که شکل سعد باشد حکم کنند
بر سعادت آن خانه و از آن خانه حکم بر حصول مراد و اگر مقصود اتصال بمطلوب

بلاد ... [illegible]

باشد و از ثابت حکم بر توقف و از منقلب بر سرعت و از ماخذ ۱۲ است و مستقبل آن
۳ است و دیگر از مثلثات حکم کنند چنانچه بر احوال نفس و مال مثلا شکل ۹
ش هر دارند بنا بر این قیاس و امهات را اصل باشند در احکام مثلا
تکرار ۷ در امهات دلیل باشد بر حصول غایب بنا بر این قیاس اما طریق
بلس از نجوم حکم کنند چنانچه خانه اول حمل بود ثانی ثور تا جوزا و اشکال کواکب
کب راس و ذنب منسوب کنند بر این وجه که متعارف است بعض
منسوب اند بآفتاب در خانه اول دلیل باشند بر روز یکشنبه و
و منسوب بزهره در خانه ۲ بر روز جمعه دلیل باشند و
منسوب بعطارد در خانه ۳ دلیل باشند بر روز چهارشنبه و
منسوب اند بقمر در خانه ۴ دلیل بر روز دوشنبه باشند و
منسوب اند بزحل در خانه ۵ دلیل باشند بر روز شنبه و منسوب اند
بمشتری در خانه ۶ دلیل باشند بر روز سه شنبه و ذنب براس و در خانه
دلیل است بر روز سه شنبه ... منسوب است براس و در خانه ۸ دلیل است
بر روز شنبه و طریق حکمشان چنان است که چون کیان مثلا در اول باشد
گویند که مشتری در حمل است و جه زارد و نیک حال است و اگر ... در اول آید

گویند که آفتاب در شرف است چنانچه دلیل نجوم بود حکم کنند و بعضی چنند که شکل
اول بکدام کوکب تعلق دارد و در تقویم ببینند اگر خوشحال است حکم کنند بر سعادت
و بلفظ سعادت حکم و تمام کرده شد این رساله بعون الله و الله اعلم

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
سنه ۱۲۴۰ و الف الکاتب الحرف الضعیف
النحیف قدیم قلمی نور محمد علی ولد ...
محمد شفیع ...

[illegible]

این کتاب رمل از گفته ملا شمس الدین محمد ...

تازه را غم از عشق تو پیدا کرده‌ام خار خار دل من تازه گل وا کرده
گر نگاه چشم تو زهر گوشه صد غارت دل ان ستم گر نه همین قصد دل ما کرده
زلف بکشوده و از خال و خط آراسته این همه زیب پی غارت دل ما کرده
بلبل از این پر بدام مبتدی این طفل اشک که مرا پرده در رسوا کرده
هر که در عشق تو سامان ز سلامی جسته بی خبر عقل ز دیوانه تمنا کرده

... والله اعلم بالصواب ...

[illegible]

و تقسیم حروف بر پنج مثلثات طلوع و غروب بر این نهج است

ابقع بکر جلش دمت هعنث وسخ زعغ حفض طصظ

[illegible]

در معرفت استخراج اسم بدانکه حروف بیست و هشت است منقسم میشود به چهار وجه وجه اول نار انحو بر این نوع
اتعطمفشذ وجه دوم هوا انحو بر این منوال بو ینصتض ... الله
جن کسقثظ وجه چهارم خاک انحو بر این نوع دحلعرخغ ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی اکمل و شکری اشمل احمد بعدد دلائل قدرت که انشا را چندین دایره آفرید که حقایق علم ازو آب
و درود و تحیات باد دور بر نقطه مرکز نبوت و دایره خاتم رسالت محمد بعثت
افلاک و انجم را وصاف کمالش عقل حیران که چو در انوار تجلی تافت صورت وجود
بر دو گیتی شد ضرورت زمرات جمالش داد اشکال خبر از بود و نابود همه رمل
برآمد تنها از دور پرگار ز لطفش نقطه شد گویی اسرار وصلی الله علیه واله وسلم
و عترته الابرار الاطهار الاخیار الطیبین اجمعین برای ارباب اولی الالباب پوشیده
نماند که علم رمل از غرایب آثارهای حکمت الهی و نزول الهامات و تنبیهات غیبی که
حق جل وعلا فرموده که ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من العلم ان کنتم صادقین و دلیل
فصیح بیان حضرت سید کاینات و مفخر موجودات بر وی آن است که کان نبیا من الا
نبیاء یخط بخطوط الرمل فمن وافق خطه فقد اصاب و حضرت [illegible] در اولی بحرا
علم و وفا و معدن صدق و صفا امیرالمومنین و امام المتقین و یعسوب الدین غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب علیه التحیة والسلام بطریق
نظم [illegible]

١١١١

بنظم بیان فرموده‌اند المرء [illegible] الله جل شانه افاض علی ادریس علیه السلام رملا والهم علم الغیب بفضله 0000
وادی الیه ما کان مشکلا و فی جمله این علم بس مکشوف میشود با دو مغیبات انبیا که بیوت دوازده گانه 0001
و اشکال شانزده گانه بحسب نقطه از نقاط عناصر که آتش و باد و آب و خاک است هر یک ناطق‌اند 0010
با سری از اسرار مغیبات انبیا و این علم شریف منهج الیه خاص و عام است که هیچ نفسی نیست که خالی از 0011
مطالب بیش و کم [illegible] ایشان هم از این جهت که شایع و راسخ گردد لهذا جمعی که بوده‌اند بر عقاب 0100
ذوالعقاب [illegible] مدت چهل سال بروی این علم کرده از هر طرف جست و جوی آن نموده و کتب 0101
بسیار و رسایل بیشمار گشته و مطالعه کرده است هر در این فن صحیح بود و در نظر آمد که مخالف نموده و تجربه 0110
و اقوال و افعال شده و اقوال که مؤید بر جهل و مقرون به ثبوت بود که نص قاطع می‌نمود و آن اقوال بواسطه 0111
و بعدی زمان نزدیک به حد انعدام رسیده بود [illegible] هر علما که اقوال حضرت 1000
دانیال علیه السلام الملک المتعال که این علم از نفی است مانده بس بقدر وسع و کوشش مسئله که یافت در این 1001
رساله در آورده نام مبتدی رساله‌ای [illegible] بطریق هو الحق بهدی السبیل [illegible] ارشد که [illegible] الله که بیان 1010
احکام دانیال نبی علیه السلام بر چهار نقطه بوده است اول آتش که بمنزلت روح است و دوم باد که بمنزله عقل است 1011
سیوم آب که بمنزله نفس است چهارم خاک که بمنزله جسم است و این چهار نقطه که فرد است تنها و 1100
زوج است تنها با حسب ترکیب از هر دو در مراتب چهار رکانه شانزده شکل صورت میگردد و پس از اشکال 1101
افراد آتش باد و آب و خاک است با از ازدواج [illegible] ترکیب از هر دو که مراتب چهار رکانه و ترتیب 1110

1111

اشکال شانزده گانه بحسب نقاط ابجدی که دایره خاص دانیال نبی است برین
ترتیب است اشتغال دایره ابجد [illegible]
آتش درین دایره بحسب عدد الف هست یک حرکت یکخانه درمیان حرکت کرده
و باد بحسب عدد دو عدد است دو حرکت بحسب دو خانه درمیان بر کرده و آب را
بحسب عدد چهار است چهار خانه درمیان حرکت کرده و خاک بحسب عدد خانه
که هشت است هشت حرکت کرده پس حرکت آتش هشت باشد و حرکت
باد دو حرکت آب چهار و حرکت خاک یک و هر یک ازین اشکال طالب
آتش دوم خودند ترتیب دایره و هر یک ازین [illegible] طالب باد دوم خودند بر
ترتیب دایره و هر یک ازین [illegible] طالب آب دوم خودند ترتیب حسب
دایره و هر یک ازین [illegible] طالب خاک دوم خودند ترتیب حسب دایره
پس ابتدا و انتها آتش لحیان کرده‌اند و او را آتش اول گفته‌اند و مطلوب
او دایما آتش دوم است که نصرة الخارج است و مطلوب آتش دوم [illegible] آتش
سیوم است که آتش قبض الخارج است و مطلوب آتش سیوم آتش چهارم
که آتش عتبه الداخل است و مطلوب آتش چهارم آتش پنجم است که آتش عقله است
و مطلوب آتش پنجم آتش ششم است که آتش فرح است و مطلوب آتش ششم آتش
هفتم است

هفتم است که آتش نقی است و مطلوب آتش [illegible] طریق آتش اول است که آتش لحیان است آتش هفتم آتش هشتم است که آتش طریق است و مطلوب
و مطلوب باد اول که باد حمره است باد دوم اوست که باد نصرة الخارج است و برین ترتیب آتش
که گفته شده باد را هر یک مطلوب خود که دوم اینها باشد دوم خود میطلبند تا باد عتبة الداخل
که درین دایره باد هفتم است و مطلوب باد هفتم باد طریق است طلبند و باد طریق باد دوم خود را
میطلبند که باد حمره است و باد اولست و علی هذا القیاس آب اول که نقطه آب بیاض است آب
دوم خود طلب کنند که آب قبض الخارج است و همچنین ترتیب آب هر یک آب دوم خود
میطلبند تا با آب هفتم که آب عتبة الداخل است و طلب آب طریق میکنند و آب طریق طلب
آب اول کنند که آب بیاض است و قس علی هذا و ابتداء خاک از خاک انکیس است که خاک
اولست و طالب خاک دوم خود است که خاک عقله است و خاک عقله طلب خاک قبض الداخل
کنند که خاک سوم است و خاک سیم طلب خاک فرح کنند که خاک چهارم است و خاک چهارم
طلب خاک پنجم کنند که خاک نصرة الداخل است و خاک پنجم طلب خاک ششم کنند که خاک نقی الخد است
و خاک ششم طلب خاک هفتم کنند که خاک عتبة الداخل است و خاک هفتم طلب خاک هشتم
کنند که خاک طریق است و خاک طریق طلب خاک دوم خود کنند که خاک اولست یعنی خاک
انکیس آمدیم باز بسر زوج بدانکه زوج آتش اول زوج آتش حمره است و مطلوب او زوج
آتش بیاض است و مطلوب زوج آتش بیاض زوج آتش اجتماع است و مطلوب زوج آتش

اجتماع زوج آتش انکیس وزوج آتش انکیس زوج آتش قبض الداخل طلب کند و
زوج آتش قبض الداخل زوج آتش نصرة الداخل طلبد وزوج آتش نصرة الداخل
که زوج آتش عتبة الداخل میطلبد وزوج آتش هفتم زوج آتش هشتم که دوم اوست
میطلبد وان زوج آتش جماعت که زوج هشتم است وزوج آتش هشتم که جماعت
زوج حمره طلب کند که زوج آتش اولست دیگر ابتدا از زوج باد کرده اند وطلب
زوج باد کنش باد زوج اولست ومطلوب باد لحیان باد دوم اوست که زوج
باد بیاض است ومطلوب زوج بیاض زوج قبض الخارج است که دوم اوست
وزوج باد سیوم است که زوج باد قبض الخارج طالب زوج باد انکیس است
که زوج باد چهارم است وانکیس طلب زوج باد پنجم میکند که زوج باد عقله است
وزوج باد عقله طلب باد ششم میکند که زوج باد نصرة الداخل است ومطلوب باد
نصرة الداخل ... ومطلوب زوج باد هفتم زوج باد هشتم است که زوج باد
جماعت وزوج باد اول طلب کند که زوج باد لحیانست دیگر از ازواج آب جماعه
آب اول که زوج آب لحیانست وطلب جوزوج آب دوم حوز که آب
حمره است میطلبد وزوج آب حمره زوج آب نصرة الخارج که دوم اوست
طلب میکند وزوج آب نصرة الخارج زوج آب چهارم که زوج آب انکیس است
طلب دارد

که باد ششم است باد هفتم که زوج عتبة الداخل است صح ...

طلب دارد وزوج آب انکیس که زوج چهارم است طالب زوج آب عقله است که زوج
آب پنجم است وزوج آب پنجم زوج آب ششم طلب میکند که زوج قبض الداخل است وزوج
آب قبض الداخل طلب زوج آب فرح کند که آب هفتم است وزوج آب فرح طلب زوج
آب هشتم کند که زوج آب جماعت وزوج آب جماعت زوج آب اول که آن آب لحیانست
طلب میکند دیگر از ازواج خاک با زوج خاک اول که خاک لحیانست طلب زوج خاک دوم
خود میکند که زوج خاک حمره است بترتیب تا بخاک هشتم که زوج خاک جماعت است تو از زوج
خاک دوم خود میطلبد از شرح آتش و باد و آب بسر منزله شنیده است فائده در معرفت
... باد و مایل او و نار و زایل او باد بدانکه نقطهٔ آتش در خانهٔ اول قوت و تد دارد و حالت
یعنی آن جز النون بظهور برسد و در پنجم و نهم و سیزدهم نیز همچنین است و در خانهٔ دوم مایل
الوتد است و بقوه میانه و مستقبل یعنی آن جز بعد از این بظهور برسد و در ششم و دهم و چهاردهم
نیز چنین است و در خانهٔ سیوم زایل الوتد است و ضعیف حال بود و ماضی است یعنی جز از گذشته
میرسد و در هفتم و یازدهم و پانزدهم نیز چنین است و در خانهٔ خاک قوت وتد الوتد دارد
و در هشتم و ۱۲ و ۱۶ نیز چنین است و نقطهٔ باد در دوم وتد دارد و در ششم و دهم و چهاردهم
نیز چنین است و در خانهٔ سیوم یعنی در مرکز آب مایل الوتد است و بقوت میانه بود و در خانهٔ خاک
زایل است و ضعیف و ماضی است و در چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم نیز چنین باشد

آتشی	بادی	آبی	خاکی
۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

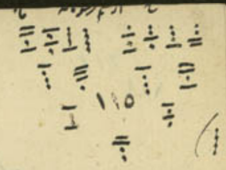

و در خانهٔ خاک زایل است و در قوت ضعیف باشد و از ماضی برسد یعنی از گذشته سؤال کند و در خانهٔ
آتش وتد الوتد است یعنی که چهار مرتبه قوت دارد و آنکه شکلی با نقطه که در وتد الوتد خود باشد
قدر و قیمت و عزت و شهرت دارد و در مایل از آن قدر و قیمت و عزت کم است مسئله
اگر کاری پیش آمده باشد و خواهند که معلوم شود که ~~مگر زوج آتش عتبة الداخل ... میطلبد~~
~~وزوج آتش هفتم مگر آتش هشتم جماعت~~ ... آن کار از قوت بفعل می آید یا نه
اگر مطلوب را نقطه در وتد دید آن کار بزرگ بود و از قوه بفعل آید بی مانعی و اگر مطلوب مایل
بود محتمل الوقوع بود اگر مطلوب در زایل بین نقطه در نیابد و بزرگ آن طلب خواهد کرد و اگر نقطه
نقطه را در مطلوب در وتد الوتد ظاهر شود باعث در وقوع آن کار تیز بشر که زود بحصول پیوندد
فائده در طبعیت خانهای رمل خانهٔ اول آتشیست و وتد است و خانهٔ پنجم مایل آتشست و خانهٔ
نهم زایل آتشست خانهٔ دوم بادیست و وتد خانهای بادیست خانهٔ ششم مایل بادیست و خانهٔ
دهم زایل بادیست و خانهٔ سیم آبیست و وتد خانهای آبیست و خانهٔ هفتم مایل آبیست و یازدهم
زایل آبیست و خانهٔ چهارم خاکیست و وتد خانهای خاکیست و خانهٔ هشتم مایل است و خانهٔ دوازدهم
زایل است و خانهٔ سیزدهم وتد الوتد آتشیست و گواه خانهٔ اولست و چهاردهم خانهٔ بادیست
وتد الوتد بادیست و گواه دوم است در این عمل و خانهٔ پانزدهم وتد الوتد آبیست و گواه خانهٔ سیوم
و خانهٔ شانزدهم وتد الوتد خاکیست و گواه خانهٔ چهارم است این مقدمات در رمل بکار آید زیرا که

مکز و در زایل بیفدر

وتد آتش که اولست احاد است و مایل وتد آتش که پنجم است عشرات و زایل
مایل که نهم است مات و سیزدهم که وتد الوتد آتش است الوف است و
وتد الوتد باد که دوم است احاد و مایلش که ششم است عشرات و زایلش که دهم
دهم است مات و چهاردهم که وتد الوتد باد است الوف است و آب که سیوم است وتد
اولست یعنی آب احاد است و هفتم که آب مایل است عشرات است و یازدهم که آب
زایل او تد است مات و پانزدهم وتد الوتد الوف است و خاک که خانهٔ چهارم
است او را وتد گویند نقطه خاک در آن خانه احاد است و هشتم که خانهٔ مایل الوتد
خاکست عشرات و دوازدهم که زایل الوتد خاکست مات و شانزدهم که
وتد الوتد خاکست الوف باشد و اگر برادر را ایام گذاشته باشد یا اینکه کنند یا دانند
چند در دست گیرند و گویند که چند است نظر در عدد مطلوب نقطه باید کرد
که در کدام است از آتش و باد و آب و خاک که در وتد باشد احاد یعنی از آن
تا چهارم و در مایل الوتد از پنجم بود تا هشتم عشرات بود و در زایل الوتد مات که از
نهم تا دوازدهم و وتد الوتد است که سیزدهم است تا شانزدهم الوف حساب
کند و قس علی هذا اگر نقطه در زیر نهای نقطهای چهار خانه که آتش اول و پنجم
و نهم و سیزدهم باشد در مرکز خود راه داشته باشند و آتش که در مرکز باد واقع

شود و نار رخنی باشد و در مرکز آب که باشد خود زنگ بود و در مرکز خاک که بود خاکی بود
دیگر باد در مرکز آب گل پنبه باشد و در مرکز خاک که بنفش تیره رنگ بود و دیگر آب در مرکز
خود سفید است و در مرکز آتش بنفش رنگ و در مرکز باد گلگون باشد و در مرکز خاک تیره رنگ است دیگر
خاک در مرکز خود رنگ سیاه است و در مرکز آب سبز شود و در مرکز باد که واقع شود سیاهی که سرخی زند و در
مرکز آتش سیاهی که کبودی زند و این مقدمه در الوان بکار آید عزیز باید داشت فائده اندر دلالت
نقطها بر اشیاء بدانکه مدلول آتش بشر است چه آنکه اشرف اجناس حیوانست مدلول باد حیوانات عجم
بود بجهت آنکه رتبه از آتش فروتر است و مدلول آب نباتات است و مدلول خاک جمادات مثلا اگر
آتش در حیوان بود آدمی بود و اگر باد در خاک بود حشرات الارض بود و اگر باد در آتش باشد
حیوان ناطق بود و اگر در آب بود حیوان صامت باشد و اگر در خاک بود حیوانی که در خوق زمین مقر کند
یا در سوراخ پنهان باشد و از آفتاب و نور گریزان باشد فائده در خارج و داخل نقطها بدانکه نقطه
آتش خارج است و باد و آب هر دو داخلند و خاک خارج و آتش در خانه خاک منقلب باشد
و خارج است و در خانه آب ثابت و داخل باشد دیگر باد در خانه آب ثابت و داخل بود و در خانه خاک منقلب باشد
و در خانه آتش منقلب و خارج و در خانه آتش آتش منقلب دیگر آب در خانه خاک منقلب و در خانه
آتش خارج است و در خانه باد داخل و ثابت است دیگر خاک در خانه آتش ثابت و در خانه باد خارج
و منقلب و در خانه آب داخل   در غزو و باد ...

چهار ده فرد

خانه باد آید
۲ و اگر در خانه آب
آید نباتی

و باد ده وزنه و آب صد وزنه باشد و خاک هزار وزنه آتش و باد روشنی از ذات
و آب و خاک ذاتی تاریک است دیگر آتش صباح تا چاشت بود و باد از چاشت
تا پیشین و آب از پیشین تا پسین و خاک از پسین تا شام بود و دیگر آتش
و خاک تری کند و آب و خاک سردی کند دیگر آتش بار چهار پای ...
یف بود و آب و خاک چهار پای جنس دیگر آتش شرقی و باد شمالی و آب
مغربی و خاک جنوبی دیگر آتش جای بلند و باد و آب میانه و خاک
نشیب بود دیگر آتش تابستانی و باد بهاری و آب خریف و خاک ز
مستان فاصل دیگر آتش جوان و باد کودک و آب کهل و خاک پیر تا
بده در مسایل متفرقه مسئله معظم این مسایل معرفت ارواح است و هر چیز که
در دیده باشد از نقطه هفتم بود که از آن باید گفت و صورت و روح است و نقطه ششم
و مقام دزد را از دهم نقطه شناسند و نقل و حرکت دزد را از نهم نقطه گویند
و بدست آمدن او از دوم اصل یعنی از دوم طالع گویند و مقام طالع هم دخلی
دارد ... فایده شناختن اعضا دارد نقطه هفتم را شناختن سر
شناسند و هشتم را گردن و نهم را دست و دهم را سینه و پشت و یازدهم ...
دوازدهم شکم و سیزدهم را گردن چهاردهم را مقعد و پانزدهم را ران و شانزدهم را

احکام باد و عنصرات ایست ... خاک الوف دیگر آتش و باد ...
و باد قابض و خشک باشد
دیگر آب و خاک بارد و تر
دیگر آتش

زانو و هفدهم را ساق و هجدهم را پای چون نقطه مطلوب را در مرکز موافق افتد عضوی که تعلق بآن خانه
دارد بسلامت باشد و الا عیب دارد و عیب و نشان او را از رنگ نقطه گویند بدانکه مطلوب چهار
نوع است یکی مطلوب ماضی و دیگر مطلوب مستقبل و سیوم مطلوب حال و چهارم مطلوب غایب باز یکی اگر
مطلوب هر یک از اینها حاضر باشد و در مرکز موافق باشد و ناظر بود بر طالع نوعی حکم باید کرد و اگر
از اینها ساقط باشد از طالع باید دید که از مطالب کدام ناظر است و در مرکز موافق دارد حکم از آن
باید کرد مثلا اگر گوید که این غایب کی آید یا نه اگر مطلوب هفتم در رمل موجود باشد و ناظر بود
بطالع سایل در مرکز موافق باشد دلالت کند بر آمدن غایب که هفتم است غایب باشد یا ساقط بود غایب
نیاید باشد   اگر پرسند که این بیمار بمیرد یا بماند و به شود و مطلوب ششم اگر در رمل موجود باشد
در هشتم باشد بیمار بمیرد و اگر در مرکز موافق و ناظر به ششم باشد بنظر اسعد بیمار نمیرد و صحت یابد فایده در
آنکه طالع و مطلوب با هم بود از آن نظرات و مراکز و ضعیف و قوت و مفقود شدن نقطه
باشدن آن چگونه است اگر نقطه آتش مطلوب در خانه آتش مفقود شود آن شخص در آن مدعا بر طرف
شود و اگر در خانه باد شود از آتش دیر وعده دهد و اگر بخانه آب مفقود شود از باد توقف باشد و بعد
و اگر در خانه خاک مفقود شود بغایت دراز کشد مثال نقطه آتش هر نقطه که خارج در اول مفقود شود
از ضرب او چهره حاصل شود و لحیانی چون در مرکز خود آتش مفقود شده کار او دیر بر آید و دوام
از دو باد چهره را چون با خود آتش ضرب کنند جماعت حاصل شود و باد در دوم مفقود شده این کار دیرتر

و از پیش

و آب بیاض را چون با قبض الخارج ضرب کنی لحیان حاصل شود و این کار دیرتر
برآید از دوم و چون نقطه خاک انکیس را بطریق ضرب کنند که از یازدهم و تد
گویند دایره عتبة الخارج برون آید این کار دیرتر برآید والله اعلم   اگر
سوال از بیماری بود و آتش در خانه آتش مفقود شود بیمار بمیرد و اگر
مدارک گفت کوکی باشد دیر بر طرف شود و زندانی و زندان در زندان ماند و اگر
سوال از سال کند که در دست بماند یا نه غایب بیاید یا نه از هر تعلق
خانه داشته باشد و نقطه مطلوب در دوم مفقود شود همین حکم دارد
و اگر در خانه آب مفقود شود ... در خانه خاک عکس آن بود و آن چیز زود
بر طرف شود و فی الجمله مفقود شدن نقطه در مرکز خود دشش ثبوت دارد و
در مرکز مخالف ثبوت ندارد   سوال اگر از جنگ و خصومت بود که میان
دو ضد باشد نقطه که نقطه میزان بار پیوسته باشد طالع ضد اول باشد
و هفتم نقطه آتش ضد دوم است از این دو نقطه را نظر کند بمرکز خود ذات
که ناظر است هر کدام که در مرکز باشد و ناظر ... در جنگ غالب آید
و اگر هیچ مطلوب در رمل نباشد آنکس که صاحب آن نقطه است جنگ
نکند و اگر بکند هلاک شود و اگر زور را مطلوب ظفر نباشد جنگ نکند

شود هر چند بتوقف افتد اما خبر باشد و اگر آتش در خانه آب
مفقود

از باد دیر ماند و اگر از نباتات
بپرسد و نقطه آب در خانه آب
مفقود شود با باد

در این حالت پنجم برجیس را باید دیدن و نقطه پنجم برجیس را که در مرکز حوض نوشته
باشد و ناظر آن که باشد سخن باید گفت اگر پرسند که این زن
شوهر کرده است نقطه اول طالع آن زن باشد و نقطه ششم طالع شوهر
باشد و هفتم حال و هشتم مستقبل باشد در اینها نظر باید کرد و اگر همه را
مطلوب باشد شوهر کرده باشد و اگر نباشد شوهر نکرده باشد اگر
خاهد که عدد شوهر گذشته معلوم کند از تکرار ششم باز تکرار سه نقطه که در را
مطلوب ششم باشد بگوید اگر مطلوب ششم یک نقطه داشته باشد یک
شوهر داشته باشد و اگر دو نقطه باشد دو شوهر کرده باشد و اگر سه نقطه
باشد ۲ چهار نقطه باشد چهار شوهر کرده باشد و اگر گوید زیاده از چهار است سه شوهر کرده باشد و اگر
از آن شکل یا شکل شماره شوهر گذاشته کند زن را اگر کسی گوید که محبوب
و معشوق مرا کسی دوست میدارد یا نه از مطلوب نقطه هفتم باید دید
اگر مطلوبش در ارمل یافت شود دوست دارد و اگر نباشد دوست ندا
را اگر گوید که معشوق محبوب یا معشوق کسی را دوست دارد یا نه
از نهم نقطه مطلوبش باید گفت که معشوق معشوقه است اگر در ارمل خا
هر سبب دارد و اگر غایب است ندارد اگر گوید که حال نفس من چونست چون

نقطه آتش میزان است آتش طریق است و مطلوب آتش طریق آتش لحیان است مستقبل
آتش لحیان باد و جره است از مطلوب در احوشحال دید مستعمل حال را به حالی که بهم حالی بالای بیگت
و بعد از این بد خواهد شدن و اگر برعکس باشد حکم آن نیز برعکس بود و اگر طریق را بد حال بینند که مطلوب باطن است
و مطلوب باد اگر نصرة الخارج است خوشحال باشد گویند که بیشتر حال تو بد بود و اکنون نیک است اگر سبب
بیماری شخص معلوم کند مطلوب ششم را باید دید اگر در کی افتاده است اگر در اول بیمز از پیر ناله و اگر در
دوم بود بیماری جهت قضا بود و از کردن ناله و اگر در سیم بیمز محبت حرکت بیمز عنیف و از تن ابدهان
ناله و اگر در چهارم باشد بجهت مقام و کار زمین بیمز و از رستهها ناله و اگر در پنجم بیمز محبت و مهمان بود
و از جگر ناله و در ششم از جهت خوردن آب بود و از ناف ناله و اگر در هفتم بود بجهت خوف و ترس و از زن
آتشین گاه ناله و اگر در نهم بود و سفر بود از زار ناله و در انها و اگر در دهم بود بجهت کار بزرگی بود و از لنبر ناله
ناله و اگر در یازدهم بود بجهت چهار پا و دشمن بود و از قدمها ناله و در دوای بیمار هر جا که مطلوب افتاده است
دوای بیمار از آن جای گوید و دیگر بر طبع نقطه نظر باید کرد اگر آتشی بیمز در خانه آتش بود دلیل است را اگر
حرارت میشدن و تری بر مرض باید بگیرد چیزی تر بود دوا شود و آتشی در خانه باد و اگر بیمز بگیرد چیزی شیرین و تلخ دوا شود
و بیمار نشین بجهت آمدن باران و حیوان دوا شود و در خانه آب بگیرد چیزی شیرین بکار آید شود و تلخ و ترش
که بگوشت نشیند ترش خوش یا و بریان دوا کنند و اگر در خاک باشد بگیرد چیزی تلخ و ترش و از مقام بری تا نشان
دوا شود و اگر باد در خانه خوردنیها بیمز بگیرد چیزی شیرین اگر آب بگیرد چیزی حیوانی و بالصدقه و باری بعض ایشان

و اگر در خانه آب باشد چیزهای نافع امیخته باشند و از اهل علم و خویشان دوا رسد و ا بچیزی شیرین که آب بر آورده باشد یا با چیزهای ۲
اگر در خانه خاک او بچیزی ترش و شیرین شفا یابد یا بچیزی کافی امیخته باشند از خویش
ان بیمار دوا رسد و اگر در آب اول در سکن خود بود یعنی در سیم و در هفتم و یا در پنجم واقع
شود دلیل است که بچیزی سرد و تر دوا شود و یا در آب سرد نشستن و یا بچیزهای ترش نباتی
خوردن دوا شود و اگر در خانه خاک بود دلیل است که چیزی خوردن ترش و
چیزهای نباتی و کافی بران امیزند و از زنان دوا رسد و اگر در خانه آتش باشد بچیزی
و تلخ و یا چیزهای خوش بنده خود را معالجه کند و اگر در خانه باد باشد چیزی که عرق باشد
با شربت یا چیزی شیرین و ترش و نباتی شیرین دوا دهد و اگر خاک باشد
و در خانه و ند باشد چیزی بغایت ترش و سرد و خوشک از سیاه و چیزهای
کافی که بران و مزارعان دوا کند و اگر در خانه آتش باشد بچیزی تلخ و ترش
و چیزی سوخته و بریان شده و کباب خود را بعضی خرد دوا کند و اگر در خانه باد
چیزی ترش و شیرین او را فایده دهد و بچیزهای جوانی و کافی که خویشان
و اهل علم دوا کند بحب چهار عنصر چنانکه آتش تیز و سوزنده و باد شیرین
و آب شور و خاک ترش باشند اگر نقطه مطلوب در ارمل ظاهر باشند
و در بجل پیدا شود و در هر کدام خانه که باشد از نسبت آن خانه آن جزا جستند

ان بعیان

و پنهان پیدا شود و نیز بحصول آید یا آن بسوز پنهان شخص ظاهر نیاید کردن اگر گوید که سخن
پنهان دارم با فلان بگویم یا نگویم بهتر باشد مطلوب به هم را با اول طلب باید کرد و اگر در رمل
باشد نگفتن به بهتر و اگر ظاهر نباشد نا گفتن بهتر باشد اگر سوال از نفی خبر کنند و نقطه آتش لحیان
رسد و مطلوب اگر آتش نصرة الخارج است در رمل نباشد و بجای جماعت باشد لازم اگر مطلوب
باطن موجود آید و دلالت بر آن کنند که ظاهرا چیزی نباشد اما در باطن بعد از آن دلیل مراد است
که بتوقف از مدد خویشان و اگر با وجود بر درب ر نقاط را همین قیاس کنند فایده در عدد و آتش
بدانکه استادان این فن عدد از نقطه مطلوب گفته اند مثلا اگر آتش در خانه آتش افتد خواه
خانه اول و خواه خانه پنجم و خواه خانه نهم و خواه خانه سیزدهم و در بن خانها هر کدام که بیمز عدد
آحاد در مثلا آتش لحیان که باشد در بن خانها که باشد و آتش نصرة الخارج که آتش دوم است و بیمز
و اگر آتش سیم باشد که آتش قبض الخارج است عدد در عدد العطانه القیاس جمیع آتشها را
اگر لحیان در خانه باد باشد آحاد و عشرات بود زیرا که خانه باد عشرات است و آتش لحیان
احاد است مثلا لحیان در دوم یازده باشد و در سیوم یکصد و یک و در چهارم هزار و یک
بعلت انکه آتش او احاد است و در خانه باد ده اضافه میشود و در خانه صد اضافه میشود و در خانه
خاک هزار اضافه میشود و اگر باد در دوم باشد چون حمره در دوم ده باشد و در سیوم که آب است
صد و ده و در خانه چهارم که خاکست هزار و ده باشد چون حمره در خانه آتش افتد یازده عدد

باشد بحسب آتش خانه یکی و بحسب باد خانه ده یازده باشد مثلا اگر
آب را در ساکن خرد آتش باشد صد بود و در خانه جوزا بیاض دوسیم و
در خانه دیگر باد صد ده باشد و در خانه خاک هزار صد بود و در خانه
آتش صد و یک و دیگر خاک در خانه خاک باشد چون آنکس در چهارم
هزار باشد و در خاک نه آب هزار و صد بود و در خانه باد هزار ده بود و
در خانه آتش هزار و یک باشد و آنکس خواه در چهارم بود و خواه در
هشتم و خواه در دوازدهم و خواه در سیزدهم که عدد خاک در خانه
هزار است و همچنین عدد آتش یکیست در جمیع خانه‌های باد و آب و خاک و
آب ... که دهست همچنین است بر جمیع خانه‌های باد و آب که صد است در جمیع
خانه‌های آب همچنین باشد مثلا در نقره الخارج که در خانه‌های باد باشد دوازده
عدد دهد و از خانه بادی در خانه آب صد و دو عدد دهد برین ترتیب و در خانه
خاک هزار و دو عدد دهد برین قیاس و در خانه آتش سیزده عدد
دارد چرا که یک عدد از خانه آتش است و دو عدد که او آتش دوم است
و ده عدد نقطه باد که با اوست و باد دوست چو ذیرکه آتشی دیگر تا دوست
خود رسیده است و همچنین بود در عدد جمیع نقطه‌ها تا آخر که گفته شد
...

خاک که طریق دو مرکز خاکهاست هزار است و در مرکز آبهاست هزار و صد بود و از مرکز بادها هشت
هزار و ده بود و در مرکز آتشهاست هزار و یک است اگر سؤال کنند که میانه من و فلان کس سوادی هم
برسد یا نه یا از فلان کس خبر توانم گرفت و با فلان کس چیزی بمن رسد یا نه و از این امثال و اینها
سؤالهاست نقطه مطلوب حرام طالع باید و بعین مطلوب حرام نقطه را اگر داخل باشد
و ناظر بود دلیل حصول مراد بود و اگر داخل نباشد بدانکه نیاید و دیگر باید دید که طالع آنکس که
با او سود امیکنند یا از وطلب دارد هم نقطه هفتم و را به بیند و نهم که قبض است بغیر باد که بیان که
چه نوعست چه حال دارد که ناظر باشد نهم را با دوم ... است و در مرکز موافق من و بقوت باشد
و داخل بود آن معامله بهم برسد و اگر برسد فایده نباشد و اگر بر عکس بعض مراد بر آید   فایده اگر نقطه
حکم را دوم نقطه است از زیران ببالا رود و نقطه بر بود را مطلوب آید و در رمل نباشد نظر کنند در خانه
مطلوب بس که چه شکل است و نقطه زوج و فرد چه دارد و مطلوب اول را از زوج خود باید که در رمل ... موافق
باشد و ناظر بود دلیل بر قوت آن کار باشد مثال اگر بیمار باشد دلیل بر قوت مرض باشد و جهت مرض را
از مطلوب باید گرفت و مطلوب ششم را نظر کنند که در مرکز موافق است و ناظرات یا نه از طبیعت نقطه
و خانه چنانکه گذشته است مسئله چون نقطه مطلوب در رمل آمده باشد و بهر خانه که مقصود کرده دلیل
تمام ادب است که آن کار بهم رسد و اگر مفقود شود دلیل تمام ادب است که آن کار بهم رسد و اگر
مفقود شود و در مرکز مصادق من مثل نقطه آتش در خانه باد آن کار ... بر آید و اگر در خانه باد

مفقود نشود آن کار بر نیاید و تشویش کشد و اگر در مرکز خود خاک یا مفقود نشود آن و بر آید
و تشویش کشد و اگر در مرکز خود خاک یا مفقود نشود آن کار بر آید و تشویش کشد و اگر در مرکز خود نبود آن
کار بر بر آید مسئله اگر پرسند باران آید یا نه از نقطه طالع چهارم که تحصیل ایراد است
و دوازدهم که تحصیل سماویست از مطلوبات این سه نقطه و نظرات این سال بود و آن
در مرکز موافق مثلا طالع را مطلوب کنند اگر در مرکز موافق مثلا طالع را مطلوب کنند اگر در مرکز
موافق بود دهم در مرکز آید بحکم آمدن باران کنند و آتش نیارد و خاک مقبوض بود و باد ...
اگر پرسند که فلان کس با من دوستست یا نه رمل زنند و تمام کنند پس نقطه حکم این کار که منتهی شود
مطلوب اول را گواه سایل دارند و مطلوب نقطه یازده گواه مسئول اگر هر دو بقوت باشند از هر دو طرف
دوستی بود اگر از هر دو طرف ضعیف باشند از هیچ طرف دوستی نبود و اگر یکی ضعیف باشد و یکی را قوت باشد
ضعیف ... میل بمحبت نباشد و همچنین آتش در آتش کنار و قوی بود و آتش در باد میانه بود و آتش
در آب دلیل بر ننگ و تشویش بود و ضعیف مزاج رسیدن در رسیدن ... و آتش در خاک
دلیل قوت ننگ و سختی و ... و در رستی دیگر باد در باد دلیل قوت و سختی قوه بود و چند آن ...
دگرانی بقدر آن   باد در آب دلیل بود بر غمناکی و محنت و گرانی و ننگ و کین و ...
بار یک دیگر باد در خاک دلیلست بر ننگ و پراکندگی و فتنه و جنگ و عربده و ... و ننگ ...
اهلاک و آسیاب و در رستی دیگر باد در آتش دلیلست بر کین و ... و راحت و بلندی و گرانی طبع و
دوستی

دوستی با بزرگان   آب در آب دلیلست بر گرانی نا خواه رسیدن بچیزها و سکون و نقل و حرکت
بچیزها و آمدن غایب و درنگ در کارها و دیگر آب در آتش دلیلست بر بلندی و در رسیدن مطلوب
گاه و چیزهای گذشته و تشویش و مهلکه و چیزهای چند و سوراخ کردن و ننگ و تیزی چیزها و سختی و ... عداوت
و در دیدن دوستی بیمار را و دشمنی بیمار او دیگر آب در خاک دلیل بود بر قوت و رفعت و ...
آب ... و ارزانی و اندک غمناکی   فایده خاک در خاک دلیلست بر قوت و تاریکی و ننگ و جهل
و گرانی بسیار و سختی و درشتی و سکون   دیگر خاک در آب بهره چند است آنکه آب در خانه خاک است
اما از محبوس و بیمار و در ماندگی بد است و از جهت اتصال نیکست و دیگر معلوم شد که هر نقطه از چهار گانه
بهر کدام که در مرکز خود قوی بود و در مرکز ضد ضعیف و در مرکز ... نیز قوی حالست بیان ظاهر که آن نقطه بدان
منسوبست خبر میدهد مثلا آتش طیبان در اول قوتست و در دوم میانه و در سوم ضعیف حال بود و در چهارم
از جهت اتصال و کارهای بزرگ قویست   فایده خاک در آتش دلیلست بر قوت و تعجیل در کارها و بلندی
و سوختن چیزها و برای و درشتی است ... و ننگ و دویدن   خاک در خانه باد دلیلست بر بلندی
و رفعت و رسیدن بمطلب ... و پراکندگی و عربده ... و دشمنی و گرفتاری و در جنگ و دشمنی ...
رشته‌ها ... و درشتی ... و تنگی ... چیزها و تباهی و هلاکت اما نه چندانکه باد در خانه خاک   خاک در
خانه آب دلیلست بر دوستی و رفعت و کین ... اما باعتبار آنکه خاک در خانه آب برآب ... میشود ... میکنند
آب ... دلیل بر ... و غمناکی و ... بود و ... رسیدن بزمین از جهت دوستی و رفعت نیک مثلا اگر ...

آتش دوم باشد مثل نصرة الخارج در اول قوت بالغ بود و آمدن غایب
و طفل شیرخواره و دوا و سقط و سوار نقاط از آتش و باد و آب و خاک
بر این ترتیب است همه را بر این وجه عمل کنند   بدانکه نقاط اشکال که
که در این خانه‌ها میگردد آنکه قوت دارد و منسوبات از خانه‌ها را به هم بنگ
میگویی و آنکه ضعف دارد بد به همه بر این نسق حکم میکنی آتش در آتش
دو حکم دارد و آتش در باد خوبیست و آتش در آب بد است و آتش در خاک نو
ست دارد و باد در باد دو قوت دارد و باد در آب میانه بود و باد در خاک بد
باشد و باد در آتش قوت   فایده دیگر آب در آب دو قوت و آب
در خاک قوت و آب در آتش بد است و آب در باد قوتیست دیگر خاک در خاک
دو قوت دارد و خاک در آتش وتد دارد و خاک در باد بد است و خاک
و خاک در آب میانه است فایده در آنکه چیزی از کسی خواستن معلوم میکنی
که منکر میشود یا نه مثلا اگر مطلوب طالع و ناظر آتش هر دو بسته دید حال بد باشد
آن شخص منکر گردد فایده ندارد و اگر مطلوب طالع ساقط حال خوش دارد
و انکار نباشد و فایده دهد و اگر بدون ... ساقط باشد فایده نکند و اگر
مطلوب طالع و ناظر هر دو خوش حال باشند انکار کند و انکار او را فایده

نکند و اگر
دهد از معرفت

و بعد در معرفت نظرات بدانکه هر چند نوعست اول مقارنه است و آن شکلی باشد که در پهلوی شکل دیگر
افتد و اما مقارنه نجومی که دو کوکب بیست درجه و دقیقه در یک خانه جمع شود و در رمل هر دو شکل معروف و نظر مقارنه
مدعا شود بهم برسد بدانکه میانه اول و دوم نظر ساقط است و میانه است اول و دوم و سیوم نه سدس است و این
نه سدس ایمن گویند و میانه اول و یازدهم نیز نظر نه سدس است و این را نه سدس ایسر خوانند مثلا آنچه پیش
ازین باور رسیده بیش ازین نظر گویند و آنچه پس ازین بتوان رسیده است و تو زیاده طمع داری و دیگر
اگر میان اول و چهارم تربیع است و نظر ایمن بیش و میان اول و دهم نظر تربیع ایسر است و دعایی که بنظر
تربیع تعلق گیرد در حال بشود و دیگر میان اول و پنجم نظر تثلیث است و این را نظر ایمن گویند و در میان اول و نهم
نظر تثلیث است و این نظر را نظر ایسر خوانند و گاهی که تعلق باین نظر داشته باشد بعد از این بشود و میان اول و ششم
نظر ساقط است و میان اول و دوازدهم نظر ساقط است بدانکه مقارنه نیم سعد است و نیم نحس است و نه سدس
نیم دوستی است و تثلیث تمام دوستی است و تربیع نیم دشمنی است و مقابله تمام دشمنیست با هر کس
مشورت باشد از این نظرها واقع شود همین اثر دارد   بدانکه آتش اول وتد است و آتش دوم مایلست
و آتش سیوم زایلست و باد و آب و خاک نیز همین وجه است اگر خواهد بداند حکم کرده را از نیک و بد
تا چندگاه دیگر چنین خواهد بود نظر باید کرد که مطلوب طالع کجاست در خانه آتش است یا در خانه باد
یا در خانه آب یا در خانه خاک یا در نقطه مطلوب در کدامین مقام مفقود میشود مثلا نقطه آتش در خانه
آتش مفقود شده که خانه وتد است چون حکم کرده باشد از نیک و بدی گوییم که بدین کار اعتباری نیست و زود

بر طرف شود در ساعت یا در روز و چون در دوم واقع شود گوییم مفقود شدن تا پانزده روز بر طرف شود اگر
نقطه آتش در سیوم مفقود شود گوییم تا صد و یک روز بر طرف شود و اگر در چهارم بر طرف واقع شود گوییم که
سال و یک روز کشد و چون در پنجم مفقود شود ده روز بجهت آنکه مایل آتش است و ده عدد است در مایل پس
یک ده روز باشد و اگر آتش در نهم مفقود شود هزار روز و عدد بعد نقطه باد و آب و خاک جمله برین قیاس
است بدانکه آتش وتد آحاد بود و آتش مایل وتد عشرات بود و آتش زایل الوتد مات بود و وتد الوتد
الوف بود چنانکه معلوم شد و باد و آب و خاک نیز چنین بیشتر این ترتیب معین آتش در مرکز آتش وتد و کاف
و در مرکز باد مایلست و در مرکز آب زایلست   دیگر آتش را بساعت داده اند و باد را بروز
و آب را بهفته و خاک را بماه و اگر آتش را بروز و هند و باد را بهفته و آب را بماه و خاک را بسال
روا باشد اما قاعده طرح این عدد چنانست که اگر از برای حیات یا ممات بعد غیر این نظر باید کرد
چه نقطه است و در کدام خانه واقع است اگر از ساعت حساب کنند هر از ده دوازده دوازده طرح کنند
و اگر در روز باشد هفته هفته طرح باید کرد و اگر ماه باشد دوازده دوازده طرح کنند و اگر از سال باشد
بیست بیست نقطه مثلا نقطه آتش تعلق بساعت دارد و در خانه خاک بیش از اول اشتراکت
باید مادر بعد و خاک مثلا که در الحیان در هشتم یا در چهارم یا در دوازدهم یا در شش نزد هم واقع
شود هزار و یک روز بود یا یک روز و یک سال در خانه آب اعتبار نه دارد و آنکه اعتبار کنند سه ماه و یک روز و جمله
نقطها همین قیاس کنند فایده چنانکه خواهد بفروشد از نهم و چهارم ببیند و چنانکه خواهد بخرد از

دوازدهم

دوازدهم باید دید و جوهر او از ششم و دهم که ضرب کنند با صاحب خانه و فایده آن از چهارم که در مرکز
موافق بود و اگر خواهد که بفروشد از نهم و جوهر آن از دهم فایده آن از یازدهم اگر خواهد که بداند که این جنس
در شهر دارد و بفروشد بهتر است و یا چند روز دیگر تحمل کنند بهتر است که نگاه دارد و یا خواهد که جنس
بخرد و همین قاعده مدعا یعنی که زود بخرد یا تحمل کنند و در واقعه فروختن و نیت آن کرده است مطلوب دهم
که فایده جنس است باید دید اگر نقطه آتش و باد است موافق جنس کفایت کنند و زود فروخته شود و اگر در عر
نیز باشد بفروشد که فایده نکند دیگر مطلوب مستقبل را باید دید اگر خوش حال است دیر تر بفروشد و اگر
مطلوب مستقبل بد حال است کفایت نکند مگر مطلوب او با کان بعید الشود و در مرکز موافق و ناظر بود گوییم که بشود
و اگر مطلوب منکور در دهم است که فایده جنس است آب یا خاک یا در مرکز موافق و ناظر بود گوییم که فروخته
شود و در مرکز فایده دارد و اگر در مرکز مخالف باشد فایده ندهد   انکه نقطها آتش زرد چهره و باد
سرخ چهره و از آب سفید چهره و از خاک سیاه چهره کرد و اگر دو نقطه بیش ممزوج کنند و بگوید
مثلا نصرة الخارج زردی بود که بسرخی گراید و اگر وجود علامت نشان اگر خواهد که بداند که نشان بر چه عضو او
از مطلوب طالع و زردی گوید ببینید که مطلوب طالع و زرد و اگر در اول بیش نشان بر سر دارد و اگر در دوم
بود نشان در حلقوم و گردن بود و اگر در سیم بیش نشان بر دستها و علی هذا القیاس   فایده اشکال و
نقاط بر دلایل بر دو ماه چنانکه کنند نقطه طالع بر حرب دلیل است و نقطه دوم بر صلاح جنگ یا نقطه
سیم بر طلایه لشکر و جاسوس و نقطه چهارم بر لشکرگاه و کوس و صلاح و نقطه پنجم بر ایلچیان و نقطه

نهم بر مقدم لحیه و نقطهٔ هفتم بر کوچ دشمن و نقطهٔ هشتم بر کشتگان و نقطهٔ نهم بر منجنیق و تردد
لشکر و رسولان و نقطهٔ دهم بر سپه‌سالاران و سرداران لشکر و نقطهٔ یازدهم بر کوچ ظفر و فتح و مراد و
نقطهٔ دوازدهم بر ستوران نیکو بر بروج شکلها نه که کدام سعد و کدام نحس و ضد او نداند اینها که حال
چگونه است بر همان طریق حکم کند والله اعلم فایده ضمیر از آنجا توان گفت که نقطهٔ میزان به هر خانه که برود
یا امهات یا بنات یا دو جانب اگر به دو موضع رود در هر دو شکل شکلها تولد کند البته ضمیر بود و اگر در سه
جا بود در هر ربعی که بود ضرب کنند و آن یک که نه ضمیر بوده باشد در خانهٔ او بیان شکل ضرب کنند هر شکل
که بیرون آید با شکل اول ضرب کنند در هر خانه که آن شکل باشد ضمیر بود در شکل یا در خانه و اگر آن موضع
که رود در هر جا از آن در ربعی که باشد شکل از آن دو شکل حاصل کنند و در آن دو شکل دیگر و از این دو
شکل تولید شکل بیرون آید آن ضمیر بود   فایده در تخریج اقالیم بر نقاط از هفت نقطه در شکل در
هر کدام که باشد خواه آتش و خواه باد و خواه آب و خواه خاک و آن بدین موجب است [illegible]
[illegible] اقلیم اول است [illegible] اقلیم دوم است [illegible] اقلیم سیوم است [illegible]
[illegible] اقلیم چهارم است [illegible] اقلیم پنجم است [illegible] اقلیم ششم است
[illegible] اقلیم هفتم است چنانکه هر نقطهٔ از نقاط بالا رود در نقطهٔ از نقاط پیوند
و آن نقطهٔ طالع باشد و نقطهٔ اول اقلیم اول و نقطهٔ دوم اقلیم دوم همچنین تا هفتم که نقطهٔ
اقلیم هفتم باشد چنانکه اشکال این از نقاط آتش و باد و آب و خاک نوشته شده بعده چون نقطه

بالا رود

بالا رود و نقطها پیوند و در امهات یا بنات بهار را از آن گویند یعنی از آن نقطها که
بیند اگر نقطها باز باشند در خانهٔ آتش باشد اول بهار خشک باشد و اگر در خانهٔ باد
باشد باد و باران بود و اگر در خانهٔ آب آید باران و سیل بسیار افتد و اگر در خانهٔ
خاک بود خشک سال در زمستان هوا ابر بود دیگر از آن نقطها تا سه نقطه سه ماه بهار بود و سه
نقطه دیگر سه ماه تابستان و سه نقطه دیگر سه ماه زمستان بود تا دوازده
خانه تمام شود و در شانزده خانهٔ رمل گاه باشد که ماه آخر در شانزدهم افتد
بطریق سیر در برج را بطریق سیر آتش و باد و آب و خاک بشمار نقطهای آتش
و باد و آب و خاک بشمار نقطهای آتش و باد و آب و خاک در دو جانب که نقطه
میزان به هر نقطه که پیوند در آن حمل باشد و دوم نقطه ثور و سیم نقطه جوزا باشد
و چهارم نقطه سرطان تا دوازده برج تمام شود   فایده ۴۵ در احکام دزد اگر
گویند در این مقام جماعتی باشند به یقین که کدام یکی دزد زندگی باید که
سعی بزنند و نقطه حکم به یاد دارد و اردست که زوال اشکال لیک بگیرد و از
نقطها به هفتم ترتیب تا آنجا که آخر شود و هر نقطه که مطلوب خود را در مرکز
موافق دیده باشد دزد آنکس بود خصوصاً آنکه شکل ایشان قبض الخارج
یا عتبة الخارج بود و اگر مطلوب در مرکز غیر موافق باشد یا در مرکز موافق سه نقطه

افتد همچو در پنجم که نقطهٔ آب در خانهٔ آتش است آن وقت باشد غرض که قوت و ضعف نقطه را ملاحظه
باید نمود نقطهٔ شکل هفتم زر است و مال و از هشتم نقطه بهبند نقل و حرکت و زر از نهم نقطه و مقام
از دهم است و جامه جنس از یازدهم است سفر و زر از یازدهم شغل و عمل و زر از نقطهٔ دوازدهم است امید بیش
از پنجم هم یعنی اول و شش و پنجم [illegible] از نقطهٔ بیجه هم یعنی دوم فایده در خانهٔ هفتم به بیند اگر هر نقطه دار در
اگر آتش فرد باشد یا فرد خاک فرد مطلوب به بیند که در کدام جاست اگر در خانهٔ آتش باشد مطلوب اول
باد فرد و طلب دار در به بیند که کجاست اگر در خانهٔ آتش باشد و ناظر به هفتم دزد زرد چهره که سرخی
زند و سرش کوفته باشد از داغ یا از زخم آتش شخص باریک اندام بود و تند و کشنده و ابرو با قوت باشد
و ساده روی بود اما نقطهای از آتش و آب و باد و خاک و جود و اعضای انسان نسبت کرده اند از
آتش لحیان گرفته اند که سر نسبت کرده اند و آتش نقره مخارج بر چشم چپ و آتش قبض الخارج
بر چشم راست و آتش [illegible] بر دماغ و آتش [illegible] بر زبان و دندان و آتش [illegible] بر گوش چپ و آتش [illegible]
بر گوش راست و آتش [illegible] بر زبان و دهان باد و باد [illegible] بر سر دوش چپ و باد [illegible] بر سر دوش راست
و باد [illegible] را بر سینه باد [illegible] بر زیر سینه و زهار و باد [illegible] بر زیر بغل چپ و باد [illegible] بر زیر بغل راست و باد
[illegible] بر دل و قوه روح و باد [illegible] بر کمر و پشت ناف نسبت و در میان آبها آب [illegible] بر پشت زهار و آب
[illegible] را بر ران و آب [illegible] بر ذکر و فرج و آب [illegible] را بر سرین و آب [illegible] را بر ران راست و آب
بر ران چپ و آب [illegible] بر خصیه و مقعد و در میان خاکها [illegible] بر زانوی چپ نسبت کرده اند و خاک [illegible] را بر زانوی راست و خاک

[illegible] را بر ساق راست و خاک [illegible] بر ساق پای چپ و خاک [illegible] بر پشت پای چپ و بر انگشتهای پای
و خاک [illegible] بر پشت پای راست و پاشنه و خاک [illegible] بر پاشنه پای چپ و کف پای راست چون
این مقدمات دانسته شد بعد از این آسان شود آنچه معلوم شده است در رملهای که حضرت دانیال پیغمبر ع
در دوازده خانه حکم کرده اند و آن موقوفست بمقدمات اول آنکه میزان رمل معلوم کنی آن شکل
یازدهم است و آن قاضی رمل است در این خانه مقرر است که شکل طاق نباید اگر واقع شود رمل درست نباشد
و اشکال طاق را غیر از این خوانند بر هشت شکل جفت در میزان درآیند و نقطهای اشکال را هر کدام
که میزان درآیند بدانند که بالا رود و در خانهای هشتگانه امهات و بنات قرار گیرد که خلاف جماعت
که آن نقطه را دارد اگر در میزان آید آن نقطه بسته بیند انقلاب شد الوتد باید که در شش پیدا کنند که
چنانکه اول را بسیزدهم زنند و چهارم را با چهاردهم و هفتم را با پانزدهم زنند و دهم را با شانزدهم زنند
و در رمل تمام کنند علامت آنست که میزان کن ره یابد اگر یک بیه و خواهد که ضمیر بگوید نظر کنند شکل شانزدهم
آن انقلاب کند که هر نقطه دار در هر نقطه که بیش از آن ارباب ضمیر گویند و گفته اند که اگر حمره در شانزدهم
باشد از نقطهای او ضمیر نتوان گفت و اگر خواهند که حکم از این رمل امهات یا بنات زنند و رمل تمام کنند
تا به میزان این رمل جماعت پس نظر کنند که جماعت از دو خارج حاصل آید یا داخل یا ثابت یا منقلب
خارج بر امور اتصالی حکم کنند و در امور انفصالی بد بود چرا که خارج بر اتصال حکم بد بود اگر این مهم است و ثابت برای
حکم بر توقف باشد و در برابر و یا بیدار آن مهم و منقلب بار تعجیل بر حصول مراد لعاده انه سعد یا بخت یا نحس

بعد اختیار رود اگر انقلاب و تبدل الوته میزان بکنند به نظر کنند که کدام یک از دو نقطه باز است از آتش و باد و آب
و خاک حکم از نقطهٔ ضمیر گویند و از نقطهٔ حکم کنند اگر راست باشد و بعضی از رملیان که بر آن جماعت حکم کنند
و ضمیر باشد و آن چنانست که در خانهٔ جماعت نظر کنند شکلی که در آن چه نقطه دارد
از آتش و باد و آب و خاک پس ببیند که مطلوب او چیست ضمیر او را از آن نقطهٔ مطلوب
گویند و حکم نیز از آن نقطهٔ مطلوب کنند و مدار از خانهٔ شش تا نزدهم قوت نباشد
پس اگر همه درست نزدهم باشد اعتبار نکنند و اگر میزان گشت ده ببینند نقطه که
ببالا برود که سکنی رسیده شود در میزان باشد ان کار براید و خوف بود و اگر
غیر میزان منتهی شود و انقلاب نباید کرد و امهات چنین بود که امهات رمل
با امهات اصل این اشکال باشند ضرب باید کرد که رمل تمام کنیم و این صحت
و انقلاب آنست که میزان از صورت خود نگردد و مثالش رمل نزدیم این بود در میزان
قبض الداخل نقطها بار بهشتم منتهی شده عتبه آتی زج و این شکل میزان نیست صاحب با
انقلاب شد صورت حال امهات اصلی نزدیم این بود
خاصیت این انقلاب آنست که میزان از صورت خود نگردد و اگر انقلاب کنند
و نقطها بغیر میزان منتهی گردد دیگر باره انقلاب نکنند زیرا که اگر دیگر انقلاب کنند
بیان رمل اول فاسد شد اگر نقطهٔ غیر میزانی در سکنی خود بود یعنی آتش در خانه
آتش بود

آتش و باد در خانهٔ باد و آب در خانهٔ آب و خاک در خانهٔ خاک باشد حاجت بانقلاب نشود و از آنکه
غرض از انقلاب آنست که نقطه بشکل خود آید یا بشکل میزانی منتهی شده حکم راست آید مثلاً اگر نقطه
ببالا رود و هیچ از خانهای شکلها منتهی شود از آن بگردد بسوی عرض یا بطول حرکت کنند و حرکت عرض آنست
که نقطه چون از میزان یا امهات منتهی شود و از امهات بگردد و به بنات رود و این را حرکت عرض گویند
و حرکت طول آنست که نقطه چون به بنات منتهی شود و از بنات با امهات گردد و در امهات منتهی
شود و این را حرکت طول گویند و اگر نقطه از دو یا چهار رود و از چهارم به دوم نقل کنند بطول حرکت کرده
یعنی بطول آمده بعد و اگر از رمل پنجم و ششم و هفتم و هشتم رود و این را حرکتی گویند که بعرض آمده بعد و
هیچ دیگر از آنست که نقطه بطول یا بعرض رفته باشد و شکلی منتهی گشته بعد از آن ابتدا پس حکم کنند
پس بگویند اول از این حال بود و الحال از آن فلان بیش می آید و از آن حال دیگر و آن حال را قرار
نمی ماند و بر نوعی دیگر کار تو صورت میگیرد و اگر نقطه از خانهٔ نیک بخانهٔ بد نقل کرده باشد گویند
که اول کار تو نیک بوده است لیکن از آن جهت که این نقطه باید از آنجا باینجا آمده است اکنون بد خواهد شد
و اگر نقطه از خانهٔ بد بجای نیک منتهی گردد گوییم که اول حال تو بد بوده است و اکنون نیک خواهد شد
اگر نقطه از شکل نیک بشکل نیک منتهی شود یا از شکل نیک بشکل نیک رسد گوییم که اول و آخر تو نیک
خواهد بود و لیکن در میان تشویش خواهد بود فایده بدانکه هر حکمی را از احکام چهار مطلوب باشد
یکی مطلوب حال و دیگر مطلوب استقبال و دیگر مطلوب ماضی که او را مطلوب ناکامی گویند و یکی دیگر مطلوب غایبانه است

حکم که کنند نظر در این مطلوب مطالب کنند اگر مطلوب حالی در مرکز موافق باشد و ناظر شود گویند که از عیب ناگاه
کار تو بر هم خواهد شد و اگر مطلوب غایبانه در مرکز موافق باشد و ناظر شود گویند که کار تو بصلاح می‌بود و اگر
مطلوب حالی در مرکز موافق باشد و ناظر نیز گویند که الحال فهم تو خوش خواهد بود و اگر مطلوب استقبالی در مرکز
موافق باشد که ناظر بود گویند که بعد از این کار تو بیش خواهد شد و مطالب بعد را اول از زواج اختیار کردیم
برادر دار بعد در آتش ماضی جماعت [illegible] و غایبانه خاک [illegible] آتش غایبانه [illegible] مستقبل
و ماضی [illegible] خاک والله اعلم بالصواب احکام دوازده خانهٔ رمل خانهٔ اول اگر کسی از تن و جان
و ابتداء کار شخص و از احوال خود و عزت و رفعت سؤال کند و گوید که از برای من [illegible] که
من بمرتبهٔ اعلا خواهم رسید و تن و جان من نیکو بود یا نه بدین ثبات [illegible] حضرت [illegible]
بود و حکم کرده بوده است بر این نمط یافتیم را نموده میشود [illegible]
[illegible] نقطهٔ آتش از این رمل ببالا بردیم در خانهٔ چهارم به نقطهٔ
خارج منتهی شده و باز بحسب عرض با آتش از چهارم به پنجم بیوست در حینی که بچهارم بود مطلوب
خود را که آتش قبض الخارج است [illegible] را دور رو از دهم دید در غایت پستی و چون به پنجم مستقبل
آنچه که مطلوب خود را که آتش نیز است در روی ته الوته خود دید در غایت خوشحالی بمرتبهٔ اعلا بغیر از سبز دهم
انیس او مطلوب را یک در پستی است و بار در بلندی انتقال شد گوییم که سؤال آنست که از پستی
بمرتبهٔ اعلا رسد و بقرینهٔ سبز دهم که گواه خانهٔ اول است و اول تن و جانست و ابتدای امور است
تن و جان را بنیاد

سؤال از اینها توانند بود سائل گفت که از اینها مجموع سؤال دارم بعد از آن نقطه خاک عقله را که نقطهٔ
حکم است دانیم بسبز دهم رفت و از آنجا بدهم رسید و از دهم به سوم منتهی و با نکیس پیوست در خانه
مایل الوته و از آنجا بطول حرکت کرد بدوم بطریق پیوست و از طریق باز بعقله پیوست که در اول وتد الوته
است چون نقطه از خانهٔ آب ببالا رفت و در آن خانه وتد الوته است و دلیلست که بالا گرد و هم رفعت
گوییم و مرتبه بلند شود با مداد اعوان و اهل علم و بهتر رود و صاحب ضمیر بسوی آن سر فرود آید و ابتدای کار بلند است
و تن و جان است در بهار رفت و غذاها نیکو و مبارک طبیعت به شیرینی بسیار رغبت نماید و جزئیات شد
ابتدا را هم گفتیم بواسطهٔ خاک که انکیس است که مطلوبش خاک عقله است و خاک عقله در غایت
بلندی رسیده است در این رمل دلیل کند که کثیف لطیف شود و باز بحرکت طول مطلوب خاک عقله
خاک قبض الداخل است و در خانهٔ ششم یافتیم که خانه زایل است دلیلست که قبل از این از غم باد
اقوام حرارت یافته بعد و علت الا است و از برده و ضد منکاران نقصان دیده و مرض صفراوی و
سوداوی طاری شود و در ایام بهار و آخر خزان اندک تشویش واقع شود یا کشیده باشد و اگر انکیس مطلوب
خود را که خاک عقله است اگر در چهارم با بهم دلیل قوت است و اگر در هشتم بینند دلیلست که بجهت
مرتبه و ابتداء کار خود دانسته است و اگر انکیس مطلوب خود را در خانهٔ سوم بینند که خاک در آب بود گوییم
که حال میانه باشد و در خانهٔ سلیم باد احوال بود و برادران بود بجهت آل و اعوان و معامله و گفت و گوی
بسیار شود و نقصان مال بود والله اعلم احکام خانهٔ دوم اگر کسی سؤال کنند که فلان کس معاش من

می‌آید یا قوای مال بدست می‌آید یا مراد از یاران فایده خواهد شد یا مراد فایده خواهد
داد یا از منسوبات خانه دوم سوال کنند این احکام آنکه مرویست از حضرت دا
نیال علیه السلام که بجهت قوم خود کشیده است و حکم کرده است و بجهت
دستوری او را هم وای رمل بوده است که محرر میشود والله اعلم [illegible]
[illegible] نقطه آتش طریق که نقطه
میزان است و همراه است درین رمل بسیزدهم رفت و از سیزدهم رفت بنهم و از
نهم بدوم رفت و با آتش عقله پیوست که ان آتش بنهم است و [illegible] آتش ششم است
مطلوب اوست که آتش فرح است و درین رمل ظاهر نیست و آن از قرب عقله
شکل خانه که صاحب دوم است که حمره است بیرون می‌آید و باد بجهت حرکت نقطه عرض
منتهی با آتش عتبه الخارج شده بود و طالب آتش عقله بود پس عقله بشکل [illegible] بجهت
حرکت نقطه میزان حرکت طول و یکبار بجهت حرکت عرض ضمیر شد پس حکم
از شخص است پنهان بسوی تو می‌آید و یا مالی که پنهان طالب آنی و دوستی
که پنهان با او دوستی داری در خاطر داری سایل گفت که از جمیع منسوبات
که گفتی سوال دارم پس نقطه حکم که باد طریق است راندیم بچهاردهم که عتبه
الخارج است پیوست و بجهت سیری عرض به پنجم رفت و بپانزدهم عتبه الداخل رسید و

نقطه حرکت

و نقطه بحرکت اول بخانه رابع آمد یعنی در خانه خاک در چهارم و باد قبض الداخل
در مرکز خود در مسکن شکل خود یافت و ناظر بمقابله دلیلیست بحصول مراد بزودی
و بجهت سیر عرض نظر خود را که باد طریق است در میزان دید در مرکز مایل یعنی
در خانه آب که نظر تربیع کردیم که دخول دید [illegible] بجهت مال غایب داری این مال بر
سد و غایب نیز برسد و این دوست بیاید و از اخوان یاری رسد و از ازدواج
فایده بود زیرا که نقطه داخل بادست در خانه داخل که آبست افتاده است از
آنکه آتش و خاک خارجند و باد و آب داخلند و نیز دلیل است که بزرگی سپا
دن باشد و شغل و کار سایل و بیع و شری نیکو فایده دار بود و عزت یابد
و مال بود و بجهت محبوب بوده است و اکنون از آن برگشته اند و فایده از آن
بیت و ترا از غیب بواسطه محبوب الحق رسد و در مستقبل ترا از زن و فر
زند و محبوب و مطلوب فایده بود و بجهت زن و دشمن ظاهر شود و از زن
فایده نبود و بیش ازین حرکتی داشتی اکنون پنهان تقدیر محبوب خواهی
گردد و از دوستی ترا مال خواهد بود و بمراد خواهی رسیدن والله اعلم
اگر کسی سوال کند که مرا از حرکت فایده باشد یا نه از جای حکم
خانه سیوم نزدیک رویم [illegible] علم خواهیم یافت یا از فلان جا [illegible] کنم یا نه

با همراهی کنم یا نه پس شکلی که از رمل حضرت دنیال علیه السلام که در این باب
زده بود و ملاحظه شده بود او ردیم بر موجب [illegible]
[illegible] نقطه آتش
میزان را که سیر دادیم بجهت ضمیر بچهاردهم و از چهاردهم بیازدهم رفت
و از یازدهم به پنجم رفت و در چهارم با آتش عقله رسید و با آتش نصره الخارج
و فرح که گذشته بنقطه طالع پیوست چون به پنجم با آتش طریق منتهی
شد و در پنجم طریق آتش هفتم نصره الخارج است در دایره ابدح اما
چون نقطه بطریق پیوست اعتبار نکردیم زیرا که زوج است که نقطه
را باز دارد ازین جاده بخود بخانه طریق رویم و آن نقطه که بجای اوست
از زوج و فرد آن اعتبار دهیم و از معنی آن حکم شود چون در میزان که جای
طریق است نصره الخارج است که صاحب خانه نقل و حرکت در سیوم
و آتش دوم است و آتش سیوم را که آتش قبض الخارج است
میطلبید و آن آتش تعلق با قربا و نقل و حرکت دارد و دیگر بسیر نقطه که از پنجم به
بطول رفته و با آتش لحیان طالع پیوسته است و مطلوبش آتش
نصره الخارج است و در سیوم هم ضمیر از نقل و حرکت باشد سایل گفته

است که چنین من

است که چنین است پس نقطه باد میزان را سیر دادیم که از نصره الخارج میزان بچهارم
رفت و از چهاردهم بیازدهم قبض الداخل بود و از دهم رفت و از آنجا با قبض الداخل ششم
بود است که آنجنست چون نقطه باد در خانه رابع ضعیف است نقل بسکن کردیم قبض
الداخل در مسکن خود بود و مطلوب خود را که بیاض فرح است در مرکز خود یافت
ناظر بخود دید او را دلالت کرد که کام از اقربا و ملک از دوستان یابد و از زرده
[illegible] مکار نفع بیند و نقل و حرکت نزدیک شود لیکن از علم فایده نبود در
زمان ابتدا فایده میانه است و از ممتنعین فایده بیند و از طرف ملک [illegible]
محبوب بخشش شود و تشویش کشد والله اعلم بالصواب احکام
خانه چهارم [illegible] اگر کسی سوال کند که ملک و مقام من چون است
دارا املاک نفع باشد یا نه یا پدر را احوال چیست و مآل و عاقبت
کار من بکجا می‌رسد پس درین مقام دفینی موجود است یا نه رمل حضرت
دانیال علیه السلام بر موجب یافتیم [illegible]
[illegible] نقطه آتش میزان که نقطه
حکمت راندیم بسیزدهم رسید و از سیزدهم بنهم رفت و از نهم
بدوم رسید که آتش عتبه الخارج است و آن آتش چهارم از میزان است

گفتیم منتزاند بود که جز از مقام خویش بود زیرا که طالب عتبه خارج است و نقطه اتش
عقلا است که اتش نجم است دیگر نکی سیم عرض که از دوم بچهارم رفته و با اتش
قبض الخارج بوده است که ان اتش سیوم است وان اتش طلب اتش چهارم
کند که مقام است و بیدروئیح و عمر سبیل و سایر منسوبات خانه چهارم و نقطه
بادهام که راندیم از چهارم بهم گذشت و بدوازدهم رسید و از طریق دوازده کرد
بانطریق منضم بوده است چون طریق زوج ندارد که نقطه نگاه دارد اعتبار شد و باز
بسل طریق امدیم که باز نصرة الخارج است وان طالب باز اجتماع است
اجتماع در اول از مرکز و صادق بود گوئیم که از منسوبات خانه خانه چهارم ا
که پدر را و املاک و عمر و عاقبت کار است گفتیم که بمراد برسی زیرا که مطلوب
خود را ناظر دید بگرد و خوبی متعدی بود بگذرد چون نجب سیر عرض نقطه باد از طریق
بعتبه الداخل رسید در پنجم بیعضی و ملک خود باد طریق را تبکرار دید بعضی نا
فراگیریم که ازین حال بعضی اوقات بجهت زن و بعضی اوقات بجهت در
شغل درشوریش خواهد برد و از ان سبب که طریق در هفتم است در دوازدهم
دخوبی بجهت مال غایب خواهد بود احکام ماضی و مستقبل مطلوب غایب نه
و ملک ناکامی باد نصرة الخارج ملک ناکامی او باد حمره است و او خود که باز نصره

الی جهت بنر

در بعضی نسخ...

نصرة الخارجست تبکرار دید در مرکز مخالف و موافق بتبدیل و ناظر و غیرها نظر کرده گوئیم که بعض
ازین بجهت مال یا شریک با خدمتکاران یا بجهت اقربا و نقل و حرکت ترا
تشویشی رسید و نگاه ترا از بزرگی مدد رسید و کارت بالا گیرد و مطالب مستقبلش
اب قبض الخارج اب اجتماع بود در مرکز مخالف و غیر متعدی گوئیم بعد ازین ترا بجهت
ابتدا و کاری ناخوشی یا بجهت نفس خود تشویشی تراهمی کشید تا در تردد خواهد داشت
مطلوب غایب نه اتش نصرة الخارج در مرکز غیر خود بود گوئیم اتفاق طارضه رخ نماید مطلوب
حال باد فرح بود اگر در حال نبرد بجای ان زوج نقی بود و او طالب زوج جماعت بود در
تبکرار دید از او دلیلست بجهت مال غایب یا مال سلطان خوف باشد و بجهت زوج
بهت اندک و عدد قم بجهت ملک باشد مطلوب ماضی عتبه داخل بجب سیر حر
صحن باد فرح بود و معلوم بود گوئیم که ترا در زمان گذشته بجهت تجرب برده تشویشی
بود ناگاه ترا بجهت برده تشویشی رسید و مطلوب مستقبلش را انظار کردیم
اب طریق بود و تبکرار بود و در مرکز خود و دشمنی گوئیم بعد ازین کارت
برا دنشود و از محل مال غایب و شریک در دشمن چهار پایی بزرگ تلف شود
بجهت شریک اگر باشد نقصان کشی مطلوب غایب نه اتش طریق در انجا
مخالف گوئیم که از غیب بجهت زنی یا جوانی تردد واقع شود و در تشویش افتد

که بهمان عاید گردد باید که
تلف شود یا حقیقت حرکت
کنند که پشیمانی اورد و انکه

احکام خانه پنجم اگر سوال از فرزند یا معشوق یا رسول یا دوستی باشد یا شناختی که خانه
پنجم است چون از رمل حضرت دانیال علیه السلام اینچنین رمل ما فیه خوجر میدهد شد
... بیند در میزان نقطه
اب نصرة الداخل راندیم که اب پنجم است در باد عتبه داخل هشتم پیوست این نقطه
هفتم بود و در خانه هشتم افتد و مطلوبش اب طریق است سوال از مال دزد
برده یا مال غایب است و بیماری و مرض جز داد و راست بیاعد مگر انکه از طبع
نقطه گوئیم از انکه اب با اب طریق دوستی است و لا اب عتبه الداخل د
او طالب اب هشتم است که از تمام رسیده اند که تو از غایب بی پرسی
گوئید باز باید که نجات عتبه الداخل رود و ببیند که در این شکلست که نخست
او نشسته است از انکه گوئید چون نظر کردیم که در جای عتبه الداخل قبض الخارج
بود و او صاحب سکن پنجم است گفتیم که تو از فرزند و معشوق می پرسی که از
انجهت دیر چون اتش قبض الخارج عتبه الداخل الخارج میطلبد و او را در پنجم
یافتیم و انکه مطلوب قبض الخارج ملاحظه کردیم که اب را بجهت خانه تقویم
اتش است نه اب پس ضمیر ازین دو طریق فرزند و معشوق باشد پس نقطه
حکم که خانک نصرة الداخل راندیم در دوم بطریق رسید و او طالب خانک انکس

است و انکس او را

دانی گوید که مصادق بود یافتیم که در بار دهم بود و این دلیل حصول مراد گوئیم و مقصود
از دی بود پس از وی بجانب قبض الداخل پیوست که در چهارم بود و مطلوب
او که خانک زوج است در سیوام است در مرکز مصادق یافت گوئیم که
از منسوبات این خانه بجهت و کام و مراد بحصول پیوندد و مطلوب ماضی
طریق خانک عتبه لداخلست که در هشتم است گوئیم ترا پیش ازین با
گاه ترا بجهت مال غایب یا سبب مصادره خوف بوده باشد و دیگر گوشش
باشد و بعد ازین ترا از مواشی و مال و قدوم غایب نفع خواهد رسید
و الحال از اهل منتعم و سفر نفعی دارد و از غیب بجهت مال و خدمتکاران
تشویشی خواهد بود و مطلوب ماضی زوج خانک قبض الداخل است گفتیم ترا
از ملک و اوقاف فایده بسیار باشد که رسید بجهت این قبض الداخل
در چهارم و کارت از ان ترا مراد رسید که میسر شود و اما از فرزند
و محبوب نفعی نیکو شود و از غیب راه و جوانان بدست در اید و
مراد یابد مطلوب ماضی قبض الداخل خانک عقبه بود گوئیم که ترا
قبل ازین از ملک و مال فایده بوده و الحال نیز فایده داری بعد از
این از محبوب و فرزند قصد مقاصد دلدار و نقل و حرکت خواهد

بعد از و وار عیب محجوب بالست اید که موجب زیان لیکه باشد و خصمی ظاهر شود
فاما ظفر ترا باشد والله اعلم اگر کسی سوال از بیمار یا زیان کیسه و خصمی
که ظاهر شود و از کسب و کار و خدمتکار و حیوان کوچک مثل گوسفند و گاو و مر
غ و چیزهای نهانی و حسودان و مردم درویش و غیبت و بیوتگی و بیرون
و خشم ازین آدمی حضرت دانیال که در باب ششم ثابت این خانه زده است
باید گفت احکام خانه ششم
نقطه ضمیر که آب نصرة الداخلت الذی در سیوم بطریق
رسید و آن بر حق را طلب کرد بیم حق را در دهم یافت و لیکن چون نقطه
بطریق رسید حضرت دانیال اعتبار نمیکنند ما نیز اعتبار نکردیم از رجوع
کردیم بسکن طریق که آب نصرة الداخلت و او طالب آب نقی
الطاهرت و نقی در اول و پنجم بود و نقطه خاک از خانه ششم بود گفتیم که از
بیمار و خدمتکار می پرسی و احکام این را از خانه ششم گفت ازین و نقطه
خاک حالم را که خاک نصرة الداخلت الذی در ششم نجات طریق
رسید از این دار آن شکل معتبر بود باز نجات مطلوب خاک نقی بود
در اول یافتیم و در پنجم تکرار کرده است و در خانه آتش ثابت گفتیم بیمار را

فایده کنند حبوب سوزنی بهوش

و آتش

و آتش وش رسید در برتر شود و بندی و زندانی در خلاصی شود و چیزی دید کاری از
نماید و از مرتبه اعلی بادگی رسد و دون خلعت و مرغ گرفته شود و سایر حیوانات کو
چک بدست اید بالسا بجهت بودن خاک فرح باشد گفتیم که ازین بیشی بجهت
ملکی محبوب خوشحالی دست دهد و گاه باشد یز بد حال باشد و الی ال بجهت حوان
دیگی و برده پس رسد و جدا ازین بجهت مال و شریک تشویش و نقصان رسد
و از غیب محبوب زنی بدست و نکته نیکو رسد و کار بمراد بر اید احکام خانه هفتم از
پرسد که احوال غایب و نیت و با در خانه کس است و حال و نیت و بقلان اعادروم
یا نه و زن فاهم و شریک کنم و جنگ کنم و نیت یا دعوی کنم یا معامله کنم یا مصادر
و انچه بخانه هفتم منسوبست بر جانب حضرت دانیال علیه السلام انجنس یافتیم
که نموده میشود و نقطه آتش قبض الداخل
الذیم با آتش نصرة الخارج رسید در خانه او
اول و ان آتش قبض الداخل نخواهد که در
یازدهم یافتیم که شریک هفتم است و ان آتش در انجا مصر
ضعیف بود لازم از خانه اول باید گفت و از یازدهم تا خانه پنجم که خانه اوست هفت
خانه است پس ضمیر از خانه هفتم است که غایب باشد گفت و مقصد الاشیاء

در هر کتاب این دلایل
ابحد مطلوب ماض نقد الله
فعل خاک قرار

و غیر انها هم برین منوال است سایل گفت بلی الحیاین است پس نقطه حکم آب قبض الدا
خل الذیم در ششم با جتماع رسید و این آب طالب آب عتبه الداخل است و عتبه الدا
خل الذیم بعد درین رمل یافتیم گفتیم که این غایب را خاهی دید بجهت بودن آب
در ششم و نصرة الخارج طالع در آن کس نیست که تو خیال کرده بعنوان محل مرد ییا ا
و معامله مقاطعه بمراد دانیست و جنگ و مصادر نباید کردن که زیان دارد و احوال
غایب میانه است و زن از تو جدا میشود و غایب در آن مقام نیست که تو خیا
ل میکنی و جای دیگر رفته است خواستیم که بنهایت این احوال و نیت نظر
کردیم بجای آب عتبه الخارج زوج آب جماعت دیدیم در خانه هفتم و داد
طالب آب طریق در خانه پنجم یافتیم که زوج آب طریق در خانه آتش
ضعیف بود گفتیم که جزی ضعیف از غایب برسد و از درد واقف شوی بجهت
و جنگ و مصادره ضرر دارد و معامله نباید و زن بمرد و و در مقام دیگر غایب
در مقام دیگر غایب پریشان باشد و صندیر حال بود و بعد از آن اید مطلقا
ما هی جماعت زوج فرح بود که در رمل بنوده و در جای ان زوج حمره بود و زوج
حمره طالب زوج نقره الخارج است که در خانه حلالی بود و دایل بود گفتیم
بیش ازین حال غایب میانه بود و از نقل و حرکت و اقربا نقصان یافته

است مطلقا حالی

است مطلقا حالی زوج آب طریق است و مطلوبش زوج حمره است در یازدهم کو بیم
المال بعد از سپاهی غایب با مدد بود و قوت کرد و مطلوب منقبض شد خاک جماعت
و او طالب خاک طریق است و مکرر یافته در آتش گوییم بعد ازین او را بجهت دوستی و تر
ددی کار با سامان شود و مراد بر اید مطلوب غایبانه آتش با د جماعت بود
و مطلوبش که زوج آب جماعت و زوج آتش جماعت در خانه خاک و ابست کو
ییم ناگاه غایب را از غیب فرقی پیدا شود و در مقامی با ارزنی نهان شود والله اعلم
احکام خانه هشتم اگر سوال از مال غایب و مال و دزد و میراث و برده و مرگ
و کشتن و حمام و آسیا و غرق و غیر آنها بود از منسوبات خانه هشتم بر غایب
میگوید که بدین منوال احکام از اعمال حضرت دانیال علیه السلام یافته که بر کوچک
حکم کرده اند لکنه میشود و از دو برج
اسید که در پنجم است و مطلوب
فرح نقی الخد است
و نقی الخد در جای نیست بجای نصرة الخارج پس از نقطه با آتش نصرة
الخارج قرار یافت نصرة الخارج را بر آتش مسلکش که آتش طریان است حرب
کند حمره حاصل اید و حمره بجای دایره صاحب دوم است بقرینه از اقبال آتش

نقطه آتش قبض الداخل با آب زن

قبض الخارج با آتش عقله یافتیم [marginal gloss: عقله] مطلوب خود را در دوم خود دید پس سوال از مال ا
باشد و تعبیر بودن نصرة الخارج آتش در دوم طیان و انقلاب قبض الخارج را ندیدیم
در هشتم باب نصرة الداخل رسید و نصرة الداخل را با انکیس ضرب کردیم باب حمره
حاصل شد نقطه و غیر مبتدی بود و مطلوب نصرة الداخل که اب نقی الطذات در
اعلی بنود بدین دلیل کویم که خوف و خطر کوف نباشد و مصادر شود و مال غایب
و میراث نیاید و ترک از کار بکند و کشته شدن و غرق شدن نبود و ترک نباشد
و از خام داسیا فایده بنود و مطلوب ماضی نصرة الداخل اب عتبه الخارج در رجابت است
کویم که در ماضی نیز مال غایب و میراث برقرار کرفت بنوده است مطلوب حال را
حکم شده است که اب نقی الطذات و مطلوب غایب نیز او باد فرح است که
کویم که این مال را از غایب و محجوب برده و جوان کوچک فایده برسد و کارش
مراد میسر کردد و مال غایب بزرگ یابد و حال نیکو کردد والله اعلم احکام
خانه نهم اگر پرسند که بسفر بروم یا نه میخواهم که علم بیاموزم یا جدایی کنم یا کاری
دارم و احوال اخرت من چه میشود یا فرو کلاه می اندیشم یا خوابی دیده
ام یا بیعت میکنم نیکی یا کو کنند میخواهم و سایر چیزها که بخانه نهم متعلق است بر
خانه ذکر برین جمله احوال رملی که حضرت دانیال علی نبینا و علیه السلام در

درین مسایل زاده است یا فته موجب می‌نماید این است
نقطه حکم آتش را ندیدیم بشکل عیر مرابی منتقل شد حجت
با انقلاب شد بدین نوع آتش نصرة الخارج را ندیدیم در دوم
بفرح موجبات نقطه ششم و نقطه خارجیت ارکیان که با جزو که صاحب دوم است ضرب کند
عقله زاید کند که صاحب نهم است در ابدیح و خانه سفر است دیگر آتش فرح مطلوب
خود را که آتش نفی است در رمل مکرر دید و در سیم و هفتم و ایضا و باز دهم امده بود
و در نهم قوت داشت و در وتد زایل لیکن دلیل سفر نتواند بود در سایل کفت که از سفر
است و بیک علم مردم دیگر آتش دوم لیکن مرض بسیوم رفت و بالش نقی تیو است
که آتش سفر شبانه است از ان که نقطه آتش بهفتم است و خانه هفتم سفر میانه است
پس از ان آتش نقی گذشته با آتش قبض الخارج که آتش سیوم است و آتش سیوم
آتش نقی و حرکت است و سفر نزدیک دارد نقطه مقام را مطلبید که آتش عتبه ا
الخارج است و شکل سعادت و ان در رمل بنوده و در خانش نقی بود و نقی در نهم
بقوت بود ایمان و دستور و حضرمی از سفر است و علم عاقبتش از تکرار نقی در یا
رز دیم کفتیم که سوال از قوفی که در سفر دارد تواند بود پس نقطه با حکم که یار نصرة ا
لخارج است اندیم در هشتم باد اجتماع رسید و باد عتبه الخارج را میطلبید که در رمل

بنود کفتم بسفر خواهی رفتن یا از مقامی که قصد است داری علم فایده نیست نخواهی امر حت
و جیلا از نزدیکان خواهد و کان نو علامات در احوال اخرت و تشویش نیست بود و
فکر درای تو حسب نیست و خواب تعبیر ندارد و فایده نمیدهد و خواب را فراموش کرده
نمیدانی و عهد و بیعت فایده ندارد و نخواهی کرد و کو کند خواهی خورد بدروغ و هر
چه از منسوبات این خانه باشد حصول نیابد و مهمات و در این سایل بنوعی دیگر ا
نخواهد بود بجهت مانعی یا مرضی از ان سبب که بجای باد فرو عتبه الخارج یا در زوج نقی
امده است و باز زوج نقی باد زوج در خانه هشتم است لیته است و مطلوبش
باز زوج جماعت معدوم است و مطلوب برجا نیست و بجای ان زوج قبض
الخارج است و باز زوج در خانه خالی است و مطلوبش که باد زوج منقلب است که
برجای نیست و برجای ان نقی الذات است و مطلوبش که باز زوج جماعت
و معدوم ماضی یار نصرة الخارجت و مطلوب ان باد اجتماع د تکرار دید
نظر و غیر نا خراست بعضی اوقات که قصد بود کاهی بجهت نفس خود
و خویش و اقربا رسیدن مطلوب و قرض و جمع سیم نا فزا افتد و بعضی او
قات قصد بنود اجتماع [marginal gloss: کهت] اول که نقی سایل است و بار سیوم است مطلوب
منتقل ان اجتماع عتبه الخارج را میطلبد که بجایش اب نقی بود و مطلوب

اب نقی اب عتبه الداخلست در مرکوی نف در زمان مستقبل نیز سفر و علم میسر نیست از نکه اب
در خانه می نف و در زمان گذشتن آتشت و ان و محبوب و مطلوب خود مطلوب غایب نه
آتش آتش قبض الخارج است مطلوب عتبه الخارج است که برجای نیست جزم در این امر باشی
بجهت ملکی امرا از غیب حادث شود که بکوشی و نیابی اگر کسی سوال از یار داشته
کند در مردم بزرگ مثل قاضی و سادات و استاد و مادر و پیش و علمی و رزق و
روزی دیگر و پیشی روزگار و احوال فلک و دستکاری کان زیرا که خانه بهفتم و وتد الا
رض است و خانه دهم وتد السما کفته اند و در کتب مذکور است که اول وتد
شرقیست و چهارم وتد الارض و هفتم وتد غربیست و دهم ونصبات سر خاب کوید
که برین جمله از دانیال دانیال علیه السلام رمل یافتیم در کتب سابق بوده
برین موجب نقطه اب نصرة الداخل که حکمی است برخیزم اندیم او را از میزا
باب عتبه الداخل رسید و غیر مرابی بود حاجت با نقلاب شد انقلاب کردیم
چنین شد اب نصرة الداخل بهشتم باب عتبه الداخل رسید و او طالب
اب طریقست که اب بهشتم است کفتیم که از مال غایب میرسی سایل کفت نه
سوال دیگر دارم عتبه الداخل را که در خانه ضرب کردیم اجتماع حاصل شد
و در اول بود و در پنجم تکرار کرده و در اینجا در شانزدهم سلوک فرد بود یعنی

بعم کاکاه دهست جری هم اکی اذت ازاد تا وسکی دردهم خودلت بعز ولاکاه حمزد
چون نقطه حکم بطاریق میرسد کهم بجای اذت ازاد تا عسکی دردهم خوذ ات بعز ولاکا
ه حیز از نقطه مطلوب کرینذ وکاه ازمحل خانه که ازاد تا وسکی بشمارند دردهم نکی
خوذ باشد و شکل طالع دردهم الت کاه باشد که از نقطه مطلوب حیز وحکم ک
ینذ وکاه باشد که از نتیجه اشکال جواب بر دو دهند وحکم کلی در امدن و
شدن از قرب شکل باشد با شکل صاحب خانه حکم بر حصول کنی وکاهی که
نتیجه داخل باشد وحکم بر ترویج کنی کاهی که نتیجه خارج باشد خصوص نقطه آ
حکم مرکزیت حرب در مرکز هم مقصود شود ور زوج نکرد در واکر اشکال خارج
بدر اید دلیل عدم حصول باشد یعنی مراد حاصل نشود مثلا نقطه اب
عتبه الخارج که در ششم است چون با جتماع حرب کنی طیان مخو نقطه اب د
رمرکز طیان شود نقطه باد مفقود شده باشد واتشی که صد بالا است،
بجای حصل امده باشد داخل خارج شده دلیل عدم حصول بود که بجهت
دولت وبجهت خروج نیک باشد اگر نقطه در سکی فرد زوج شود.
مثلا باد عتبه الخارج در دهم چون بالقبض الخارج حرب کند نقی تولد
کند نقطه باد در محل باد زوج شده باشد کویم ان کار براید توقف اگر نقطه

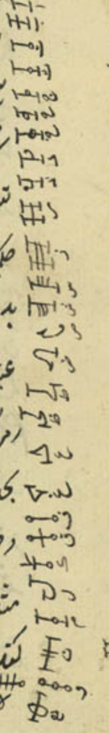

التی در مرکز التی

اتش در مرکز اتش بر خلاف شود مثل لحیان که با سکن خود شی حرب کنی جاعت شود
شود کویم ان کار براید یا در ساعت یا در روز زیرا که نقطه التی اول در مرکز اتش که
تعلق بساعت دارد واحد وایام دارد که زوج شد بدو چندان عدد وعده میدهند
اگر نقطه نصره الخارج باشد چون با لحیان حرب کنی حمره شود کویم که ان کار
براید تا مدت [illegible]
ان کار براید تا مدت شانزده روز یا شانزده ساعت زیرا که اتش طریق هست الت
چون در مرکز اتش زوج شود چندان کوینذ وهمچنین دو چندان شود دوا
دوا در احاد که نقطه اتش باشد ودر عشرات که نقطه باد زوج شود دو چندان
شود ودر مات که نقطه اب زوج شود ودر مرکز اب دو چندان مات کنند
ودر الوف که نقطه خاک زوج کردد ودر مرکز خاک الوف میدهند و چندان
شود ودر سکی حذف ودر سکی غیر فعلیه نیز بطریق دیگر الت اگر کسی از عمر پرسد کم
چه قیمت تو از زوج شدن اب وخاک انچه حاصل اید وچند دیت خارج کن
انچه از صد دیت کمتر باشد عمر سایل بود واگر از امدن کسی سوال کند که
بیرون اید از حدی غیر امکان بیرون امده باشد وچند دیت ازان عدد
باید رفت واگر کسی از عدد وزن ودرخیل لبد وعدوی زاید الوصف پرون سوال

اید محتاج بطریق بصد وبلیت نباشد بلکه همان عدد باید کفت امدیم بر حکم چون
نقطه حکم را راندیم بطریق رسید نقطه از طریق معتبر نبود زیرا که درین زوج
نبود که نقطه را باز دادیم در پس امدیم بشکلی که در سکنی دی بود وآن خاک نصره الدا.
خلست ودر دهم ومراتش عقلست ودرین رمل مکرر بود ودر خانه اتش واب
مطلوبش که اتش فرح است ودر سیم بوده ودر مرکز اب اما ناظر بود بطالع سایل بوده.
تثلیث وعقله بتسدیسی واتش ودر مرکز اب اتصال دارد کویم که شغل وکا
ر بنفع کلی مقرون خواهد شد اما در امزاج ضعف وزحمتی ظاهر خواهد
بود وسلطان ومادر واستاد را ضعف وقصوری خواهد شد ودر فعل مدد نیکو خوا
بحسب مطلوب باضی کویم که بجهت بودن عقل در مرکز موافق زمان که کذشته
همراه دل بود وکاه دلتنگ ومریض بودن وبا اهل علم تیر دد بود وان دوستی
تشویش انجی مدد مستقبل شغل باد قبض الداخل ست وباد فرح را در مرکز
اب دید کویم که تا بعد ازین بجهت شغل تشویش خواهد بود واستاد
سلطان واستاد در مقام امانت باشند وبیماری واقع شود بجهت
برده کسب مطلوب غایبانه خاک نصره الداخلست ومطلوبش خاک
نقی کویم که از غیب بجهت زن وبرده از واسطه شغل وعمل ضرور خواهد بود

تمت کلام

نور احکام خانه یازدهم اگر کسی سوال کند که امیدی دارم براید یا نه
فلانکس دوست یا دشمن یا مرا ایمنی دولت خواهد بود یا نه وسعادت خواهم
از مراد واز امراء وحال پادشاه یا پادشاه را با من التفات خواهد بود یا نه
سرخ ب در مقصد الاحباب اورده است که درین امور از اعمال را نیال
نیک یافته اند بدین منوال نقطه اتش طریق در میزان راندیم
رسید بقبض الخارج در خانه یا دوچه
نقطه اتش در خانه یا دلیل است بر مطلب مال
وسعادت وتوقع امید است زیرا که نقطه اتش حراست که خود را
بدکر اتش رسانند فرصت نیافت رسان محتاج شد بقوت او نباتک
خود را بدان قوت بجای خود رسانند بغیر از باد نیافت خود را بدانجا
انداخت دیگر قبض الخارج در یازدهم خود تکرار کرد که خانه شانزدهم او
با جماعت زوایم همان قبض الخارج تولد کرد وآن وزن محل یازدهم خود را
ازین تکرار وخانه یازدهم خانه امید است بدانکه خانه اول را شرکتی هست
با پنجم بحسب طبیعت در ضمیر وحکم دوم را با ششم وسیم را با هفتم مناسبت
وچهارم را با هشتم وپنجم را با نهم وششم را با دهم وهفتم را با یازدهم وهشتم را

باو و از دهم اما بحسب نسبت اول را با هفتم مناسبتی هست زیرا که اول را
گفته اند که مقصد اشیاست و هفتم را نیز چنین گفته اند و دوم را با ششم
نسبت کرده اند که هر دو خانه مالست و خانه سیم با نهم که هر دو خانه نقل و
حرکت است یکی دور و یکی نزدیک و چهارم را با دهم نسبت کرده اند که هر
دو خانه مقام اند یکی مقام حاضر و یکی مقام غایب و هر دو مقصد یکی نزدیک
بتوان یکی بتواتر بجبر بتوان همچنانکه کسی گوید میانه امن و فلان چه نوع
خواهد بود و از اول و هفتم گویند هشتم را با چهاردهم دوم که هر دو با ملاکت
در خانه تعلق دارد یکی خانه موت و یکی حیوة هستند یکی موت غایب و یکی حیات
غایب و چهاردهم حیات غایب و هشتم موت غایب یکی دلیل بدی
روح و دیگری دلیل عافیت اوست دیگر خانه چهاردهم خانه یار است
و او گواه خانه دوم است و خانه هشتم خانه مال و میراث است
غرض ازین کلمات آنکه نقطه شکل قبض الخارج که صاحب پنجم است
رسیده و او و دو گواه یازدهم است و یازدهم خانه امید است و سعادت است
دوستان است و دیگر آتش قبض الخارج طالب آتش عتبة الداخل
که پنجم یا نزدهم و نیز شرکتی دارند بحسب طبیعت که هر دو آبی اند

و عتبة الداخل از پنجم بیرون می آید بسبب ضرب زیرا که حمره را با قبض الداخل
زنی عتبة الخارج تولد کند دیگر در خانه قبض الداخل آمده است اما با لحیان
ضرب کنیم فرح تولد کند و از خانه اول تا فرح در یازده خود است بغیر وی بعد
از آن نقطه حکم را که با طریقت راندیم بیار قبض الداخل رسید در اول
یازده تولد آن بود در خانه فرح زوج نصرة الداخل مطلوب شد اب انکیس بود
در خانه که او سقط بود و زوج نیز مبدل میشد گوییم که از دوستان مراد
میانه بود و امید در توقف افتد و از مال پادشاه فایده چندان نباشد
و بجهت ملکی دوستان بر گردن و اگر اب طریق بر انا در هفتم با جتماع
رسید و در مرکز خود وسط اب اجتماع که اب عتبة الداخل در جهت و در رمل
هفتم با جتماع رسید و در مرکز خود وسط اب اجتماع که اب عتبة الداخل
در رمل ظاهر گشت برین دلیل گوییم که مراد و از دوستان بتوقف بر ابدا
پنهان از آنکه عتبة الخارج در باطن از رمل منور که از رمل قبض الداخل
با شکل حمره دوم پیدا میشود و لحیان در ششم خود و دوازدهم اجتماع
می افتد درین رمل دیگر این نقطه اجتماع در طول که عبارت از تحصیل
ابتماعست در امهات اب بیاض میشود و بیاض را که با نصرة الداخل

نهم عتبة الخارج میشود که چهارم بیاض باشد در دایره دلیل التنکی باشد مطلوب
حاصل زوج انکیس بود در مرکز مصارق و سقط گوییم که تا پلشی ازین از دوستان
امید مال پادشاه فایده خوب نبود و یاران موافق نبودند مطلوب مستقبل زود
خاک بیاض است در خانه سیم گوییم بعد ازین مراد از مال پادشاه و دوستان
و سعادت بهر تمام خواهد بود و امید بر آید مطلوب غایبانه که زوج باد انکیس
است و زوج باد عقله را در هشتم دید در مرکز مخالف گوییم که از غیب یکی از
دوستان تراوش رسید و کارشان تباه کرد و از مال پادشاه نقصان
یابی والله اعلم احکام خانه دوازدهم اگر کسی سوال کند از دشمن و چهارپای
بزرگ و یا از بندی و زندان و علتهای کهنه و آفت و زنان قدیم بکنند و حیله و چاه
و مکر و مدعی و غلام مدعی و کینه و امر او نقل و حرکت پادشاه و احوال کشته
شده خودوان و خاله و سفر بد و شغل و عملت اوران و خوف فرزند و زن
و غلام و خم و بیماری و کار و اسیر او سرای سر راه و مرکب فرزندان و خوف
معشوق سر خواب از رمل اعمال حضرت وانیال که طلب کرده است انچه یافته
است که برین موجب رمل زده اینست
و حکم کرده است نقطه آتش قبض الخارج
بیاض

خیر است راندیم در چهارم با آتش لحیان رسیده
و آتش در چهارم خاک انکیس پنجم شده است و در پنجم دلیل بیماری چهارپا باشد
و بودن دشمن زیرا که آتش ضد خاکست بلکه آتش لحیان باد حمره مطلوبند
بحیثیت المجوهر از آنکه آتش خفیف مطلق است و خاک ثقیل مطلق و گره
ازین رو نقطه در خانه هم دو واقع اند دیگر آتش شکل خارجیت و خاک
شکل داخل و یکی سعد و یکی نحس است بدین دلیل مخالفت
پنهان باشد که ظاهر شود در دشمن و اگر انکیس را قبض الخارج که شکل آتش است
ضرب کنی نقی تولد کند و نقی نقطه خاک ششم دارد در ششم او انکیس است
از تمکینی و انکیس نیز با نقی بکشش شش است پس دلیل بر بیماری
و دشمن و چهارپای کنند دیگر لحیان را با بیاض ضرب کنیم قبض الخارج
تولد کند و او در دوازدهم رمل حکم را است که با نزدهم باشد از خانه
مضروب فیه بحسب تکرار و دیگر آتش لحیان طالب آتش نصرة الداخل
رجعت و او در رمل نیست و برجای او زوج آتش عتبة الداخلست و
نقطهای عتبة الداخلست همه نقطها هفتم است و هفتم ضد او است
و دیگر مطلوب انکیس نیز در دوازدهم بحسب تکرار از آن خانه
که انکیس در دوست زیرا که از پنجم و ششم هم بر توالی شانزدهم و دوازدهم

دهم است بدین دلیل نیز سوال از دشمن بود و چهار باطن بزرگ ...
گفته است که بلی چنین است پس نقطه حکم که آب قبض خارج است را در نهم
و در هفتم رسید در ساکن خود مطلوب خود را که آب اجتماع است در ششم و
نهم رمل یافتیم که دشمن است وکرره بسیار است و اکنون در ششم زیرا
که آب اجتماع در ساکن خود بود و در خانه آتش تکرار داشت بعضی اوقات
غیر مبتدی بود و بعضی و بعض اوقات چهار بار افتاده بود و از چهار بار فایده
رسید و از علت تشویش بود و سفر دریا کرده شود و سفر بی وطن واقع شود
و از فال و خانه در سیر سوال مراد بود و دیگر آنکه نقطه بهفتم رفت و به ششم
رسید بحسب سیر طول حکم شد و بحسب سیر عرض که بهفتم و ششم منتهی شد
و هفتم را حکم شده است و ششم را حکم نشده بباید دانست که نقطه قوی را
باید دید نه ضعیف را مطلوب ماضی آب بیاض بود و مطلوبش آب
قبض الخارج است و بیاض در باطن بود و در خانه سیزدهم گویم ترا یعنی
ازین قصد دشمن و چهار بار بی نبود و لیکن از چهار بار بی مراد بوده
و است و اگر طلب شوی میسر شود و مطلوب مستقبل فاکت عقله است
که مطلوبش فاکت قبض الداخل باشد و در خانه ذلیل است
چون فی الف بود گفتیم که بعد ازین از دشمن خدر اولی که ضرره

الح

(حاشیه: ... غیر ... مطلوب ...)

غیر ... بار بای بزرگ نقصان مصور است که خواهد بود و مطلوب غایب
بار نصرة الخارج مطلوبش بار اجتماع که در ششم و نهم موجود است گویم که بعضی اوقات
از غیب شرا مدری رسید و از ملازم و اهل علم در کار دشمن در چهار بار تدبیر سود
دارد و علت و مرض را دوا میسر شود فایده در احکام کلی بطریق سیر نقطه از
نقاط است که نه سرخاب گوییم که در پن باب از امثال دانیال علیه السلام
رملی یافتیم نقطه ناری میزان ... راندیم از عقله لحیان رسید
بمیزان بود ... و نقطه حکم که فاکت ... بود راندیم آن نیز
بخاک فرح رسید و هر دو غیر منزل الحیت الحتیاج با نقلاب شد انقلاب
کردیم چنین شد ... و سیوم ...
~~شماره کند ...~~ ... ~~ده خانه که نقطه تمام علی شود غلبه~~
~~... حکم رمل مثلا نقطه آتش نصرة الخارج ...~~
~~الطلب ... گویم امثال سال نفع است ... از فعل~~
~~و اهل حکم ... ال کند زیرا که نقطه آب اجتماع خانه اعتدال میکند~~
~~پس نقطه ... ماه را ... حال مال و ...~~
~~... از مال و ... غایبان ...~~

آتش راندیم در سیوم بقبض الخارج پیوست چون آتش را باشد و
ناظر باشد حکم او معدوم است و دیگر هر نقطه که از میزان بالا رود هر نقطه که
پیوندد و او طالع است یعنی طالع سایل خواه آتش اول و خواه آتش دوم
با آتش سیوم تا آخر آتشها و باد و آب و خاک نیز همه همچنین باشد از ین
قیاس باید کردن دیگر نقطها را دور رسیده رود و اگر دور را آتش تمام شود
از آتش باید گفت و اگر از آب تمام شود از خاک باید گفت و اگر از خاک گرفت
تمام شود از آتش باید گفت از عدد هر نقطه که تمام شود از آتش باید گرفت
از عدد نقطه دیگر باید گرفت و اختیار کردن فایده در احکام غالب و مغلوب
اگر کسی سوال کند که بجنگ میروم یا آنکه کشتی میگیرم و یا شطرنج می بازم
یا غیر اینها به بایی که کدام غالب
می آید رملی بدین جهت کشیدیم : ...
این نقطه اول اعتبار بطالب : ...
میکنیم و نقطه دوم را بمطلوب ...
میکنیم یعنی یکی را سایل گوییم و یکی را مسئول سایل است پس هر دو نقطه را
ببالا بریم ببینیم که کدام نقطه در مرکز خود موافق واقع است و مطلوب

هر دو را میگوییم از ناظر و ساقط در مرکز موافق احتیاط کنیم و غالب و مغلوب
از نجا گوییم و این فقیر برغم خود دانسته است که نقطه اول بسایل تعلق را
دارد و مطلوب تعلق گفته اند و شاید قریب و بعید گران دوم و سیوم و پنجم و هفتم
از نقاط عمل کرده است دیگر درین رمل عقله در میزان بود و نقطه فاکت او را
ببالا بردیم بخاکت طریق پیوست در پنجم بود اگر از فاکت طریق اختیار کنیم
هفتم او نقی میشود و نقی در رمل موجود است در مرکز موافق و غیر موا
فق و مطلوب خود را دید بخلاف طریق گوییم که دشمن غالب است اگر از میزان
خاکت عقله را اعتبار نیست لازم بجای طریق که بتر دهم است باید رفت و دید که
عقله بود پس فاکت عقله اعتبار دهیم که طالب فاکت قبض الداخل است
و فاکت قبض الداخل در مرکز موافق واقع شده است چون هفتم نقطه
عقله طریق بود این حکم برعکس اول واقع است اما نقطه فاکت طریق
از پنجم منتقل بچهارم شد و نقی پیوست و نقی مطلوب خود را دید در
مقام مثلث در نهم و درین حال نقطه مدعی فرح ملحق شود و او در رمل نیست
بجای فاکت او فاکت عقله است گوییم که مدعی بهر طرف شد مدعی دیگر بجای او
پیدا شد با آنکه دلیل سلطان باشد که چند بار جنگ کردند و گاهی غالب

(حاشیه: و ناظر قریب البعید ... بران گواه گرفته اند و مطلوب هر یکی را دیده است و بیران ...)

امد وگاهی مغلوب شدند بنوعی دیگر لشکر خود بکبر رانند و جنگ کنند بمراد برسند چون
نقطه مدعی و مدعیان غلبه در مرکز و نظر برابر باشند اما مطلوب مدعی در روتد
واقع شده و خاک قبض الداخل در مرکز غیر موافق اما بحساب شکل حکمش نوعی
دیگر است زیرا که قبض الداخل در مسکن خود است و عتبه داخل در ششم خود است
اما این اعتبار نمیکنند پس مدعی که سایل است غالب شود بر مدعی غلبه که نفس مسئول است
غالب اید فایده در طالع سایل اگر کسی رمل از برای نوروز زند و گوید که
امسال طالع این اقلیم چونست یا طالع من امسال چونست و چون خواهد بود رملی کشیدیم
برین ترتیب این نوع ... حاجت بانقلاب شد اینچنین شد با
رمل اصل ضرب شد ... آتش میزان که حکمت ببهوم منتهی شد در اصل
بعتبة الخارج بالخارج در انقلاب بنصرة الخارج بخش اقلیم از هفت نقطه بکنند در هر کدام
که باشد از آتش و باد و آب و خاک بخش اقلیم با آتش لحیان اول متعلق بزحل و اگر از
شکل گویم اقلیم دوم از مشتری که لحیان متعلق بمشتری است اما اعتبار با اول
بانصرة الخارج اقلیم دوم قبض الخارج اقلیم سیم عتبة الخارج اقلیم چهارم عقلة اقلیم
پنجم فرح اقلیم ششم نقی الخد اقلیم هفتم بخش اقالیم و نقاط باد همه را اقلیم اول
باد نصرة الخارج اقلیم دوم باد اجتماع اقلیم سیم باد عتبة الخارج اقلیم چهارم

ز ز

باد قبض الداخل اقلیم پنجم باد فرح اقلیم ششم باد عتبة الداخل اقلیم هفتم دیگر از
نقطه آب و خاک نیز برین ترتیب بود تا عتبة الداخل که اقلیم هفتم است
بباید دانست که هر نقطه که ببالا رود از میزان از نقاط آن نقطه را طالع باشد
آن نقطه را اقلیم هفتم اول گیرند و دوم را اقلیم دوم تا هفتم او را اگر نه
اینچنین باشد راست نمی اید زیرا که ضمیر و حکم از دو نقطه است که در میزان
حاضر میشود و گاه آتش و گاه باد و گاه آب و گاه خاک میشود دیگر چون نقطه
بالا رود و بهر خانه که رسید آن خانه طالع است بهار را اعتبار میکنیم اگر نقطه باد
باشد و در خانه آتشی اید اول بهار خشک باشد وقس علی هذا دیگر از آن
خانه سیم نقطه سه ماه بهار بود و سه نقطه و سه نقطه دیگر سه ماه تابستان
و سه نقطه دیگر سه ماه خزان و سه نقطه دیگر سه ماه زمستان تا دوازده خانه
تمام شود و در شانزده خانه رمل گاه باشد که ماه اخر از سال باشد در
شانزدهم افتد بطریق سیر بروج بطریق شمار نقاط آتش و باد و آب
و خاک رود چنانکه نقاط حکم که بالا رود و بهر جا که رسید حمل است و دوم
ثور و سیوم جوزا و چهارم سرطان شماره کنند تا دوازده خانه که نقطه
تمام میشود فایده امدیم بر سر حکم رمل مثلا نقطه آتش نصرة الخارج منتهی شد

واو با اجتماع اقلیم را طلب میدارد گوییم امسال سال نفع است و بمراد رسند
مردم از فعل و حرکت و اهل علم و هوا با اعتدال گذرد زیرا که نقطه آب اجتماع
خانه اعتدال میکند پس نقطه باد مانند هوا گرم و تر میکند و در حال
و معامله قوت مردم از مال و معامله بهره مند گردند و غایبان
بمراد رسند و در بعض اوقات کیسه مردمان را از جهت بزرگان دعوی است
نقصان رسد زیرا که باد عتبة الخارج در شانزدهم واقع است که مرکز خفی
است حال نقل و حرکت و منسوبات او سیوم نیکو است و مراد که باد عتبة
الخارج مطلوب خود را اندید حال ملک و بیدار و مقام و کشت و کار نیکو
زیرا که قبض الداخل در چهارم موجود نیست و بجای ان عتبة الخارج
واو در مرکز غیر تکرار در اثنت و مطلوبش هم موجود نبود دلیلست بر
خرابی ملک و زراعت حال فرزندان و مطربان بر ضعیف بود و گرانی
نرخ و دانهای دلیلست بر گرانی نرخ و نیکی و بدی حال فرزندان
و زبونی حال مطربان زیرا که باد فرح در دوازدهم واقع شده است و مطلوبش
در خانه خاک مقصود است حال بیماری و کسب و کار عتبة الداخل با
عقله برجا پیش بود در اینجا اعتبار کردیم و گفتیم که کسب و کار بمراد است

و اگر فرح را او نداند و تند ید اما بیماری از و باشد قبض نکم سایر
منسوبات خانه ششم را نیز حکم نکنند بطریق نسبت نقطه در خانه
حال زنان و انبازان و غایبان باد طریق را دیدیم و او بار جره
را دید در باز دهم پس میانه باشد دلیلست که نکاح و معامله و معاملات
داران را احوال میانه گذرد و سایر منسوبات را برین طریق حکم کنند
حال مال غایب و مال میراث و مرگ و خوف و خطر و قتل و غرق در
لیلت باد حمره است بر مرگ و قتل و میراث بر سید و اگر بر سید و سختی
و دشواری و غرق کشتیها بود زیرا که باد نصرة الخارج با مطلوب
میطلبید که در ششم دید در مرکز مخالف حال سفر دور با تمام رسند
ابتدا و دوران بیان میکنیم و میگوییم که حال سفر نیکو نیست و علم
و منسوبات سفر را پادشاه و شغل و عمل صحبت زیرا که جای
قبض الخارج اجتماع بود و آب اجتماع آب عتبة الخارج میطلبد در
شانزدهم رید در مرکز موافق امرا و عساکر و خزینه پادشاه
و تا اینجا بمراد است مثل خانه دهم حال گوید حال دشمنان
و چهارپایان بزرگ نیکو نیست زیرا که آب عتبة الخارج آب

نیز حکم کنند زیرا که باد
اب قبض الخارج را اندید
حال باد رشه

نصرة الداخل اند بد دلیلست بر هلاک چهارپایان و تلف دشمنان فایده
در احکام دزد و برده اگر کسی سوال کند که درین مقام جماعتی هستند به پاس دزد کدام است
باید که رملی بزند و نقطه رمل بیالابر و از دست که توالیست بگیر و تا نقطه هفتم
به ترتیب انجا که اخر شود هر نقطه طالبی که مطلوب طالب خود را در مرکز موافق
دیده انکیس باشد به تخصیص که شکل قبض الداخل یا عتبة الخارج باشد اگر مطلوب
در مرکز غیر موافق باشد یا ساقط باشد دزد نباشد همچو بیاض دزد در خانه پنجم
غرض انکه قوت و ضعف ملاحظه کند فایده در اشکال نشره و ملبوس دزدش
از هفتم نقطه گوید مال دزد از هشتم نقطه گوید نقل و حرکتش از نهم نقطه معاشش
از دهم نقطه جامه اش دزد یا از دهم نقطه کسب او و از دوازدهم نقطه مقصدش
از سیزدهم نقطه فرق او و از نقطه شانزدهم چهاردهم سفرش از نقطه
پانزدهم شغل و عملش از نقطه شانزدهم امیدش از نقطه هیوریم یعنی
اول دشمن از چهارپای او از نقطه هجدهم یعنی دوم چهره دزد را از خانه
هفتم ببینند که چه نقطه است اگر آتشی فرد باشد مطلوبش را ببینند که در کجاست
اگر در خانه آتشی باشد و ناظر زرد چهره ایست که بسرخی گراید و سرش سوخته
باشد یا داغی نهاده باشد شخصی باریک اندام کشاده ابرو و کشاده روی با

ال اده او ط

کند الله اعلم [illegible] ندارد و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در برخواستن و هنوز راست
نشده [illegible] باشد خلافست و اظهر آنست که برمیگردد و سجده [illegible] بعمل آمده
و اگر بعد از بحول الله و قوته [illegible] شک کند در سجود ملتفت نمیشود و اگر کسی بعد
از سر برداشتن از رکوع یا سجود شک کند در ذکر یا در [illegible] بقدر آن یا دا
[illegible] که در حقیقت انها داخل [illegible] اعتبار ندارد و اگر شک کند بعد از
سر برداشتن از سجود که آیا حقیقت [illegible] آمده است یا نه در [illegible]
که حقیقت سجود بان حاصل میشود [illegible] خواه از شک بعد از دو سجده
باشد یا در میان دو سجده خلاف [illegible] سجده [illegible] خلاف [illegible]
اشکال است و اظهر آنست که تدارک میکند و اگر اعاده نماز نیز بکند خوب
اولی باشد و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در خواندن تشهد اظهر و اشهر آنست
که اعتبار ندارد و اگر شک کند در تشهد بعد از [illegible] السلام علیک ملتفت
نمیشود و اگر در اثنای برخواستن شک کند محل خلافست و اظهر عدم التفات
و شاید اعاده اولی باشد و اگر [illegible] شک بعد [illegible] و بعد از آن
[illegible] که آن [illegible] اگر آن [illegible] باشد مانند تکبیر احرام و
رکوع و دو سجده [illegible] باطل [illegible] اعاده میکند و اگر [illegible] باشد ضرر ندارد
و اگر بعد از [illegible] از محل [illegible] و آن [illegible] که در آن شک [illegible] است
بجا آورد [illegible] آنست که نمازش باطلست و اعاده میباید کرد و [illegible] بعد از فا
رغ شدن از نماز [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] اعتبار ندارد
و اگر شک کند که آیا از برای نماز [illegible] نیت [illegible] کرده یا نیت عصر [illegible]
گفته اند که اعاده میکند و اظهر آنست که شکش اعتبار ندارد خواه در اثنای
نماز باشد و خواه بعد از فراغ

در بیان متفرقات احکام شک
و سهو است و در آن چند بحث است

انکه نماز احتیاط حکم نماز اصل
دارد در شرایط یا طهارت باشد و رو بقبله و عورتش پوشیده باشد و سایر

احکام و باید که نیت کند و احوط آنست که بزبان نیت نکند و در دل قصد
کند [illegible] رکعت یا دو رکعت نماز احتیاط میگذارم برای رفع شک ظهر مثلا برای آنکه واجب است
از جهت رضای خدا و تکبیر احرام بگوید و حمد تنها بخواند و سوره نخواند و بدل
سوره تسبیح نخواند و قول اقوی تسبیح ضعیفست و ظاهر قنوت ندارد و تشهد
و سلام می آورد و احوط آنست که نماز احتیاط را بی فاصله بجا آورد
و در میان آن و نماز اصل چیزی حایل نشود که اگر حایل شود بسبب بطلان
نماز شود مانند حدث و گشتن از قبله و حرف زدن عمدا و اگر سهوا [illegible] گوید
اولی آنست که دو سجده سهو بجا آورد و هم چنین احوط آنست که منافی میان
نماز و اجزائی که فراموش شده و بعد از نماز بعمل آمده مانند سجده و تشهد
بجا نیاورد و اگر حدثی در میان اصل و نماز احتیاط یا اجزای فراموش شده
واقع شود و ضرر [illegible] و [illegible] احتیاط و اعاده نماز نیز بکند و هم
چنین در هر مبطلی که بعمل آید احتیاط را [illegible] جمیع مبطلات نماز [illegible] شده
اند اگرچه اظهر عدم بطلانست

انکه شک [illegible] اعتبار دارد دیگر
هر دو طرف آن مساوی باشد و اگر ظن بر یک طرف غالب شده باشد بان عمل میکند خواه
در دو رکعت اول [illegible] باشد و خواه در دو رکعت آخر و خواه در عدد رکعات
باشد و در افعال بنا بر مشهور و بعضی گفته اند که در دو رکعت اول علم
میباید و ظن کافی نیست و اگر در دو رکعت اول ظن [illegible] اعاده نیز
بکند اولی است پس اگر شک کند در میان دو و سه باشد و ظنش بسه غالب باشد
دو رکعت دیگر میکند و اگر بسه غالب باشد یک رکعت دیگر میکند و نماز احتیاط
نمیکند و اگر میان سه و چهار [illegible] باشد و ظنش بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر
میکند و اگر بر چهار غالب [illegible] باشد سلام میگوید و چیزی بر او نیست و اگر در [illegible]
صورت سجده سهو بکند احتیاط [illegible] [illegible]
بد نیست و اگر میان چهار و پنج [illegible] باشد و ظنش بر چهار غالب باشد سلام

میگوید

میگوید و اگر بر پنج غالب شده باشد نمازش باطلست مگر انکه بعد از چهارم بقدر تشهد
نشسته باشد که احوط سلام گفتن و اعاده است چنانچه پیشتر دانستی
لیکن [illegible] آنست که اگر شک کند و بعد از [illegible] ظنش بیک طرف غالب شود
عمل بظن میکند چنانچه دانستی

لیکن [illegible] کسی که شک کند بسیار [illegible]
[illegible] است [illegible] که اگر شک در فعلی کند هر چند وقت آن فوت نشده باشد تدارک
نمیکند [illegible] و اگر شک در عدد رکعتها باشد بنا بر اکثر میگذارد مگر آنکه
اکثر [illegible] باشد که بنا بر اقل میگذارد مثل آنکه در نماز صبح شک کند میان دو و سه
بنا بر دو که صحیح است میگذارد و اگر در [illegible] سجده [illegible] بنا بر او
واجب نیست و اگر [illegible] شک کند [illegible] مشهور [illegible]
مشروع [illegible] است و اگر در میان نماز [illegible] نکند [illegible] اکثر [illegible]
بکند [illegible] آنست که نمازش باطلست و اما حد [illegible] او [illegible] حد رسد
او را کثیر الشک گویند شرعا محل خلافست و اکثر حواله بعرف کرده اند یعنی القدر
شک کند که در عرف گویند که او شک بسیار میکند و این اقوی است و بعضی گفته اند
که در سه نماز پی در پی شک کند یا در یک نماز سه شک کند و از بعضی احادیث ظاهر میشود
که اگر [illegible] بر لفظ [illegible] که در هر سه نماز [illegible] شک کند او کثیر الشک است و چون
سه نماز پی در پی شک [illegible] از آن حکم بیرون می آید و در این مسئله خلافست [illegible]
که بسیار [illegible] باعث حکم کثرت شک میشود یا میباید [illegible] که حکم
مترتب شود و از نماز احتیاط [illegible] سجده [illegible] اعم از [illegible] یعنی
بنا بر قول اخیر اگر شک بسیار کند که بر یک طرف ظنش غالب [illegible] یا بعد از
تجاوز از محل شک کند یا در [illegible] شک کند باز کثیر الشک است و در این
مسئله [illegible] اشکال است و احوط آنست که [illegible] اگر شکی [illegible] نماز [illegible]
احتیاط یا سجده سهو [illegible] بجا آورد و اگر [illegible] در [illegible] محل [illegible] نکند و ا
حتیاط [illegible] اعاده کنند و اگر کثیر الشک [illegible] رفع شک کند [illegible] بجا آورد و

بعد از کذشتن از محل آن فعل بخاطرش آید که انرا بکند اولی است اگر رکن باشد
اولی آنست که نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند و اگر غیر رکن باشد نمازش
صحیح است و اگر سجود و تشهد باشد بعد از نماز بجا آورد با سجده سهو
ضمنا و اگر رکعت باشد و منافی بعمل نیاورده باشد که عمدا و سهوا مبطل
باشد مانند حدث آن رکعت را بجا آورد و اگر منافی بعمل آورده باشد
نماز را اعاده کند اینها حکم کثیر الشک نبود و اگر کسی سهو بسیار کند که اکثر
فراموشی کند بعضی گفته اند که او حکم کثیر الشک ندارد و سهو و شک که بکند
احکام آن بعمل می آید و این اقوی است و بعضی گفته اند که او نیز حکم کثیر
الشک دارد و دلیلی در سهو بعمل نمی شود که کثیر السهو نیز اعتنا نکند باشد
و لیکن همه اتفاق دارند که اگر فعلی فراموش کند که رکن است نماز شخص
باطل است اگر وقتش گذشته باشد و اگر وقت باقی باشد انرا بجا می آورد
خواه رکن باشد و خواه غیر آن و اگر فعلی را فراموش کند که باید که تدارک باید کرد
مانند سجده و تشهد بعد از نماز بجا می آورد و لیکن ... که سجده سهو از او
ساقط میشود و اظهر و اولی آنست که سجده سهو را نیز بجا آورد
لیکن اگر نماز احتیاط یا افعال فراموش شده که تدارک باید کرد یا سجده سهو فراموش کند
هر وقت که بخاطرش آید بجا می آورد و نیت اداء و قضا ظاهرا در کار نباشد و اگر در فعلی
شک کند و وقتش باقی باشد و فراموش کند تدارک انرا تا وقتش بکند و اگر رکن باشد اولی
آنست که بعد از اتمام نماز را اعاده کند و اگر فعلی باشد که بعد از نماز تدارک باید بکند
اولی آنست که تدارک کند و اگر سجده سهو داشته باشد بکند و اگر شک کند در
فعلی که وقتش باقی باشد و باید که آن فعل را بکند و باز شک کند که آیا بکرد آنرا یا
نکرده اظهر آنست که اگر وقت باقیست باید که بکند و اگر اعاده نماز نیز بکند
خوبست که اولی باشد   اگر در نماز احتیاط یا سجدهای سهو یا افعال
فراموش کرده بعد از نماز شک کند که آیا انها را بکرده یا نه اظهر آنست که

واجبست

واجبست که بجا آورد و اگر در رکعات نماز احتیاط یا در افعال آن یا در
عدد سجده های سهو یا در افعال آنها یا در اجزای افعالی که تدارک میکنند شک
کند مشهور میان علما آنست که التفات بان شک نمیکنند و بنا بر طرف صحیح
میگذارند و ظاهر انکه شک کند میان دو رکعت نماز احتیاط که یک کدام
بنا بر دو میگذارد و اگر شک کند میان سه بنا بر دو میگذارد که صحیح است
و اگر در رکوع یا سجود شک کند و وقتش باقی باشد تدارک نمیکند و اگر در سجده های
سهو میان یکی و دو شک کند بنا بر دو میگذارد و اگر میان دو و سه شک کند بنا
بر دو میگذارد و اگر ... باقی باشد بجا آورد و اعاده نیز بکند اولی است
و اگر کسی یقین داند که شکی در نماز کرده که موجب نماز احتیاط بوده و شک کند که آیا
شک میان سه و چهار بوده یا دو و چهار گفته اند که هم دو رکعت ایستاده میکند
و هم دو رکعت نشسته و از حدیث بسیار معتبر مستفاد میشود که اگر کسی
شک کند در نماز که موجب اعاده نیز نباشد ... آن شک اعتبار ندارد
و اکثر علما قایل شده اند با ... و اگر شخص نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند
و احوط است   دیگر اگر یقین داند که سهوی در نماز کرده و نداند که
سهوا و در سجده سهو ... یا در تشهد احوط آنست که هر دو را بجا
آورد و دو سجده سهو بکند و اگر نداند که رکوع کرده یا یک سجده اولی
آنست که هر یکی را با سجده سهو بکند و اعاده نماز نیز بکند   دیگر اگر فعلی
از افعال نماز احتیاط یا سجده های سهو را فراموش کند ... و بعد خاطرش
آید که وقت آن فعل باقی باشد تدارک میکند و اگر بعد از گذشتن وقت بخاطرش آید
احوط در نماز احتیاط آنست که احکام نماز اصلی را در آن رعایت کند از تدارک
مافات و سجده سهو و در سجده فراموش شده اگر بعد از سر برداشتن بخاطرش آید که فعلی
از افعال واجب آن بجا نیاورده است تدارک ... و اگر در تشهد بخاطرش آید که
جزوی را بجا نیاورده است بجا آورد و در سجده های سهو اگر بخاطرش آید که ...

سهو ترک کرده است باز دیگر بکند و اگر بخاطرش آید که یک سجده ترک کرده است
اگر پیش از شروع در تشهد بخاطرش آید انرا بجا می آورد و اگر بعد از شروع در
تشهد باشد احوط آنست که انرا بجا آورد و باز دیگر سجده ها را اعاده نیز بکند و
اگر واجبی از واجبات سجده سهو فراموش کند اگر پیش از سر برداشتن بخاطرش
آید بجا آورد و اگر بعد از سر برداشتن بخاطرش آید احوط آنست که سجده ها را تمام
کند و اعاده نیز بکند و شک در سهو ... در سجده سهو ملتفت گردد لازم نمیشود
شک ماموم با امام یا تبعیت دیگری اعتبار ندارد و عمل بیقین او میکند
مثل آنکه امام شک کند میان سه و چهار و ماموم جزم داشته باشد بسه ... که
امام ... شده است باید که امام ... مطلع گرداند ...
... اگر ... امام ... که او جزم ... دارد ... بر امام واجبست
که بقول او عمل ... ماموم ... و ...
... ظن حاصل شود ... اگر ماموم شک کند میان یک و دو ... امام
یقین داند که دو است تابع امام میگردد و شک خود اعتنا نمیکند ... اگر یکی
از ایشان شک داشته باشد و دیگری ظن مشهور و اقوی آنست که صاحب شک رجوع بصاحب
ظن و اگر یکی از امام و ماموم یقین داشته باشد و دیگری ظن مشهور آنست که صاحب
ظن رجوع بصاحب یقین میکند و در این صورت بعضی از متاخرین ... گفته اند با آنکه
از هم جدا میشوند و صاحب ظن بظن خود و صاحب یقین بیقین خود عمل میکند و
اگر هر دو یقین داشته باشند هر یک بیقین خود عمل میکنند مثل آنکه امام یقین
دارد که سه رکعت کرده و ماموم یقین دارد که چهار رکعت کرده است از یکدیگر
جدا میشوند و امام تشهد میخواند و سلام میگوید و ماموم قصد انفراد میکند
و بر میخیزد و دیگر رکعت دیگر میکند اگر هر یک ظن بر خلاف مظنون دیگری داشته
باشند ... میکنند و هر یک بظن خود عمل میکنند و اگر هر دو شک داشته باشند
خالی از این نیست که شک ایشان ... موافق یا مخالف ... در شک ...

امام

امام با ماموم شریک ... در میان سهوهای این جهت ... خالی از این نیست که ماموم
متفق اند در شک یا مختلف اما اول که متفق اند اگر شک ایشان ... باطل
مثل شک میان یک و دو نماز را از سر میگیرند بجهت ... و اگر ...
... این احکام میکنند مثل آنکه همه شک کنند میان سه و چهار بنا بر چهار
میگذارند و نماز را تمام میکنند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکنند و فرق
نیست که اگر نماز را ... و ...
مختلف باشند و امر مشترک داشته باشند پس ... رجوع باین امر مشترک میکنند
و نماز را تمام میکنند مثل آنکه امام شک کند میان دو و سه داشته باشد و ماموم
میان سه و چهار پس بنا بر مشهور آنست که ... در ...
بنا بر سه میگذارند و نماز را تمام میکنند بدون نماز احتیاط ... و اگر امام
شک میان دو و سه داشته باشد و ماموم میان سه و چهار ... امر مشترک
میان سه و چهار ... بنا بر چهار میگذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز نشسته
میکنند و اگر در این صورت اعاده نیز بکنند ... اولا باشد
... ماموم ... اختلاف داشته باشند اگر امر مشترک در میان
... رجوع بان میکنند مثل آنکه امام شک کند میان ... از
... شک کند میان ...
... و اگر امر مشترک ...
... و اگر در ... صورت ... باشد اولا است ...
... احکام ... شک ... در رکعات نماز ... باشند
یا در افعال ... شک ... باشد
مشهور میان علما آنست که اگر امام کاری بکند که سبب سجده سهو باشد و
ماموم آن کار را نکند سجده سهو بر امام واجبست و بر ماموم واجب نیست
و بعضی از علما قایل شده اند که بر ماموم نیز واجبست ...

احوط است اگرچه اول اقوی است و اگر عکس شد که ماموم کاری بکند که سبب
سجدهای سهو شود و امام نکند در این شکی نیست که بر امام چیزی واجب نیست و ظاهر
آنست که ماموم عمل بحکم سهو خود میکند و سجدهای سهو بر او تنها لازم است و جمعی از
علما گفته اند که بر ماموم چیزی نیست و اول اظهر و احوط است و اگر بجهة سهو
مامومین شکی نیست که هر کدام عمل بمقتضای سهو خود میکنند   اگر کسی شک کند
در نماز جماعت در رکعات و خواه در افعال اگر دیگری که امام و ماموم نماز است
او بوده خواه مرد باشد خواه زن [illegible] شک کند میان سه و چهار و دیگری
که نماز نکند با و بگوید که سه رکعت کرده [illegible] از گفته او ظن حاصل میشود
بنا بر جهة آن میکند و اگرچه فاسق باشد یا طفل [illegible] و اگر ظن حاصل نشود عمل
بحکم شک خود میکند اگرچه خبر دهنده عادل باشد علی الاقوی   اگر در نافله
شک در عدد رکعات کند مخیر است میان اینکه بنا بر کمتر گذارد یا بنا بر بیشتر
و احوط و افضل آنست که بنا بر کمتر گذارد و اگر در نافله امری واقع
شود که اگر در فریضه واقع شود موجب سجدهای سهو باشد سجدهای سهو لازم نمیشود
و جمعی از متاخران گفته اند که فرقی میان نافله و فریضه در این باب نیست و
[illegible] از احادیث معتبره و کلام [illegible] ظاهر میشود
[illegible] در نافله [illegible] در حدیث صحیح معتبره
از حضرت صادق ع منقولست که اگر کسی در نماز نافله سهو کند [illegible] تشهد بخواند در
[illegible] رکوع [illegible] آید [illegible] و تشهد بخواند و
سلام بگوید و شروع در نماز کند [illegible] انکه از کلام جمعی [illegible] ظاهر میشود
که اگر کسی در نافله فراموش کند [illegible] رکنی دیگر داخل شود [illegible]
[illegible] از احادیث [illegible] در فریضه
[illegible] انکه سوره در
نافله اتفاقا شرط [illegible] و در فریضه مختلف فیه است و سجدهای نافله [illegible] در حال

اختیار

اختیار نشسته و در حال راه رفتن و سواره میتوان کرد و فریضه بغیر ضرورت شرعی
[illegible] احوال [illegible] و اینها عقیده خواندن حمد و سوره در نافله لازم
نمیدانند و [illegible] و بعضی [illegible] در بر [illegible] از رکوع و
[illegible] در [illegible] از سجود [illegible] در نافله [illegible] و
[illegible] اگرچه [illegible] میکنند و احوط آنست که همه آداب
و آداب فریضه را در نافله رعایت کنند   بعضی از علما گفته اند که
اجزائی که خارج نماز بجا می آورند مانند سجده و تشهد و [illegible] سجدهای
سهو اگر در وقت فریضه کنند قصد ادا میکنند و اگر در خارج وقت کنند
قصد قضا میکنند و این سخن محل نظر است و ظاهر اینست ادا و قضا در اینها در کار
نباشد   در بیان احکام سجدهای سهو و آن چند است که با [illegible] واجب میشود
و آن مشتمل بر چند فایده است   در بیان موجبات سهو است
[illegible] خلاف [illegible]   [illegible]
[illegible] الفایده است که [illegible] نماز [illegible]
[illegible] موجب سجدهای سهو است [illegible] علی [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] دلالت میکند   [illegible] از [illegible] در نماز [illegible]
[illegible] اگرچه در [illegible] نقل [illegible] اما [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] و [illegible] سجدهای سهو [illegible]
سهو [illegible] و مشهور [illegible] است   آنست که تشهد
[illegible] فراموش کند و بعد از رکوع [illegible] علامه [illegible]
[illegible] سجدهای سهو [illegible]
آنست که سجدهای سهو [illegible] فراموش کند و بعد از رکوع [illegible] نماز مشهور
[illegible]   سلام گفتن [illegible] است و [illegible]
اگرچه [illegible] نماز [illegible] وجوب [illegible] است

و اقوی و احوط است   [illegible] در [illegible] نشسته و
[illegible] است در [illegible] که باید [illegible] موافق قول جمعی از علما و احوط آنست
سهو ترک نکند   برای [illegible] و کسی که در نماز [illegible] و بعضی سجدهای
سهو را [illegible] و بعضی [illegible] داده اند و بعضی [illegible] از
واجبات و مستحبات گفته اند و این چند از مستحبات [illegible]
قایل شده اند که اگر سهو [illegible] موجب سجده سهو است و [illegible]
[illegible] که علما [illegible] از [illegible] سهو [illegible] و
سهو در [illegible] و رعایت [illegible] احوط است اگرچه عدم وجوب اقوی است
[illegible] است [illegible]
شده است که بنا بر چهار [illegible] و سجدهای سهو میکند [illegible] روایت
معتبر بر این دلالت [illegible] است اول احوط [illegible] است [illegible] در
رکعات [illegible] غالب [illegible] سجده سهو [illegible] موافق بعضی از
روایات   آنست که [illegible] و [illegible]
که [illegible] سجدهای [illegible] از [illegible] و
[illegible] سجدهای سهو میکند بنا بر [illegible] بعضی
از علما [illegible] روایات [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] سجدهای سهو [illegible]
[illegible] در رکعتی [illegible] اظهر آنست که [illegible] باطلست
[illegible] رکوع [illegible] رکوع [illegible] زیرا [illegible]
او [illegible] است [illegible] شیخ مفید [illegible] از
برای سجدهای سهو در [illegible] و [illegible] و از کلام او ظاهر
میشود که [illegible] روایات [illegible] اگر احتیاطا تمام کند
و سجدهای سهو بکند [illegible] احوط باشد و [illegible] وجوب

سجدهای

سجدهای [illegible] دارد و باید که ترک نشود   اگر کسی [illegible] موجب سجدهای
سهو از او واقع شود خلافست که آیا یک کافیست یا باید در هر یک سجدهای سهو بجا آورد
و اگرچه اول اقوی است و لکن احوط آنست که از برای هر یک جدا سجدهای سهو بکند و اول
آنست که [illegible] لازم [illegible] بعد آورد و نیت کند که [illegible] سجدهای سهو میکنم
[illegible] سهو که در فلان نماز واقع شده است از جهة [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] و در غیر سجدهای اول [illegible] اخلاص [illegible] قربت الی الله [illegible]
میان [illegible] آنست که میباید بعد از نماز فورا [illegible] و بعضی مستحب [illegible]
[illegible] اظهر است و اول احوط [illegible] که [illegible] میان نماز و آن [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] و اکثر [illegible] اند و احوط آنست که مطلقا
[illegible] نماز [illegible] بعد [illegible] و اگر [illegible] تاخیر کند از او
ساقط نمیشود و نمازش نیز باطل نمیشود و همیشه واجبست که بعد آورد [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند که واجبست که در وقت نمازی که سجدهای از [illegible] آن میکند
بکند و اگر در وقت آن نماز بکند ادا است و اگر وقت بیرون رفته قضا میشود
و سابق گفتیم که نیت ادا و قضا در کار نیست و اگر فورا بعد از نمازی آورد
[illegible] بگوید [illegible] اگر نیت ادا بکند خوبست و اگر [illegible]
[illegible] آنست که نیت ادا و قضا کند نیت قضا میکند و آن نیز [illegible]
[illegible] عدم نیت ادا و قضا است [illegible] آنست که [illegible] سجدهای سهو [illegible]
بعد از سلام [illegible] از [illegible]   در بیان
کیفیت سجدهای سهو است علما گفته اند که در سجدهای سهو واجبست [illegible] و بر
هفت عضو [illegible] سجده [illegible] و [illegible] در هر یک و در سر
[illegible] از سجدهای اول و بعضی گفته اند که [illegible] در سجدهای نماز واجبست
در اینها واجبست از [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] و اگرچه [illegible] احوط است

که همه سهو رعایت کنند و شیخ طوسی علیه الرحمه تکبیر پیش از سجدهٔ ذکر کرده است
و بعضی گفته اند سنت است و اگر موافق روایتی که در باب سجود و تشهد نماز
واقع شده است در اول و بعد از سر برداشتن از هر سجدهٔ تکبیر بگوید بهتر باید
اولی باشد و اظهر آنست که در کار رخصت دارد اکثر علما تشهد و سلام
و ذکر سجدهٔ سهو واجب میدانند و بعضی ذکر سهو را سنت میدانند
و در تشهد خلاف است که آیا البته تشهد صغیر میباید خواند یا تشهد کبیر
در نماز سهو اند خوب است و اولی آنست که اکتفا نماید به تشهد صغیر یعنی
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از سلام بگوید و
اولی آنست که در ذکر هر سجدهٔ بگوید بسم الله و بالله السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و اگر بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد
و آل محمد نیز خوب است و ظاهر اطلاق ذکر کافی باشد در بیان علاج کثرت
شک و سهو است بدانکه علاج آن کند و چه میشود آنست که تفکر کند در
عظمت معبود خود و بداند که خداوند عظیم بندهٔ میکند که بر خفایای اعمال
او مطلع است و کسی بغیر او قادر بر ضرر و نفع او نیست و چون او در روزی و
عزت و کرامت دنیا و آخرت او بدست اوست و نعمتهای غیر متناهی در هر لحظه
بر او دارد و تفکر کند در احتیاج خود بسوی الخداوندی و بندگی او و در عظمت
نعمتهای ابدی آخرت و فنا و پستی لذات دنیا و شدت عقوبت آخرت
پس اگر در این معانی تفکر کند موجب قطع علایق و قلت وساوس نفس میشود
و دلش متوجه جناب مقدس الهی میگردد و چون دل متوجه خدا باشد
شک و سهوا از و دافع نمیشود و الذی معالجه در کتاب عین الحیوة و فی الجمله
بسط داده ام و این رساله مختصر گنجایش آن ندارد الله پناه میبرد
بجناب مقدس الهی از شر شیطان و استعانه میطلبیم و در ماندن کسی

که از

که از انواع درندگان گریخته پناه بغیر کس از رگه و از دو امان طلبد و در
حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که مردی بنزد
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله شکایت
میکنم از آنچه من میبرم از وسوسهای شیطان در نماز خود تا آنکه نمیدانم که
چه مقدار کرده ام از کمی و زیادتی فرمود که چون خواهی داخل نماز شوی
انگشت شهادت دست چپ را بر ران چپ گذار و وزور بکن و
بگو بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله من السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم چون چنین کنی شیطان را از خود دور کنی بسم آنکه چوب
نماز خود بر سنگ ریزه بکشی دارد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت صادق
منقولست که از بسیار شک فرمود که بگذار نماز خود سنگ ریزه و ...
دارد و در روایت دیگر منقولست که شخصی بآن حضرت عرض کرد که من بسیار
شک میکنم و نمیتوانم از حساب نماز خود ... داشته مگر بانگشتر که از
انگشت میکردم فرمود که باکی نیست و در حدیث معتبر دیگر فرمود که
باکی نیست که کسی نماز خود را بشمارد بانگشتر یا سنگ ریزه چندانکه در
کم دو تشهد ... آنست که نماز خود را بسیار طول ندهد و سبک
بجا آورد و سورهای کوتاه بخواند چنانچه در حدیث صحیح منقولست
که شخصی بحضرت عمار ... شکایت کرد که سهو در نماز شام
بسیار میکنم فرمود نماز را بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
بجا آورد و او گفت که من چنین کردم شک از من برطرف شد
و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت علیه السلام منقولست که نماز
دارایست نماز را سبک بجا آوردن از جهت سهو و در حدیث
موثق منقولست که شخصی بآن حضرت عرض کرد که شک بسیار
میکنم فرمود که نماز را تند بکن راوی گفت چگونه تند بکنم فرمود

سه تسبیح در رکوع و سجود بگو یعنی سبحان الله در هر یک بگوید یا سه
تسبیح بزرگ در مجموع سه بگوید که در هر یک تسبیح باشد پنجم آنست
که نماز با جماعت کند الله که از همه نفعش بیشتر است و زیرا که
همه بذکر یکدیگر شوند و رحمت الهی بر همه نازل میشود و صفوف
جماعت که مانند صفهای ... و در برابر شیطان میایستد
موجب انهزام عسکر شیاطین میگردد و لهذا شیطان
در منع نماز جماعت زیاده از سایر اعمال خیر دیگر سعی مینماید
و تا مقدور است او سوسها در خاطرها میاندازد که
اشخاص از این فضیلت محروم گردانند و استیلای او بر ایشان
نافع باشد حق تعالی جمیع مؤمنان را در سایر احوال از شر
او محفوظ دارد بمحمد و آله الطاهرین تا اینجا ختم شد این رساله
هر که خواند دعا ... بجهت ... ... دارم ... ...
تمام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الافلاک و ابراج و قدر فیها الشمس و القمر منزل
السراج و انزل بقدرته الماء العذب و الاجاج و تنزه بجلاله قدسه
عن الاولاد و الازواج و صلی الله علی محمد صاحب التاج و اللواء
المتصاعد الی مدارج العرفان فی لیلة المعراج و آله الطاهرین الذین منهجهم
خیر منهاج اما بعد چنین گوید راقم این رساله شریفه و ناظم این مقاله لطیفه فقیر حقیر
المتفقر الی عبد الله الغنی میر محمد مؤمن الحسینی عفی الله عنه که در ایام جوانی و هنگام شادمانی که بسبب
بلند بختی قلبی الا بسعادت تشرف خدمت و ملازمت نواب ... ...
... ... سید المرسلین ملاذ العلماء و الصالحین ملجاء الفقراء و المساکین نور حدیقه ...
شاهزاده عالم و عالمیان نواب عالی ... سلطان مصطفی میرزا الحسینی قدس الله سره ...
... سرافراز گردیده نواب ... فقیر را ... خود گردانیده که در اوقات با برکات
بعد از فراغ از طاعات و عبادات بخواندن آیات و دعوات ... مشغول بوده بعد از
... ذات ملک صفات خدام والا مقام فرشته احترام بخواندن کلام الله ملک
علام و ... سید الانام ... ... مأمور گردانیده که احادیث
... ... را بفارسی ترجمه نمایم که سبب ... زبان ... گردد بنا بر این اشاره
... ... الاطاعت بعضی روایات معتبره که در کتب معتمده علمای امامیه رضوان الله علیهم
بنظر رسیده بود ... احادیث ... که مذکور میشود و بالله التوفیق و الاستعانة قال الله تبارک
و تعالی ... و عظم شأنه ... بسم الله الرحمن الرحیم سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
انه هو السمیع البصیر خداوند ... پروردگار ... جان و خالق زمین و آسمان و رازق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله اجمعین حمد بیحد و ثنای بیعدد پادشاهی را که وجود هر موجود نتیجهٔ جود اوست وجود هر موجود حمد و ثنای وجود او که و ان من شیء الا یسبح بحمده و اکنون اونکه از بدیع فطرت و صنیع حکمت بقلم کرم نقوش نفوس را بر صحیفه عدم رقم فرمود و آب حیات معرفت را در ظلمات خلقت بشریت تعبیه کرده که و فی انفسکم افلا تبصرون قلندر روشنان تشنه طلب را اسکندروار بقدم صدق و سلوک راه ظلمات بشری متیر گردانید و به عنایت بیعلت خضر صفتان بیخته جگر آتش محبت را بر چشمه حیات معرفت رسانید که او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس و درود بسیار و آفرین بیشمار بر ارواح مقدس و اشباح بی دنس صد و بیست دو هزار نقطه نبوت و عنصر فتوت باد که سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت بودند که اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة خصوصا بر سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ازواجه الطیبین الطاهرین و خلفائه الراشدین و اصحابه اجمعین

اللهم احوالی فی التقی واعوانی علی الهدی ووفقنا به و ایاکم للترقی من حضیض البشریة الی ذروة العبودیة و رزقنا و ایاکم التخلق عن صفات الناسوتیة والتحلی بصفات اللاهوتیة که مقصود و خلاصه از جملگی آفرینش وجود انسان بود و هر چیز را

که وجودی

که وجودی هست از دو عالم به تبعیت وجود انسان هست و اگر نظر تمام الشدبان هستند که خود همه وجود انسان است جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای هر چه هستی تویی و مقصود از وجود انسان معرفت ذات و صفات حضرت خداوند است چنانچه داود صلوات الله علیه پرسید یا رب لماذا خلقت الخلق قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف و معرفت حقیقی جز از انسان درست نیاید اگرچه در معنی ملک و جن با انسان شریک بودند اما انسان در تحمل اعباء بار امانت معرفت از جمله کاینات ممتاز گشت که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان مراد از آسمان اهل آسمان است یعنی ملائکه و از زمین اهل زمین یعنی حیوانات و جن و شیاطین و از کوه اهل کوه یعنی وحوش و طیور را از اینها هیچ درست نیاید بار امانت معرفت کشیدن الا از انسان زیرا که از جملگی آفرینش نقش انسان بود که آیینه جمال نمای حضرت الوهیت خواست بود و مظهر جملگی صفات او اشارت ان الله خلق آدم علی صورته بدین معنی باشد انسان آیینه و هر دو جهان غلاف او و ظهور جملگی صفات جمال و جلال حضرت الوهیت بواسطه آن این آیینه که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در این معنی میفرماید شیخ رضی الله عنه

مقصود وجود انس و جان آیینه است منظور نظر در دو جهان آیینه است دل آیینه جمال شاهنشاهی است وین هر دو جهان غلاف آن آیینه است

چون نقش انسان آراسته آیینگی است ترتیب یافته و بکمال خود رسید ظهور جملگی صفات در خود مشاهده کند

نفس خود را بشناسد که از بهر چه آفریده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه محقق کرده
باز داند که او چیست و از برای کدام کار است و فضیلت او چیست چنانکه شیخ میفرماید
ای نسخهٔ نامهٔ الهی که توئی وای پروانهٔ شمع کن فکانی که توئی بیرون ز تو نیست
هرچه در عالم هست از خود بطلب هرانچه خواهی که توئی ولکن تا نفس انسان بکمال
مرتبهٔ صفای آنچه رسد بس تک و مهالک بسیار قطع باید کرد و آن جز بواسطهٔ سلوک
بر جادهٔ شریعت و طریقت و حقیقت دست ندهد تا بتدریج چنانکه آهن را از معدن
بیرون میاورند و بلطایف الحیل پرورش گوناگون میدهند و بدست چندین استاد گذر
میکند تا آئینه میشود و چون وجود انسان در بدایت معدن آهن این آئینه است که الناس
معادن کمعادن الذهب والفضة آن آهن را از معدن وجود انسان بجنس تدبیر بیرون
میباید آورد و بتربیت بمرتبه آئینگی رسانیدن بتدریج و تدرج چنانکه میگوید ان الفتنة
التی هیئت رقعتها خمرا و تثلث ابنو با فابنو با پس این کتاب در بیان سلوک راه
دین و وصول بعالم یقین و تربیت نفس انسان و معرفت آن تاقی بر پنج باب و چهل فصل
بنا نهاده شد چنانکه شرح آن در باب دیباچه بیاید فهرست ابواب و فصول
در بیان دیباچهٔ کتاب و آن مشتمل است بر سه فصل در بیان آنکه
علیه بنا دادن این کتاب در سخن ارباب طریقت و بیان سلوک چه چیز است
در بیان آنکه سبب بنا دادن این کتاب چه بود خاصه بپارسی
در بیان آنکه این کتاب بر چه نسق و نهج نهاده اند در بیان مبدأ موجودات

باب اول در مقدماتی که تعلق بعلم هندسه دارد باب دوم در مقدماتی که تعلق بعلم طبیعی دارد
باب سوم در هیئات اجرام علوی و آن چهارده باب است باب چهارم در وضع جملهٔ اجرام ۱
بسیط باب ۲ در شرح حرکات اولی و ثانیه باب ۳ در تشریح حال فلک
هشتم و کواکب ثابته باب ۷ در تشریح افلاک و حرکات آفتاب باب ۸
در شرح افلاک ماه و در طول باب ۹ در شرح افلاک و حرکات کواکب علوی
و زهره در طول باب ۱۰ در شرح افلاک و حرکات عطارد در طول باب ۱۱ در
عروض کواکب پنجگانه باب ۱۲ در شرح نطاقات کواکب باب ۱۳ در شرح رجوع
و استقامت و تشریق و تغریب باب ۱۴ در شرح اختلاف منظر باب ۱۲
در سبب زیادت و نقصان نور ماه باب ۱۳ در سبب خسوف و کسوف و زمانی
که مابین دو خسوف یا دو کسوف باب ۱۴ در قرانات ظهور و خفای کواکب
مقاله سوم در هیئات زمین و اختلاف احوال بقاع و از جهت اختلاف اوضاع
علویات و آن دوازده باب است ۱ در هیئات زمین و شمه از شرح حال او
باب ۲ در خواص مواضع خط استوا باب ۳ در خواص مواضعی که عرض بود
کمتر یا مساوی میل کلی باب ۴ در خواص مواضعی که عرضش از میل کلی بیشتر بود تا انکه مساوی
تمام میل ۵ در خواص مواضعی که عرضش از تمام میل کلی بیشتر بود تا بنهایت عرض
۶ در مطالع بروج باب ۷ در قوس النهار و سعت مشرق باب ۸ در دوایر سمت
الطلوع و غروب باب ۹ در معرفت روز و شب و صبح و شفق و ساعات باب ۱۰
در سال و ماه و تاریخ و کبایس باب ۱۱ در اظلال و احوال آن باب ۱۲ در خط نصف النهار
و سمت بلاد مقاله چهارم در معرفت ابعاد و اجرام آن شش باب است باب ۱ در

مساحت کره زمین باب ۲ در نسبت جرم ماه با زمین باب ۳ در معرفت ابعاد ماه از زمین باب
۴ در معرفت جرم و ابعاد آفتاب باب ۵ در معرفت اجرام و ابعاد کواکب متحیره
باب ۶ در معرفت بعد و اجرام و کواکب ثابته و اینست فهرست ابواب این مقالات
مقاله اول در مقدماتی این علم و آن مشتمل بر دو باب است باب ۱ در مقدماتی که
تعلق بعلم هندسه دارد هرچه مورد اشارت حسی توان کرد اگر قسمت پذیر نبود انرا
نقطه خوانند و اگر قسمت پذیر بود در یک جهت مثلا در طول تنها و از عرض و عمق
قسمت پذیر نبود انرا خط خوانند و اگر قسمت در دو جهت مثلا در طول و عرض و در
عمق قسمت پذیر نبود انرا سطح گویند و اگر در هر سه جهت قسمت پذیر بود مثلا در
طول و عرض و عمق انرا جسم خوانند و خط مستقیم خطی بود که نقطهای که براو فرض کنند همه
بر محاذات یکدیگر باشند و خط مستدیر خطی بود که انرا انحنایی متناسب بود چون محیط دایره
و همچنین سطح مستوی آن بود که خطوطی که فرض کنند همه مستقیم بود چه در طول و چه در عرض
و سطح مستدیر آن بود که انحنایی متناسب بود چون محیط کره و نهایت خط و سر انتهی نقطه بود
و خط مستقیم متناهی لامحاله بدایتی و نهایتی بود اما خط مستدیر گاهی بود که انرا ابتدائی
و نهایتی نبود چون محیط دایره و نهایت سطح مستوی خطوط تواند بود و سطح مستوی متناهی را
لامحاله اطراف بود اما سطح مستدیر گاه بود که انرا اطراف نبود چون سطح کره و نهایت
جسم لامحاله سطح بود و چون خطی مستقیم بخطی مستقیم رسد نه بر استقامت و از اتصال میان
دو زاویه حادث شود یعنی دو سطح که بر یک نقطه با هم آید پس اگر دو زاویه متساوی بود
هر یک را زاویه قائمه خوانند و اگر مختلف بود انرا خرد تر بود حاده گویند و انرا که
بزرگتر بود منفرجه بدین صورت 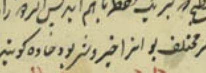 و چون دو خط
بلکه

باشند بر یک سطح و بیکدیگر متصل نشوند و اگر در هر دو جانب ایشان را بی نهایت بکشند و بهم نرسد
آن دو خط را متوازی گویند و زوایای قائمه و حاده و منفرجه و توازی در سطوح هم بر این
قیاس بود و دایره سطحی بود که یک خط مستدیر بر او محیط شود چنانکه در میان آن خط نقطه
فرض توان کرد که همه خطهای مستقیم که ازان نقطه بآن خط کشند متساوی بود و آن
نقطه را مرکز دایره خوانند و این خط را محیط و بعضی از محیط را قوس و خطی که دو طرف
قوس پیوندد وتر گویند و خطی که از منتصف وتر خارج کرده بر زوایای قایمه تا بمحیط آید
سهم و خطی که خطی منقوس و خطی مستقیم انرا از دایره جدا کنند انرا قطعهٔ دایره خوانند
و قطر دایره خطی بود که دایره را به دو پاره کند و لامحاله بر مرکز گذرد و اعظم اوتار بود و جیب
نصف وتر ضعف قوس بود و صورت دایره و خطوط این است عمود خطی را گویند
که بر خطی یا بر سطحی قایم شود چنانکه زوایا که حادث شود قایمه بود و کره جسمی را گویند که یک سطح
مستدیر بر او محیط شود و در اندرون او نقطه فرض توان کرد که جمله خطوط ازان نقطه بدان
سطح کشند متساوی باشند آن نقطه مرکز بود و آن خطوط انصاف اقطار ازان نقطه بدان
سطح گویند و چون فرض کنند که اگر حرکت دوری کند و دو نقطه بر دو جانب کره از حرکت نکند
و آن محور کره بود و هر نقطه که بر سطح کره فرض کنند چون دوری تمام کرد و باز بجای خود رسد از حرکت
از دایره حادث شده باشد آن دایره را مدار آن نقطه خوانند و سطح هر یکی ازان دو ایره کره
را بدو قسمت کند آن مدار را منطقهٔ کره خوانند و هر دایره بر سطح کره فرض کنند که کره به دو نیم
متساوی کند آن مدار را منطقهٔ کره خوانند انرا دایرهٔ اعظم گویند و دو نقطه که این دایره
یکی را قطب بود و قطب آن دایره و مرکز جملهٔ مدارات بر محور بود و مدارات بر محور متوازی
بود و هر مداری را بعد او از قطب مساوی بعد مداری دیگر بود از دیگر قطب آن هر دو مدار

[illegible]

متساوی باشند در مقدار و هر دو دایره اعظم که هر یک بر قطب دیگر بگذرد یکدیگر را بر زوایای قایم
قطع کنند و اگر بر دو قطب یکدیگر نگذرند بر زوایای حادّه و منفرجه قطع کنند و هر دایره که بر هر دو
اعظم بر کره فرض کنند یکدیگر را در دو جا بتناصف قطع کنند و آن دو نقطه را دو موضع نقطتی تقاطع
نقاطع گویند و غایت بعد میان آن دو دایره مساوی غایت بعد تواند بود میان دو قطب
فلک جسمی را گویند که بدو سطح مستدیر بدو محیط بود یکی در اندرون دیگری و مرکز هر دو سطح
نقطه بود و از آن ثخن کرده تعلق گیرد و از آن دو سطح یکی را محدب گویند و دیگر را مقعر
باستقامت دوایر را نیز افلاک گویند استوانه جسمی را گویند که قاعده او و بالای او دو دایره
متساوی و متوازی بود و سطحی مستدیر بر وی محیط باشد و خطی که بجای محور بود بر دو دایره قایم بود بر
زوایای قایمه و آن خط را سهم خوانند مخروط مستدیر جسمی را که قاعده او دایره بود و بالای او
یک نقطه و خطی که از آن نقطه بمرکز رسد یعنی سهم مخروط عمود بود بر سطح دایره و آنرا مخروط
صنوبری نیز خوانند اینست آنچه درین تقدیم کردن واجب بود باب ۲ در مقدماتی که تعلق
بعلم طبیعی دارد اما مقدماتی که در علم طبیعی مبرهن باشد و درین علم بر سبیل مبادی بکار دارند
و بر آن برهان نگویند اینست که بعد ازین ذکر کرده میشود جسم یا بسیط بود یا مرکب و بسیط
آن بود که از اجسام مختلفة الطبایع والصور فراهم نیامده باشد و مرکب بخلاف این بود
و لامحاله ترکیب مرکبات از بسایط بود و بسایط دو صنف‌اند فلکیات و عنصریات فلکیات افلاک و کواکب
باسرها و عنصریات بسایط چهارگانه که اصل عالم کون و فساد اند آتش و هوا و آب
و خاک و مرکبات چهار صنف‌اند یکی آنچه ترکیب ایشان تام نبود مانند ابر و باران و شهب و امثال
این را آثار علوی خوانند ۱ آنکه تام بود یعنی مدتی باقی بود و آنرا قوتی بود حافظ صورت اما
نامی نبود و آنرا معدنیات خوانند ۲ آنکه ترکیب آن تمام و آنرا قوة نما بود آنرا

نباتات

نباتات خوانند ۳ آنکه با قوت نما قوت حس و محرک ارادی دارد و آنرا حیوان خوانند و این
آخر صنف اخیر را موالید ثلاثه گویند و عناصر چهارگانه را امهات این موالید ثلثه باشند و اجرام
فلکی آبا و عناصر و مرکبات اجرام سفلی خوانند و کواکب را اجرام علوی گویند ۲ حرکات
را نیز دو نوع دو نوع اند یکی بسیط و دیگری مرکب و حرکات بسیط سه نوع است یکی
آنچه از محیط بود بسوی مرکز که صاحب آن حرکت را خفیف گویند و این هر دو حرکت مستقیم بود
۳ آنچه بر حوالی مرکز بود و بسوی محیط که این حرکت مستدیر بود و در علم طبیعی مبرهن است
که حرکات مستدیره بالذات مقدم است بر حرکات مستقیمه یعنی تا حرکتی مستدیر نبود هیچ
حرکت مستقیم نتواند بود و اجرام علوی را حرکت مستدیر تواند بود اما حرکات مستقیم نتواند بود
و از این سبب بود که حکما گویند که افلاک و کواکب نه خفیف باشند و نه ثقیل بلکه حرکت مستقیم
خاص بود بدانچه در عالم کون و فساد است و از این عناصر دو خفیف‌اند و آن آتش و
باد است و آن دو دیگر آب و خاک است ثقیل‌اند و خفت و ثقل مرکبات بحسب ترکیب
تواند بود یعنی آنچه اجزای ثقیل در او بیشتر است ثقیل بود و آنچه اجزای خفیف در او
بیشتر بود خفیف بود ۳ هر حرکتی را مبدأی باید که او را محرک آن جسم متحرک خوانند
پس اگر محرک جسم از ذات جسم خارج بود حواله آن حرکت با آن جسم کنند و اگر خارج بود و آن
آن جسم را جسمی دیگر تحریک میکند و ثابت است که هر جسم بسیط مبدأ دو حرکت مختلف بود پس
بحسب هر حرکتی محرکی اثبات باید کرد و انتهاء اجسام که تحریک ایشان از خارج باشد با
جسمهایی بود در تحریک ایشان نه از خارج بود ۴ هر جسم بسیط که در او مبدأ حرکتی
مستدیر بود چون فلکیات ثابت است که قابل حرکت مستقیم نباشد و چون چنین خرق و التیام
در فلکیات روا نبود و پس ثابت است که حرکت کواکب در افلاک مانند حرکت ماهی بود

در آب پس بلکه هر کوکبی را فلکی اثبات باید کرد و هر حرکتی متحرک بود و کوکب را خاصه حرکتی اگر
حرکتی تواند بود و مستدیر بود بر نفس خویش ۵ در حرکات مستدیره وقوف و انعطاف و رجوع
و اشتداد و ضعف آن جایز نبود و بلکه همیشه بر یک نسق متصل باشد و در جهتی که میل او بسوی آن
آن جهت باشد اینست مقدماتی که در مبادی این علم است و تحقیق آن تعلق بعلم طبیعی و الهی
دارد مقاله ۲ در هیئات اجرام علوی و آن چهارده باب است باب ۱ در وضع جملگی
اجرام بسیط اهل این علم طبیعی اهل علم طبیعی حجت گفته‌اند که اجسام بسیط را جز شکل کری نبود
چه دیگر اشکال اقتضاء اختلاف اجزا کنند اما اهل این علم استدارت اجسام را با حس و اعتبار
مقیّد و دلیلها که مبنی بود بر رصد اثبات کنند پس چون در کواکب و نیرین نظر کردند
همه را متحرک یافتند از مشرق بمغرب چنانکه در شبانه روزی دوری و نقطه ظاهر یافتند
که او را قطب گویند که حرکت کواکب بر حوالی او باشد آنچه بدو نزدیک تر باشد
ایشانرا طلوع و غروب نبود و چندانکه از وی دورتر شوند از ایشان نزدیک تر
میشود و هم مدارات متوازی تا بکوکبی میرسد که آنرا طلوع و غروب میباشد و آنچه از او
دورتر است از قطب مدت خفاء او درازتر میشود بر نسبتی راست تا بکوکبی میرسد که مدت
خفاء آن مساوی مدت ظهور میباشد و آنچه از او دورتر میباشد و در جانب دیگر خفاء او را
ظهور زیادت میشود تا بکوکبی میرسد که ظهور در یک شب نزد خط ملتقی نیست و آن چنین
ارتفاع کواکب بتدریج میباشد تا بخط نصف النهار میرسد و از آنجا بتدریج انحطاط میکنند
تا غایب و جرم کوکب در همه حالت مساوی مینماید گاه بزرگتر و گاه خردتر میشود که
خردی و بزرگی دلیل اختلاف ابعاد بود که با فق نزدیک تر است در آن وقت از
جهت تکاثف بخارات بزرگتر مینماید چنانکه دانه که در آب بزرگتر مینماید چه بصفا

ولکه دور

ولکه دورت بهوا آن خردی و بزرگی متفاوت میشود پس برین اعتبارات معلوم شد که آسمان
کرویست چه آن صورت و اوضاع جز در کره صورت نبندد و چون تأمل کردند
زمین را هم کری یافتند چه از جانب شمال چندانکه قطع مسافت کرده میآید ارتفاع
کواکب ابدی الظهور زیادت میشود و بعضی از آنچه طالع غارب ابدی الظهور میشود
و از جانب جنوب بعضی کواکب ابدی الخفا میشود و اگر در جانب جنوب قطع مسافت
کرده میآید کواکب ابدی الظهور را خفاء و اگر در مشرق و مغرب حرکت کرده میآید
تقدم و تأخر طلوع و غروب حادث میشود چه کواکب در بلاد شرقی پیشتر طلوع میکنند
از آنچه از بلاد غربی و خفیف و این بر رصد حوادث آسمانی مانند کسوفات و خسوفات
و شهب معلوم میشود که چون در دو شهر مختلف دو شخص رصد کنند در شهر شرقی در ساعات
بیشتر بینند از آنکه در شهر غربی پس باین دلایل و امثال معلوم شد که زمین هم کرویست
و آسمان از جوانب بزمین محیط شود و غیبت و ظهور کواکب و رجوع بابک
صورت به پستی و بعد از آن هم بامثال این اعتبارات معلوم شد که زمین در میان آسمان
نهاده است بجای مرکز چه اگر در جانب فوق بر آسمان نزدیک تر بودی مدت ظهور
کواکب که بر منطقه حرکت اولی باشد از خفا کمتر بودی و نه چنین است چه هر کوکب که
در میان دو قطب است ظهور و خفاء آن مساویست و آنچه بشمال نزدیک تر است ظهور
او بیشتر و آنچه بجنوب نزدیک تر است خفاء او بیشتر است و چون دو کوکب متساوی
البعد نه در هر دو جهت خفاء یکی مساوی ظهور دیگر است و اما اگر زمین بشمال
نزدیک تر بودی یا بجنوب در وقتی که روز و شب یکسان بود و آفتاب در میان
دو قطب مشرق و مغرب مقابل یکدیگر نبودندی و سایه وقت طلوع و سایه

وقت غروب بر یک خط مستقیم منطبق نشدندی و خسوفات قمری و کسوفات شمسی بر این وضع
که هست لازم نیامدی چنانکه شرح آن بیاید و امّا اگر زمین مشرف نزدیکتر بودی
یا مغرب مدت نهار در اول ماه وی مدت شب و در آخر شدی بلکه آفتاب و کواکب
در یک نیمه از ظهور درنگ بیشتر افتادی و کواکب در هر دو جانب متساوی ننمودندی
بلکه در یک طرف خردتر نمودندی پس از این شد که زمین در میان آسمان نهاده است
و هیچ طرف مایل تر نیست و چون بنای اوضاع آلات رصد ترتیب کرده‌اند و تجارب
بان مضاف شد یقین گشت که این احوال بر این جملت و هیچ شک نماند و چون
زمین بجای مرکز است عالم را و اجسام ثقیل را میل بمرکز است و اجسام خفیف را
میل پس از این جهت جوانب حیوانات را سر بسوی آسمان باشد و قدم بسوی زمین و جهت آسمان
را فوق تر شد و جهت زمین را تحت چنانکه اگر بالفرض سوراخی در زمین توهم کنند
و دو شخص بر دو طرف سوراخ بایستند هر یک دیگری را تحت خود بینند از آنجا پس از آن
معلوم شود که ابعاد سرهای اشخاص مرتفع از یکدیگر بیشتر از ابعاد قواعد ایشان
بود و چه قواعد بمرکز نزدیکتر باشد پس هر شخص بمثابت طرف قطری بود در زمین را
و اما چنین آب و مایعات که بروی زمین باستد سطح ظاهر میان محدب بود چنانکه
سطح کره و این معنی اهل دریا را ظاهر است که ایشان اول روشنی اجرام عالیه
بینند بعد از آن قواعد آن و اگر سطح آب مستوی بودی یکسان دیدندی و چون
سطح کره صنوبری بود او از مرکز کمتر بود انحدار زیادت باشد لازم آید که مثلاً
اگر انائی پر آب کنند بر سر کوهی و همان انا پر آب کنند در قعر چاهی آنچه در قعر
شود در و شود بیشتر از آن بود که بر سر کوه و این از مسئلات بود که از عجایب

بر سبیل امتحان بر سنه و این کوهها و شیبها زمین را از استدارت بیرون نبرد که باضافه بازمین
این اشخاص را قدری نبود و بنا از حکما گوید بطریق مساحت اعتبار کردم بزرگتر کوهی که نشان می
دهند نسبت با زمین چهل یک ارزن است بنسبت با کره که قطران یک گز بود اما ترتیب
اجرام چون نظر کردند در کواکب نوعی حرکت یافتند بفعل اوّل حرکتی که دریا دی النظر ظاهر
و این حرکت شبانروزی است که طلوع و غروب کواکب بسبب این حرکت است و آن حرکت اولی
خوانند و هر کواکب در این حرکت اشتراک دارند ٢ دوم حرکتی که بنظر و اعتبار حاصل بسیار
شود و بعضی قدما آن را نشناخته و آن حرکتی است که دوری نیز دیک هر یکی از متقدمان
در سی و شش هزار سال تمام شود و آن را حرکت ثوابت خوانند هر چند دیگر کواکب در آن
با ایشان اشتراک است اما از آن اضافه بثوابت کرده‌اند که ثوابت منفرد اند بدین حرکت
و هفت حرکت دیگر حرکات کواکب سبعه سیاره‌اند که هر یک از ایشان را حرکتی دیگر است
بیرون از این دو حرکت پس به این جهت جسم اثبات کردند یعنی نه فلک یکدیگر
محیط و اما چون ترتیب نگاه کردند دایما ماه جملگی کواکب را در وقت قران می
پوشانند و هیچ کوکب از کواکب او را نمی پوشانند و عطارد و زهره و مریخ و
مشتری و مشتری زحل را و زحل بعضی از ثوابت را و مرکز در این ترتیب
تفاوت و اختلاف نیفتاد پس از این جهت این فلکها را بر این ترتیب فرو نهادند
و دیگر از شیخ الرئیس ابو علی باز میگویند که زهره را دیدم چون خالی بر روی
آفتاب این نیز مصداق این ترتیب باشد و اعتبار در آفتاب متعذر بود
چه هیچ کوکب را در شعاع او ظهوری نمیتوانست بود جز در ماه که ماه او را
می پوشاند در کسوفات پس دانستند که آفتاب زیر ماه است بعد از آن باعتبار

اختلاف منظر که حقیقت آن بعد از این معلوم شود روشن که آفتاب زیر زهره
و زیر مریخ است و هیچ کوکب اختلاف منظر کمتر از آفتاب نیست و مریخ را
خود هیچ اختلاف منظر محسوس نیست و از روی برهان هر چه بر زمین نزدیکتر است اختلاف
منظر او بیشتر بود پس معلوم شد که آفتاب میان مریخ و زهره است و این ترتیب با نظام
مقرون آمد که هر چه از زمین دورتر بود مدار آن نزدیکتر بود و حرکت آهسته‌تر بود
و دیگر که چون دیگر سیارات بر آفتاب مربوطند چنانکه بعد از این معلوم شود و ربط
سه کوکب علوی بعد از این نوعی دیگر است و ربط دو کوکب سفلی نوعی دیگر و ربط ماه
ماه نوعی دیگر پس جای آفتاب میان این هر دو بمناسبت طبع نزدیکتر بود
و چون ترتیب این نه فلک معلوم جرمی که از جهت تحریک کل بحرکت اولی اثبات هشت
میکردند محیط بکل میبایست چه تحریک داخل خارج را که در تحت اضعاف
او بود پس ممتنع می‌نمود و چون این جرم بمسامحت حرکت نزدیکتر
بود از دیگر اجرام بحرکت او متحرک کنند و زیادت حرکتی دارند و بعد از او کره
ثوابت بسیط‌تر بود که جز این دو حرکت حرکتی دیگر نیست او را پس وضع
او بر سبیل احاطت بکل از این جهت نیز او را می‌نمود بدین سببها گفتند
محرک کل فلک اول است پس بدین اعتبار این نه فلک را ترتیب وضع
کردند اول فلک الافلاک و او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس نیز خوانند
دوم فلک ثوابت و او را فلک البروج نیز خوانند و سیوم فلک زحل
و چهارم مشتری و پنجم مریخ و ششم فلک آفتاب هفتم زهره هشتم فلک
عطارد و نهم فلک قمر چون ابتدا از بالا کنند اما اگر ابتدا از زیر کنند بر

علی ایجاب یعنی اول فلک قمر نهم فلک الافلاک و عالم کون و فساد داخل قمر است فلک
و ترتیب چنانکه اهل طبیعی را معلوم است بر این نسبت اول کره آتش دوم کره هوا سیوم
کره آب چهارم کره خاک و آب و خاک بهم آمیخته‌اند چه احاطت آب بخاک تام نیست
چنانکه بعد از این شرح داده‌اند و زمین مرکز عالم و واسط اجرام است و صورت
اجرام در احاطت بر این وضع است که اثبات افتاده والله اعلم و هیئات افلاک اینجا

باب ٢ در حرکات اولی و ثانیه و اسباب دوائر عظام و در مقدمه گفتیم که چون
کره حرکت دوری کند او را منطقه و دو قطب و محوری حادث گردد و آن منطقه از
دوائر عظام بود و اکنون میگوئیم دو حرکت دوری مختلف در یک کره احداث نتوان
کرد الا که بر اقطاب یا بر مراکز مختلف باشد چنانکه مثلاً دو قطب یک حرکت غیر دو
قطب حرکت دیگر بود تا محور با محور بر مرکز گذرند و منطقه با منطقه بدو جایگاه

و با یک حرکت حوالی مرکزی بود و دیگر حوالی مرکزی دیگر و از این آید که آن کره دو کره منفصل
شود منطقهٔ یکی در سطح منطقهٔ دیگر و مرکز از مرکز خارج و محور موازی محور اما اگر مرکز یکی
بود و قطبها در نقطهٔ بعینه هر یک حرکت احساس بعینه و آن حرکت مرکب از دو حرکت مفروض
اگر هر دو در یک جهت باشد بالعکس فضل بر بعضی بر بطی ترا اگر دو جهت مخالف باشد و هیچ حرکت
سادی بر نسبه بیکدیگر از این دو نوع اختلاف خالی نیست و تحرک جسمی در داخل او بود اگر اختلاف
میان هر حرکت از قبیل قسم اول بود آن وجه بود در خطاب کره لازم دو نقطهٔ متعین بود از کره خارج
پس بحرکت خارج آن دو نقطه زایل شود و هم کره از جهت زوال نقطه در حرکت کند و اگر اختلاف
از قبیل قسم دوم بود بران وجه نبود که کره داخل مرکز او بجای جزوی بود از کره خارج پس بحرکت
او متحرک شود و اما تحریک فلک کره اثیر که آن کره آتش است و آن بحرکت ذوات الاذناب
معلوم شود که چون بان موضع میرسند با فلک حرکت میکنند نه از این جنس بود بلکه بر سبیل
متابعت بود مکان خویش بعینه مکان او که سطح مقعر فلک قمر متحرک میشود و بعد از تقدیم
این مقدمه گوییم چون فلک الافلاک بحرکت اولی حرکت میکند هر آینه او را منطقه بود
و دو قطب و منطقهٔ او را معدل النهار گویند و دو قطب او را قطب حرکت اولی و دو قطب
معدل النهار و این دایره را از این جهت دایرهٔ معدل النهار گویند که چون آفتاب در این
دایره رسد روز و شب یکسان بکل شود و هر نقطه را از بسیط بسبب این حرکت مداری موازی
معدل النهار حادث شود آن مدارات را مدارات یومی خوانند و این دوایر و مدارات
بر جملهٔ افلاک کواکب توهم باید کرد و چون حرکت اولی بر همه شامل است آن منطقه
فلک البروج خوانند و منطقة البروج و دو قطب او را که از دو قطب معدل النهار در جهت
متباعد بود دو قطب فلک البروج خوانند و سطح معدل النهار و فلک البروج بیکدیگر

نقطه

تقاطع بر زوایای حاده و منفرجه کنند و غایت بعد میان دو قطب بود و آن را میل اعظم و میل
کلی گویند و هر کوکبی را مداری بود موازی منطقة البروج آن را مدارات عروض
خوانند و چون دایره تصور کنند که بر چهار قطب بگذرد یعنی دو قطب معدل النهار
و دو قطب فلک البروج هر آینه بغایت بعد میان دو منطقه بگذرد و آن دایره را دایرهٔ مارّه
باقطاب اربعه خوانند و دو قطب این دایره دو نقطهٔ تقاطع بود میان معدل النهار و فلک البروج
و سطح این دایره با سطح دوایر اول بر زوایای قایمه بود و فلک البروج بمعدل النهار و بدین دایره
بچهار قسم منقسم شود ربعی ربیعی و ربعی صیفی و این دو ربع از معدل النهار شمالی بود و ربعی
خریفی و ربعی شتوی و این دو ربع جنوبی بود و دو نقطهٔ تقاطع که میان معدل النهار و
فلک البروج بود یکی را نقطهٔ اعتدال ربیعی گویند و دیگر را اعتدال خریفی
و دو نقطهٔ تقاطع که میان دایرهٔ ماره و فلک البروج بود دو نقطهٔ انقلاب گویند شمالی
صیفی و جنوبی شتوی و قوسی که از دایرهٔ ماره میان دو منطقه افتد آن را میل کلی
گویند و مساوی قوسی که میان دو قطب افتد و آنچه میان یک منطقه افتد
و قطب دیگر منطقه آن را تمام میل گویند و چون اجزای این دایره سیصد و شصت
جزو گیرند میل بحسب [illegible] و دیگر متاخران [illegible] باشند و تمام میل [illegible] بود
و در ارصادی که از عهد مامون کرده‌اند [illegible] یافته‌اند و بطلمیوس [illegible] یافته
و هیپرخس اول [illegible] می‌گرفته‌اند و جماعتی متاخران گفته‌اند چون تفاوتها بر قیاسی و نسبتی
از زیادت و نقصان همانا این دو نقطه بیکدیگر نزدیکتر میشوند پس اگر چنین
بود حال از دو نوع خالی نیست تا نزدیک شدن ایشان بحدی رسد که بر یکدیگر منطبق
شوند تا روز و شب در همه عالم متساوی باشد بعد از آن که از یکدیگر گذرند

نصف شمالی از بروج جنوبی شود و نصف جنوبی شمالی تا نزدیک شدن ایشان را نهایتی
بود و چون انجا رسند باز آغاز دور شدن گیرند تا بنهایتی دیگر و علی التقدیرین چنین دیگر
فرض باید کرد که مبدأ این حرکت بود چون جزوی از فلک فرض کنند و خواهند که بعد
او از معدل النهار معلوم کنند دایره تصور باید کرد که بان جزو و دو قطب معدل
النهار بگذرد تا سطح او با معدل النهار بر زوایای قایمه بود و آن دایره را دایرهٔ
میل خوانند پس آنچه میان آن جزو و میان معدل النهار افتد ازین دایره بعد
آن جزو بود و آن را میل اول خوانند و این دایره بنوع یکی بود و بالشخص نامتناهی
بحسب فرض یک یک جزو بخلاف دایرهٔ اول که در همه عالم همه اجزا مختلف نشود
و اگر جزوی فرض کنند و خواهند که آن را با فلک البروج اضافه کنند تعریف (?)
و این دایره که فرض کنند چنان فرض کنند که بدان جزو و بدو قطب فلک البروج
و آن را دایرهٔ عرض خوانند و آنچه میان فلک البروج و معدل النهار افتد
ازین دایره آن را میل ثانی خوانند و نسبت این دایره با فلک البروج چون
نسبت دایرهٔ میل بود با معدل النهار و حال این دایره مانند دایرهٔ میل
بود در کثرت اشخاص و وحدت نوع و عرض کواکب ازین دایره معلوم شود
و این [illegible] با طول گویند و طول تقدیم خواهند و آن قوسی بود که از فلک
البروج افتد میان نقطهٔ اعتدال ربیعی و تقاطع این دایره با فلک البروج
و اگر کواکب را عرض نبود میان نقطهٔ تقاطع ربیعی و مرکز کوکب
و موضع کوکب ذو عرض از فلک البروج نقطهٔ تقاطع ربیعی و مرکز کوکب
و موضع کوکب ذو عرض از فلک البروج نقطهٔ تقاطع فلک البروج بود با دایرهٔ عرض

او و چون

او و چون دوایر عرض توهم کنند که فلک البروج به دوازده قسم متساوی شود بهر
خربزه و تقاطع این دوایر بیکدیگر لا محاله در دو قطب فلک البروج بود و یکی از این دوایر دایرهٔ
ماره باقطاب اربعه بود و یکی به دو نقطهٔ اعتدال بگذرد و باین اعتبار این اقسام را بروج
دوازده‌گانه خوانند و طول هر برجی سی درجه بود و عرض صد و هشتاد درجه از قطب
تا قطب و بدین اعتبار کوکبی که از منطقة البروج دور بود چون در قسمی از این اقسام افتد
گویند در آن برج است ~~گویند در آن برج~~ این پنج دایره از دوایر عظام است که بر افلاک
توهم کنند نه بحسب نسبت با وضع زمینی و اما چون با وضع زمینی نسبت دهند دایره
که نصف ظاهر جدا کند دایرهٔ افق خوانند و قطب او یکی که بر بالا بود سمت
الراس گویند و آنچه مقابل او بود در زیر سمت رجل و دوایر موازی این دایره
را با جزای فلکی بگذرد و آنچه بر بالا بود مقنطرات ارتفاع خوانند و آنچه در زیر بود آن را
مقنطرات انحطاط و چون دایرهٔ دیگر توهم کنند که به دو قطب معدل النهار بگذرد
به دو قطب دایرهٔ افق و لا محاله هم بر معدل النهار و هم بر دایرهٔ افق بر زوایای
قایمه بود آن دایره را دایرهٔ نصف النهار و نیمهٔ شرقی از نیمهٔ غربی بدین دایره
منفصل شود و دو قطب این دایره یکی نقطهٔ شرق بود و دیگر نقطهٔ غرب و کواکب در
هر دوری دو بار در این دایره رسند یکی در منتصف زمان ظهور و یکی در منتصف
زمان خفا و دو بار بدایرهٔ افق رسند یکی در وقت طلوع و یکی در وقت غروب
و چون دایرهٔ دیگر توهم کنند که به دو قطب دایرهٔ افق و لا محاله هم با افق و هم با نصف
النهار بر زوایای قایمه بود آن دایره را دایرهٔ مشرق و مغرب گویند و دایرهٔ
اول السموت نیز گویند و دو قطب این دایره یکی نقطهٔ شمال بود و یکی نقطهٔ جنوب

و فلک به نیز سه دایره به شش قسمت شود و چهار بر بالا و چهار در زیر یکی از چهار میان
مشرق و شمال و دوم در میان مغرب و شمال و سوم میان مغرب و جنوب و چهارم
میان مشرق و جنوب و هر یکی ازین سه دایره بنوعی یکی بود و به اشخاص بسیار بحسب بقاع
که بر زمین فرض کنند و چون جزوی از اجزای فلک فرض کنند که خواهند که بعد او از
افق بدانند دایره فرض کنند که بر دو قطب افق و بر آن جزو و بر دو قطب افق یعنی سمت الراس و
متقابلش نیز سمت الرجل بگذرد و آن دایره را دایره ارتفاع خوانند پس آنچه میان افق
آن جزو بود ازین دایره آنرا قوس ارتفاع خوانند و این دایره چون کوکب بنصف النهار بر
نصف النهار منطبق آنچه میان این دایره و دایره اول السموت بود از دایره افق آنرا
سمت کوکب گویند و چون کوکب را سمت نبود دایره ارتفاع او دایره اول السموت باشد
و دایره ارتفاع نیز بحسب اجزای فلک بسیار بود و پس ازین بحث دایره از دوایر عظام
معلوم شد معدل النهار فلک البروج مار باقطاب اربعه دایره میل دایره عرض دایره
افق دایره نصف النهار دایره اول السموت دایره ارتفاع و آنست غرض ازین
باب والله اعلم باب ۳ در شرح احوال فلک هشتم و کواکب ثابته هر کوکب که
بیرون ازین سبع است و این سبع کواکب متحیره است از جمله کواکب ثابته باشد و جمله
این کواکب مرکوزند در فلک که آنرا فلک ثوابت و فلک البروج نیز خوانند و آنرا
ثابته بآن جهت بطلمیوس ثابت میخوانند یعنی بالنسبه با سیاره ثابت اند یا از جهت عدم تغیر
اوضاع و تبدیل نسبت ایشان با یکدیگر اگرچه این کواکب همیشه حافظ عرض خویش
باشند و جز در طول حرکت نکنند و حرکات طول ایشان متقدمان احساس نکرده اند
و لیک آنرا ثابت نهاده اند و بعد از ایشان کسی که در عهد بطلمیوس و مالاناوس

بوده اند چون ابرخس در یافته اند و گفته اند به صد سال شمسی یک درجه انتقال میکنند و متاخران ارصاد
خویش با رصاد ایشان مقابل کرده اند در هر شصت و شش سال شمسی یک درجه حرکت کرده اند و این طایفه برین قرار
داده اند و هر یک ازین کواکب مداری بیابد از جهت حرکت اولی و آن یکی از مدارات یومی باشد و بدیگر از جهت
ثابته و آن یکی از مدارات عرضی باشد و مدار عرضی مرکز خود تر و بر مرکز نبود چه عرض این کواکب متغیر نشود
اما مدار یومی بزرگتر و خردتر میشود پس هر کوکب که او را عرض نبود بلکه بر منطقه البروج بود در هر دوری
دو بار بمعدل النهار رسد و قریب هفتاد و دو هزار سال در جانب شمال بود و قریب هفتاد و دو هزار در جانب جنوب
و آنچه عرض او کمتر از میل کلی همچنین دو بار بمعدل النهار رسد اما مدت مقام او در شمال و جنوب
متفاوت بود آنچه عرض او مساوی میل کلی بود در هر دوری یکبار بمعدل النهار رسد و از جنبت
بجهت انتقال نکند و آنچه عرض او از میل کلی بیشتر بود بمعدل النهار نرسد و آنچه عرض مساوی تمام
اعظم بود در هر دوری یکبار بقطب معدل النهار رسد و آنگاه او را مدار یومی نبود پس ازینجا
معلوم شود که ثوابت را اوضاع با افق هر متبدل میشود گاه ابدی الخفا را ظهور رسد بدان شرط
آنکه تمام عرض او را از فضل عرض بلد بر میل کلی زیادت بود و گاه ابدی الظهور را خفا پدید آید
هم بدین شرط و گاه آنچه بسمت الراس بگذرد از سمت زایل شود و گاه آنچه نسبت نزدیک بسمت
الراس گذرد و جمله بعد از یکدور تمام با وضع اول رسد و کوکب جدی که از بنات النعش
صغری است و عرض او تمام میل اعظم نزدیک چون بآول سرطان رسد و آن بعد از ششصد و
هفتاد سال بود از تاریخ که ما در رایم بقطب شمال و آنگاه رصد قطب که ارتفاعش
مساوی عرض بلد است آسان شود و اما حصر کواکب ثابته ناممکن است از بسیاری
چنانکه احساس میافتند و لیکن آنچه از آن بزرگ تر است و نظر بر آن قرار گیرد در شمار
آورده اند و آنرا در شش عظم نهاده بزرگترین آنچه در عظم اول بود آنچه در عظم دوم

بود شش و برین قیاس و جمله کواکب محصور و مرصود یک هزار و بیست و دو کوکب است در عظم اول
پانزده و در عظم دوم چهل و پنج کوکب و در عظم سوم دویست و هشت و در عظم پنجم دویست و هفده
کوکب و در عظم ششم چهل و نه کوکب و کواکب پوشیده که بطلمیوس آنرا مظلم خوانده نه کوکب است و
سحابیات که مانند پاره ابرند پنج کوکب و سه کوکب دیگر که نزدیک بکوکب عظیم است که ذوائب
و ضفیره خوانند و از شمار این ستارگان بیست و از جهت سهل ناحصران از هر چند کوکب
صورت تصور کرده اند تا تعریف کواکب آسان بود چنانکه گویند کوکبی که بر دست
فلان صورت است یا بر سر فلان صورت پس ازین صورتها بیست و یک در جانب
جنوبی و بعضی ازین کواکب از نفس صورت باشد و بعضی خارج از صورت و تفصیل صورتها
اینست ۱ دب اصغر در و هفت کوکب خارج یکی ۲ دب اکبر در و بیست و هفت کوکب است
خارج از و هفت ۳ تنین در و سی و یک کوکب است ۴ قیقاوس در او یازده کوکب است
خارج از و دو ۵ عوا در و بیست و دو کوکب است خارج از و یکی ۶ فکه در و هشت کوکب است
۷ الجاثی علی رکبتیه در و بیست و نه کوکب است خارج از و یکی ۸ شلیاق در و ده کوکب است
۹ دجاجه خارج از و دو ۱۰ ذات الکرسی در او سیزده کوکب است ۱۱ حامل رأس الغول
در و بیست و شش کوکب است خارج از و سه ۱۲ ممسک العنان در و چهارده کوکب است
خارج از و دو ۱۳ حوا در و بیست و چهار کوکب است خارج از و پنج ۱۴ حیه در و هیجده
کوکب است ۱۵ سهم در و پنج کوکب است ۱۶ عقاب در و نه کوکب است خارج از و شش کوکب است ۱۷
دلفین در و ده کوکب است ۱۸ مقدم الفرس در و چهار کوکب است ۱۹ فرس اعظم در و بیست
کوکب است ۲۰ المرأة المسلسلة در و بیست و سه کوکب است ۲۱ مثلث در و چهار کوکب است صور منطقة
منطقة البروج ۱ حمل سیزده کوکب است خارج از و پنج کوکب ۲ ثور در و سی و سه

عظم چهارم صد و هفتاد و چهار کوکب

کوکب

کوکب است ۳ جوزا در و هیجده کوکب است خارج از و هفت کوکب ۴ سرطان در و هفت کوکب
خارج از و چهار کوکب ۵ اسد بیست و هفت کوکب خارج از و هشت کوکب ۶ سنبله
در و بیست و شش کوکب است خارج از و شش کوکب است ۷ میزان در و هشت کوکب
خارج از و نه ۸ عقرب بیست و یک کوکب خارج از و سه ۹ قوس سی و یک
کوکب است ۱۰ جدی بیست و هشت کوکب ۱۱ ساکب الماء که آنرا دلو گویند چهل و
دو کوکب خارج از و سه ۱۲ حوت سی و چهار کوکب خارج چهار کوکب صور جنوبیه
۱ قیطس بیست و دو کوکب ۲ جبار سی و هشت کوکب ۳ نهر سی و چهار کوکب ۴
ارنب دوازده کوکب ۵ کلب اکبر هیجده کوکب خارج یازده ۶ کلب اصغر دو کوکب
۷ سفینه چهل و پنج کوکب ۸ شجاع بیست و پنج کوکب ۹ کاس هفت کوکب ۱۰
غراب هفده کوکب ۱۱ قنطورس سی و هفت کوکب ۱۲ سبع نوزده کوکب ۱۳ مجمره هفت
کوکب ۱۴ اکلیل جنوبی سیزده کوکب ۱۵ حوت جنوبی یازده کوکب خارج شش
کوکب پس جمله ستارگان صور شمالی سیصد و شصت است و جمله ستارگان صور منطقه
سیصد و چهل و شش و جمله ستارگان صور جنوبی سیصد و شانزده و این صورتها
که بر منطقه است اسامی اقسام دوازده گانه یعنی بروج کرده اند از جهت
آنکه اتفاقا مطابق این اقسام افتاده اند و چون کواکب انتقال کنند از آن
موضع گویند ستاره حمل به ثور شد اما حکم حمل که آن قسم اول است از اقسام فلک
البروج که متصل بنقطه اعتدال ربیعی بر قرار بود اگر کسی خواهد که نام حمل
یا حوت کند و در آن هیچ تفاوت نکند چه اعتبار بمعانی است نه به اسامی و این بروج
دوازده گانه که از دوایر عرضی شش گانه حاصل آمده اند اول بر فلک البروج

متحرکست بحرکت اولی دو قطب او نیز حوالی دو قطب معدل النهار متحرک بود ولی چون با
رفتهٔ اعلا آینه از حرکتی و باز رفته اونی یعنی بدایره نصف النهار بسر دایره ماره باقطاب
اربعه بر دایره نصف النهار منطبق شده باشد و عرب این صور منازلرا بر قیاس دیگر
کرده و بر کجا منطقه نزدیک بود از آن بیست و هشت منزل تصور کرده که انرا
منازل قمر خوانند چه قمر به بیست و هشت روز تمام کند اسامی این منزلها
۱ شرطین ۲ بطین ۳ ثریا ۴ دبران ۵ هقعه ۶ هنعه ۷ ذراع ۸ نثره ۹ طرفه
۱۰ جبهه ۱۱ زبره ۱۲ صرفه ۱۳ عوا ۱۴ سماک ۱۵ غفر ۱۶ زبانا ۱۷ اکلیل ۱۸ قلب ۱۹
شوله ۲۰ نعایم ۲۱ بلده ۲۲ سعد ذابح ۲۳ سعد بلع ۲۴ سعد سعود ۲۵ سعد اخبیه ۲۶
فرع مقدم ۲۷ فرع مؤخر ۲۸ رشا و دو منزل و ثلثی از این منازل بر جی بود
و احوال کواکب منازل با منازل همان بود در حقیقت که احوال کواکب صور با صور و اگر کسی خواهد
که معرفت ثوابت به استقصا معلوم کند با کتب این علوم رجوع باید کرد که این خود فن است
بسر خویش و بهترین کتابی که در این فن ساخته اند صور عبد الرحمن صوفی است آنچه
خواستیم که شرح دهیم از احوال کواکب ثابته و بالله التوفیق باب ۴ در شرح افلاک
و حرکات آفتاب چون در احوال آفتاب و حرکات او نظر کردند او را متحرک یافتند
از مغرب بمشرق بسیر خواص خویش که در سال شمسی دوری تمام میکند ولیکن قوسها
متساوی از فلک در زمانهای متساوی قطع نمیکند بلکه در نصفی از فلک سریع
السیر است و در نصف دیگر بطیء السیر است و سرعت و بطء در سیر با نسبت به احوال که در
امور فلکی واجب است یکی از دو وجه تواند بود اول آنکه جرم آفتاب بر محیط
فلکی متحرک باشد که از مرکز عالم خارج و یکی آن فلک بزمین محیط بود تا چون

بلک نیم

یک نیمه از آن فلک آفتاب بزمین نزدیکتر باشد و در یک نیمه از زمین دورتر قوسهای متساوی
از آن فلک به نسبت با مرکز عالم غیر متساویه نماید پس در یک سرعت حادث شود و در یک نیمه
بطوء و چنین فلک را فلک خارج مرکز خوانند و دوم آنکه جرم آفتاب بر محیط فلکی متحرک
بود که مرکز آن نه مرکز عالم بود و محیطش منطقی زمین بلکه فلک جزو بود در ثخن جرمی که
محیط بود بزمین و آن جرم را حرکتی متشابه پس لامحاله حرکت آفتاب بر محیط آن فلک
جزو در یک نیمه موافق حرکت جرم محیط تواند بود به نسبت در زمین در یک نیمه مخالف و
در نصف موافق حرکت آفتاب از مجموع هر دو حرکت تمامتر و سریعتر در نصف مخالف از فضل حرکت
جرم محیط بر حرکت فلک جزو بطیءتر نماید و چنین فلک را فلک تدویر خوانند و بطلمیوس
فلک خارج مرکز اختیار کرده از جهت آنکه این فلک ببساطت نزدیکتر است چه از حرکت
آفتاب بر محیط تدویر حرکت تدویر بر محیط فلکی که حامل او بود و مداری حادث شود خارج
از مرکز عالم پس از اثبات تدویر اثبات خارج مرکز نیز لازم است و از اثبات خارج
مرکز تنها اثبات تدویر لازم و چون چنین بود خارج مرکز بسیطتر بود و به اثبات
او اولی پس حاصل این نظر آنست که آفتاب را دو فلک بود دیگر آنکه مرکزش موافق مرکز
عالم بود و دو سطح متوازی بدو محیط بود سطح اعلی که آنرا محدب خوانند مماس سطح ادنی
فلک مریخ و سطح که آنرا مقعر خوانند مماس سطح اعلی فلک زهره و منطقه و دو قطب
این فلک در سطح موافق منطقه و دو قطب فلک البروج و این فلک و فلک ممثل گویند
یعنی فلک البروج و فلک دوم فلکی بود محیط بزمین و مرکز او خارج مرکز عالم و در
ثخن فلک ممثل چنانکه محدب او مماس محدب ممثل بود بر یک نقطه مشترک
و سطح مقعر او مماس مقعر ممثل هم بود بر یک نقطه مشترک که مقابل نقطه اول

بود و منطقه این فلک در سطح منطقه فلک اول و محور او موازی آن محور و این فلک را
فلک خارج مرکز خوانند و آفتاب جرمی کری بود مصمت در ثخن این فلک خارج چنانکه
محدب او مماس هر دو سطح فلک خارج بود و خارج مرکز بحرکت وسط آفتاب در آن
هر روز ... بود متحرک باشد آفتاب را با خود میبرد پس در یک نیمه و آن نصف اعلی
بود مقادیر قسمی جزو نزدیکتر نماید پس از فلک البروج کمتر از قدر وسط قطع کرده باشد و حرکت
بطیء بود و در نصف اسفل بر عکس و آن نقطه که وسط ایام بطء بود و دورترین نقطه
از مرکز عالم آنرا اوج خوانند و بعد ابعد و آنکه مقابل او بود وسط ایام سرعت بود
نزدیکترین نقطه بود بمرکز عالم و آنرا بعد اقرب و حضیض خوانند و بطلمیوس اوج
و حضیض را حرکت نیافته بلکه گفته است اوج در جوزاست بدین درجات هـ ل و اد
ثابت و اما متأخران او را متحرک یافته بحرکت ثوابت پس این حرکت با فلک ممثل
اضافت کرده تا چون بدین حرکت متحرک بود جمله اجزاء فلک خارج مرکز او با خود میبرد
پس اوج و حضیض بدین حرکت متحرک بود و بعد از وسط آفتاب آنجا بود که خطی از مرکز
عالم و مرکز خارج مرکز بدو بیرون شود و متساوی باشد و آن نقطه بود و از هر جانب اوج و حضیض
که از فلک ممثل مانده بود از انفصال فلک خارج مرکز او را از آن متمم خوانند و چون
آفتاب بر منطقه خارج مرکز حرکت میکند و از منقطع در سطح فلک البروج بر جهت آفتاب
ملازم منطقه فلک البروج بود و او را عرض نبود و در هیچ جهت و چون دو خط
اخراج کنند از دو مرکز یعنی مرکز ممثل که مرکز عالم است و مرکز خارج مرکز بجرم
آفتاب و او را از آنجا بمنطقه فلک ممثل لامحاله موضع آفتاب به اضافت با مرکز
عالم غیر موضع آفتاب بود به اضافت با مرکز خارج مرکز این تفاوت را تعدیل آفتاب

خوانند

خوانند و زاویه که بر جرم آفتاب حادث شود از این دو خط زاویه تعدیل خوانند و موضع
وسط آفتاب باضافت با مرکز خارج بود و موضع مقوم باضافت با مرکز عالم و وسط
آفتاب از منطقه ممثل قوسی بود میان نقطه اعتدال ربیعی و طرف خطی که از مرکز
خارج رود و بمرکز جرم آفتاب بگذرد و بممثل رسد و چون مبداء این قوس را نقطه
بداء گیرند این قوس مرکز آفتاب بود و اوج معدل قوسی میان اول حمل و
نقطه اعتدال بعد ابعد و تقویم قوس بود میان اول حمل و طرف خطی که از مرکز عالم
رود بمرکز جرم آفتاب بگذرد و بمحیط رسد از فلک ممثل بود و چون تعدیل که تفاوت است
میان دو خط و تقویم از اختلاف دو خط متحرک که از دو مرکز بجرم آفتاب بیرون شود و بمنتهی
طرف خطی که از مرکز عالم رود با اوج نزدیکتر بود تا مادام در نهایت میان اوج و حضیض بود و تعدیل افزون از وسط
و نیمه دیگر زاید و در اوج و حضیض تعدیل نبود چه هر دو خط منطبق شوند بر یکدیگر و ما این مرکزین تعیین آنکه نصف قطر
خارج نقطه کبر ... یافته اند بر حسب و این مقدار در باب معرفت تعدیل بکار دارند و بقیاس آنکه نصف

این دایره سیاهی | که کشیده اند اهل علم هندسه
بران فلک | گفته و انرا فلک ممثل
و فا... | مرکز خوانند
والله اعلم
بالصواب
...
... که
کشیده | والسلام

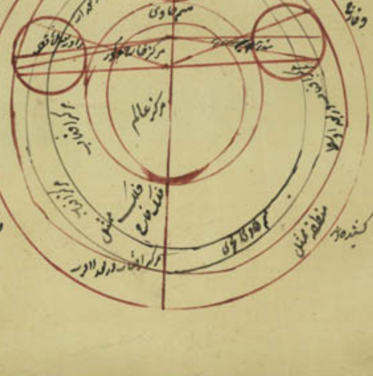

... و اوج بر ... نقطه ... که ... در او ... و ... ممثل ... منطقه ... خارج ... مرکز ... ممثل سیان بر ... او ... بر ... افلاک و صورت او ... ۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

[illegible]